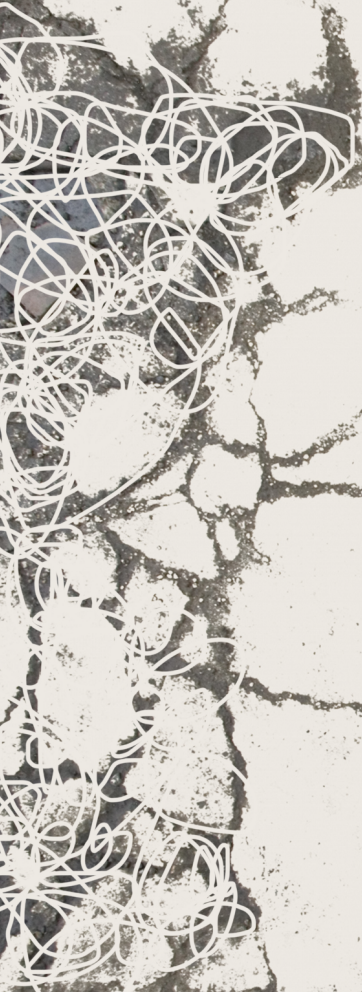


تذکرہ تاریخ

جعفر شیر علی نیا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا این یک ترور اقتصادی است؟

وزارت ارشاد می‌گوید نظر بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، زیرمجموعه‌ی ستاد کل نیروهای مسلح، مانع انتشار کتاب «نکته‌های تاریخی» است. برای نویسنده‌ای که روزگارش از حق‌التالیف نوشته‌هایش می‌گذرد، این کار شباهتی به یک ترور اقتصادی دارد؛ تروری که زحمات چندساله‌ی من و تیم تحقیقاتی‌ام را هدف گرفته است.

اما چه می‌شود کرد؟

جماعتی که توان نقد کردن مطالب را ندارند، زور توقیفش را دارند. قید کتاب شدنش را زدم؛ همین جا، کنار یادداشت‌ها، فایل پی‌دی‌افش را منتشر می‌کنم.

برای جبران بخشی از زحمات تیم تحقیقاتی‌ام، مخاطبان در صورت تمایل، برای استفاده از این فایل، مبلغ ۱۸۰ هزار تومان به یکی از این دو شماره کارت، به نام «جعفر شیرعلی‌نیا» واریز کنند:

۶۱۰۴ - ۳۳۸۹ - ۱۷۳۶ - ۴۹۲۵

۶۰۳۷ - ۹۹۷۵ - ۹۴۱۰ - ۲۹۲۴

با این ایمیل و این شماره در تلگرام، پذیرای نظرات و سوالات شما هستیم:

۰۹۲۱۸۰۶۲۱۱۹

Jafarshiralinia.new@gmail.com

— نکته‌های تاریخی

نویسنده: جعفر شیرعلی نیا

مدیر هنری و سروراستار ادبی: صادق عباسی‌ولدی

تیم تحقیقاتی: حمید آجرلو، زهرا حاجی‌پور، کاظم دانشور، سلیمان قره‌باغی

نمونه خوان: مریم سیدعلیخانی

نمایه‌ساز: مرتضی محمدی

طراح جلد: بابک رخشنده

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۵۱۸-۷۹-۶

رده‌بندی کنگره: HN۶۷۰/۰۲

رده‌بندی دیویی: ۳۶۷/۱۰۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۸۸۹۵۹۸۲

قیمت: با توجه به توقیف کتاب، بحث فروش منتفی است و قیمتی در کار نیست.

اما برای جبران بخشی از زحمات تیم تحقیقاتی‌ام، مخاطبان در صورت تمایل، برای استفاده از این فایل، مبلغ ۱۸۰ هزار تومان به یکی از این دو شماره کارت، به نام «جعفر شیرعلی نیا» واریز کنند:

۶۱۰۴ - ۳۳۸۹ - ۱۷۳۶ - ۴۹۳۵

۶۰۳۷ - ۹۹۷۵ - ۹۴۱۰ - ۲۹۲۴

با این ایمیل و این شماره در تلگرام، پذیرای نظرات و سوالات شما هستم:

۰۹۳۱۸۰۶۳۱۱۹

Jafarshiralinia.new@gmail.com

* هرگونه تکثیر یا ایجاد تغییر جزئی یا کلی در فایل، بدون اجازه‌ی مولف ممنوع است.

فهرست

۹	حرف اول
۱۳	فصل ۱: روایت های خطرناک
۱۵	یادداشت خدا حافظی
۱۸	دیکتاتور شگفت انگیز
۲۱	پیروزی در تیترو روزنامه ها
۲۴	دکان خاطره فروشی
۲۷	تحریف در دبیرستان
۳۰	امدادهای غیبی خطرناک
۳۳	نظامیان و تاریخ نویسی
۳۶	خطرات ادبیات
۳۹	فصل ۲: جنگ طولانی
۴۱	مجادله ی تبلیغاتی
۴۴	مذاکره ممنوع
۴۷	سخنان تکان دهنده ی صدام
۵۷	تصمیم سرنوشت ساز
۶۰	شرط شگفت انگیز
۶۷	موقعیت عجیب صدام
۷۵	تلخی ها و درس های عملیات رمضان
۷۸	تنگنای جنگ
۸۱	فصل ۳: جنگ تلخ
۸۳	شکست تلخ در زمستان
۸۸	تلفات آسان
۹۱	«این ها را به مردم نگویید»

۹۴ احساس قاتل بودن

۱۰۵ شکست تلخ بدر

۱۱۹ عملیات پرحاشیه‌ی کربلای ۴

۱۲۶ ابهام در آمار شهدا

۱۳۳ فصل ۴: چالش فرماندهی

۱۳۵ آغاز یک چالش

۱۳۸ نامه‌ی تکان دهنده

۱۴۵ جلسه‌ی تلخ

۱۴۸ ضعف فرماندهی کل

۱۵۱ «استراتژی تحمیلی»

۱۵۴ بلای جان حاکمان

۱۵۷ فصل ۵: سایه‌ی سیاست

۱۵۹ دکتر آمریکایی به خانه‌ات برگرد

۱۶۳ چرا جنگ، هشت سال طول کشید؟

۱۶۶ فوتبال، انقلاب، ضدانقلاب

۱۶۹ چالش سیاسی سپاه

۱۷۲ مخالفان جنگ

۱۷۵ انتقاد قاجاق

۱۷۸ مجمع ناکام عقلا

۱۸۱ یک بام و دو هوا

۱۸۴ رقابت نفس‌گیر

۱۸۷ مأموریت غیرممکن

۱۹۰ بقیه‌گیری از رئیس‌جمهور

۱۹۳ تاکتیک خطرناک

۱۹۷ فصل ۶: دیپلماسی در حاشیه

۱۹۹	گروگان‌گیری در سفارت آمریکا
۲۰۲	بازی خونین
۲۰۵	ضعف سیاست خارجی در جنگ
۲۰۸	وزیر در حاشیه
۲۱۱	نگاه طالبانی
۲۱۴	معامله با آمریکا
۲۱۷	مقصر کربلای ۴
۲۲۰	روایت غیرواقعی
۲۲۳	حواشی یک سفر
۲۲۵	فصل ۷: معمای جام زهر
۲۲۷	حقایق تکان‌دهنده
۲۳۱	شایعه‌ی بازداشت محسن رضایی
۲۳۴	فاصله‌های خطرناک
۲۳۷	ناکامی در جنگ
۲۴۰	گریان و خندان
۲۴۳	سانسور عجیب
۲۴۷	فصل ۸: جنگ و روایت‌هایش
۲۴۹	جنگ به زبان فارسی
۲۶۱	منابع
۲۷۱	نمایه
۲۸۷	مآخذشناسی

حرف اول

«دیگر نمی شود ادامه داد.»؛ این جمله ای بود که در آخرین روزهای پاییز سال ۹۶ در پیام خداحافظی ام برای مخاطبان کانال تلگرامی ام نوشتم. این یادداشت که ۲۸ آذر ۹۶ منتشر شد، تا امروز با ۳۶۰,۰۰۰ بازدید، پربازدیدترین یادداشت کانال نکته های تاریخی است و در این فایل اولین یادداشت از فصل اول است.

پس از آن هفت ماه مطلبی در کانال ننوشتم و در این هفت ماه عزیزانی از گوشه کنار ایران و جهان برایم پیام می فرستادند و با محبت و اصرار از من می خواستند، نوشتن در فضای مجازی را از سر بگیرم. هفت ماه بعد دوباره نوشتم و تا امروز می نویسم؛ هر چند گاه شرایط بسیار سخت می شود، حتی سخت تر از شرایطی که در آن مجبور به خداحافظی شدم، اما باید تحمل کرد.

بیش از بیست سال است که تمرکز مطالعه پیرامون مسائل ایران است؛ مطالعاتی که از موضوع جنگ ایران و عراق آغاز شده است و بعد به مسائل دیگر

ایران معاصر، توسعه یافته است. نتایج این مطالعه در کتاب‌هایی منتشر شده که در این سال‌ها با استقبال فراوانی روبه‌رو شده است.

از سال ۹۶، نوشتن در فضای مجازی را با انتشار یادداشت‌هایم در کانال تلگرامی «نکته‌های تاریخی» آغاز کردم که آن نیز با استقبال و چالش‌های بسیار زیادی همراه شد و شرایط سختی برای من رقم زد.

یادداشت‌های برگزیده در کانال تلگرامی «نکته‌های تاریخی» پیرامون جنگ را در هفت فصل تدوین کردم و یک یادداشت جدید پیرامون راهنمای مطالعه‌ی جنگ در منابع فارسی، به آن اضافه کردم.

یادداشت‌ها همان یادداشت‌های منتشرشده در کانال است. در بخش‌هایی محدود، برخی مطالب تکراری در آن‌ها حذف شده است و یا اندک جمله‌هایی، برای روان‌تر شدن متن، به آن‌ها اضافه شده است. در برخی متن‌های منتشر شده در کانال تلگرامی، منابع یادداشت‌ها نیامده بود که این‌جا منابع یادداشت‌ها به دقت آمده است.

در انتهای فایل نیز نمایه‌ای از اعلام به‌کار رفته در متن افزوده شده است.

توضیح مختصر هر کدام از هفت فصل کتاب؛

- فصل اول با عنوان «روایت‌های خطرناک» پیرامون روایت‌های جنگ است و آسیب‌شناسی آن و همچنین نگاهی نقادانه به آن‌چه در روایت تاریخ جنگ جریان دارد.
- فصل دوم، «جنگ طولانی»، یادداشت‌هایی است درباره‌ی دو مقطع مهم جنگ؛ یکی شروع آن و دیگری مقطع مهم تصمیم‌گیری برای ادامه‌ی جنگ پس از فتح خرمشهر.
- فصل سوم «جنگ تلخ» نام دارد و مروری بر لحظه‌های سخت و تلخ چند عملیات جنگ است.
- فصل چهارم با نام «چالش فرماندهی»، نقد فرایند فرماندهی جنگ است؛

از فرماندهی عالی جنگ گرفته تا فرماندهی در ارتش و سپاه و اختلاف آن‌ها در سال‌های جنگ.

- فصل پنجم با عنوان «سایه‌ی سیاست» نگاهی است به تأثیر مسائل سیاسی داخلی بر جنگ.
- فصل ششم روایت عملکرد ضعیف دستگاه سیاست خارجی ایران در جنگ است و «دیپلماسی در حاشیه» نامیده شده است.
- فصل هفتم به مقطع پایان جنگ و پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ می‌پردازد؛ مقطعی که آیت‌الله خمینی با تعبیر «جام زهر» آن را برای همیشه به یک مقطع پرابهام و پرسؤال تبدیل کرد.
- فصل هشتم هم راهنمای مطالعه‌ی جنگ در منابع فارسی است.

در این سال‌ها که می‌نویسم همسرم سختی زیادی به واسطه‌ی حواشی ایجادشده تحمل کرده است که سپاسگزار مهربانی و مدیون همراهی‌اش هستم. حامد کفاش، دوست و برادر عزیزم که مدیر انتشارات سایان است و همیشه همراهم بوده، نقش مهمی در دقت مطالب و خواندنی شدن یادداشت‌ها داشته است؛ از همراهی‌اش سپاسگزارم.

عزیزان دیگری گاه در مقاطع مختلف در بخشی از مطالب کمک کرده‌اند؛ از جمله حمید آجرلوی عزیز که از او هم ممنونم.

سپاس از صادق عباسی‌ولدی، دوست و همراه خوبم، که آماده‌شدن این کتاب به همت اوست و مراحل تبدیل شدن یادداشت‌ها به تدوین حاضر را او از ابتدا و با دقت و هنرمندی پی گرفته است.

جعفر شیرعلی نیا

تابستان ۱۴۰۲

روایت‌های خطرناک

فصل ۱

نگاهی دوباره به روایت‌های جنگ

کودکی من در ابتدای تجربه‌ی جمهوری اسلامی گذشت. آموزشی که دیدیم، برنامه‌ای که تماشا کردیم، حسی که نسبت به زندگی داشتیم و اندیشه‌ای که داشتیم، حاصل برنامه‌ریزی‌های جمهوری اسلامی بوده است.

جنگ مهم‌ترین اتفاق دوران کودکی ما بود. روایت‌هایی که از آن می‌شنیدیم اغلب روایت‌هایی یک‌سویه بود.

بعدها متوجه شدم که جنگ هم صحنه‌های وحشتناک و پشت‌پرده‌های عجیبی دارد. تحقیق آن‌جایی آغاز می‌شود که شما درباره‌ی پاسخ‌هایی که همیشه به شما داده‌اند دچار تردید شوید؛ پس محقق شدم و زندگی‌ام شد جستجو در دل روایت‌های جنگ. سال‌ها مطالعه و گفتگو در این حوزه نگاه جدیدی در من شکل داد.

روایت‌های یک‌طرفه خطرناک هستند؛ تجربه‌ای غلط در کوله‌بار آدمی قرار می‌دهند و تجربه‌ی غلط بدتر از بی‌تجربگی است.

تعدادی از یادداشت‌های کانال به نقد روایت‌های یک‌طرفه از جنگ اختصاص دارد. در این فصل گزیده‌ای از مهم‌ترین یادداشت‌هایم در این باره را می‌خوانید.

یادداشت خداحافظی

سخنی صریح بامسئولان

تاریخ انتشار: ۲۸ آذر ۱۳۹۶

عملیات والفجر مقدماتی در بهمن ۶۱ یکی از تلخ‌ترین شکست‌های ایران در جنگ هشت‌ساله بود؛ جایی که بسیاری از جوان‌های سرزمین عزیزم مظلومانه در دشت‌های فکه و اطراف آن به شهادت رسیدند. بنا بود پس از آزادی خرمشهر در بهار ۶۱، بصره را تهدید کنیم و تا ساحل شط‌العرب پیش برویم و بالاسر بصره باشیم تا دست برتر را داشته باشیم. در تابستان ۶۱، در عملیات رمضان شکست سختی خوردیم و نشد. حالا در زمستان سال ۶۱ به سمت العماره حمله می‌کردیم و برخی فرماندهان از ایجاد حکومت اسلامی در العماره می‌گفتند. نام عملیات را والفجر انتخاب کردیم و وعده‌های بسیاری برای پیروزی‌اش دادیم. اما وقتی شکست خورد نامش به والفجر مقدماتی تغییر کرد.

پس از حواشی فراوان پیرامون نوشته‌های من در هفته‌های گذشته، دیروز آقای رضایی در سخنانی گفته است: «برخی می‌خواهند جنگ را تحریف کنند تا بر شیوه‌ی رهبری امام امت و کسب پیروزی‌های دفاع مقدس خدشه وارد شود...»^۱ باید میان تحریف و نقد تفاوت قائل شد. آیا امام و رهبری‌اش با سؤال و نقد

زیر سؤال می‌رود؟ اتفاقاً اگر گذشته نقد نشود، خطاها تکرار می‌شوند و آسیب‌های بزرگ‌تری در انتظار ماست.

چند روز پس از آغاز عملیات والفجر مقدماتی، روز ۲۱ بهمن ۶۱، امام خمینی در سخنرانی‌اش درباره‌ی جنگ به تبلیغات دشمن اشاره کرد و گفت که دشمن می‌گوید: «در این نبرد آخر گاهی می‌گویند هفت هزار، گاهی می‌گویند پانزده هزار، ما از ایرانیان را - یعنی از این سپاهیان ایران را - کشتیم و از بین بردیم.» آیت‌الله خمینی گفت که «بیش از چهار هزار [نفر] ما نفرستادیم در جبهه‌ها.»^۲

در حالی که به استناد سایت مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، این عملیات با این استعداد انجام گرفت: ۱۲۹ گردان پیاده، ۱۱ گردان زرهی، ۷ گردان مکانیزه و ۷ گردان توپخانه از سپاه و ۴ گردان پیاده و ۷ گردان زرهی، ۶ گردان مکانیزه و ۱۶ گردان توپخانه از ارتش. به گزارش خبرگزاری ایسنا و خبرگزاری مهر به نقل از مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه آمار تلفات بدین صورت است: «۵۰۱ تن از نیروهای خودی شهید، ۷۳۱۳ تن زخمی و ۳۱۱۶ تن مفقود شدند.»^۳

چه کسی به امام گزارش داده که در والفجر مقدماتی ۴۰۰۰ نفر نیرو بیشتر وارد نشده است؟ اگر این آسیب‌شناسی‌ها الان انجام نگیرد، در آینده مضحکه‌ی تاریخ می‌شویم اما ممکن است اگر الان مطرح شود جوابی درخور پیدا کند. درس‌ها و تجربیات جنگ باید منتقل شود و این درس‌ها با شعار منتقل نمی‌شود. من نمی‌گویم همه‌ی گزارش‌هایی که به امام داده می‌شد غیرواقعی بود اما اگر جایی چنین اتفاقی افتاده باید موشکافی و نقد شود تا چنین خطایی در آینده اتفاق نیفتد. مهدی کیانی، از فرماندهان سپاه در جنگ، درباره‌ی عملیات رمضان می‌گوید: «وقتی همراه فرماندهان خدمت امام خمینی در جماران رسیدیم، تمام مطالب به خوبی و تمام و کمال خدمت امام عرضه نشد.»^۴ او به یک نکته‌ی بسیار مهم و اساسی اشاره می‌کند؛ «در یکی از دیدارها که خدمت امام خمینی رسیدم آقامحسن گزارشی حماسی به امام داد. من گفتم حماسی‌گفتن کار ماست. آقامحسن باید بر محور عقلانیت به امام گزارش بدهد تا ماهیت کار معلوم شود. باید آقامحسن

مشکلات جنگ را طرح کند. همان‌طور که به ما مشکلات را گوشزد می‌کند، به امام هم همین‌گونه گزارش دهید. اگر حقایق و کاستی‌ها را امام نداند، دولت و نظام اجرایی کمک نمی‌کنند و امام هم دلیلی برای دستور به آن‌ها نخواهد دید.^۵ درباره‌ی همین عملیات والفجر مقدماتی هاشمی معتقد بود: «یکی از مواردی که از امام مخفی کرده بودند، گزارش از تلفات عملیات والفجر مقدماتی بود.» می‌گوید آن زمان فرمانده نبود، اما «با اطلاعاتی که معمولاً از جاهای مختلف می‌گرفتم، متوجه شدم که تلفات ما واقعا وحشتناک بود. تا جایی که تا آخر رسماً گفته نشد آمار تلفات انسانی ما در شهادت، جانبازی و اسارت چه قدر بود.»^۶

شهدای پاک‌ی که خالصانه همه چیزشان را فدای دین و وطنشان کرده‌اند از مقدس‌ترین‌ها نزد من هستند اما بنا نیست مدیریت جنگ، این فداکاری‌های مقدس را سپری در مقابل نقد و پرسش قرار دهد. از ۲۳ فروردین ۹۶ تا امروز بیش از ۱۸۰ یادداشت نوشته‌ام؛ یادداشت‌هایی که سعی کردم در نهایت دقت بنویسم. در استنادات مطالب کانال با کمک دوستانم در نهایت توان کوشیدیم.

خواستم راهی باز کنم و خدا را شکر می‌کنم که نشانه‌هایی هست که باز شده است. در این مدت برخی از هیچ تهمت و فشاری دریغ نکردند و من امور خویش را به خداوند واگذار کرده‌ام. این روزها به شرایطی رسیده‌ام که ادامه‌ی نوشتن این نکات در کانال مقدور نیست. در اوج بی‌اخلاقی‌ها و نابرداری‌ها پیام‌های گرم عزیزان نگذاشت خسته شوم و نوشتم. اما دیگر نمی‌شود ادامه داد.

همچنان به نقد اعتقاد دارم.

دعایم کنید. خداحافظ.

(هفت ماه پس از این خداحافظی دوباره نوشتن را از سرگرفتم که شرحش را در

مقدمه‌ی کتاب نوشتم.)

دیکتاتور شگفت‌انگیز

«خون شهیدان ما این جا را مقدس کرده است»

تاریخ انتشار: ۱ آبان ۱۳۹۷

رسانه‌های عراق از برکات جنگ می‌گفتند و این‌که: «جوهر اصیل عراقی‌ها جز در گرفتاری‌ها ظاهر نمی‌گردد.» و «جنگ سبب شده است که مفاهیم متعالی از خانه و مدرسه گرفته تا کارخانه و پشت جبهه، ریشه بدواند و تعداد بی‌شماری از انسان‌های متعالی را پرورش دهد.»^۶

علاوه بر رسانه‌های عراقی، رگه‌های معنویت در سخنان صدام هم پررنگ بود. در پیامی به مناسبت آزادی فاو در اواخر جنگ نوشت: «از طرف همه‌ی مردم شریف، خدا را سپاسگزارم و سجده‌ی شکر به جای می‌آورم. سرزمین فاو را می‌بوسم و این بوسه بر عظمت و شکوه اخیر امت عرب است. خون شهیدان ما این جا را مقدس کرده است، این سرزمین شهادت را می‌بوسم... درود بر آن‌ها به یاد عظمتشان، هم‌اکنون می‌توانم آن‌هایی را که فریاد برمی‌آورند «الله اکبر» تصور کنم. به پیش، عقب‌نشینی نکنید، به پیش بروید. در پناه گام‌های مبارکتان و بعد از سایه‌ی خداوند، تحت پوشش هواپیمایی هستید که همچون شاهین‌ها، از سلحشوران دلیر این آسمان هستند. برادران در حالی که این پیروزی را خداوند در فاو به ما عطا کرد،

خدا را شاکریم و در حالی که نقش شهدای پرهیزکار را با همه‌ی عظمت و شکوه آنان که برای آزادی فاو به اعراب و عراقی‌ها تقدیم شد گرامی می‌داریم.»
این پیام را با این عبارت‌ها به پایان برد: «الله اکبر، حق بر باطل پیروز خواهد شد. الله اکبر، عزت برای اعراب، الله اکبر، عظمت برای عراق. الله اکبر، نادانان نابود خواهند شد.»^۸

او در سال‌های طولانی جنگ، مردمش را با جملات زیبا توجیه می‌کرد و می‌گفت جنگ موجب «شکوفاشدن شعر، علم، فن‌آوری و اقتصاد عراق» شده و معتقد بود: «عراق از نتایج ثانوی جنگ بهره‌برداری کرده و آن را به یک انرژی متراکم مبدل ساخته است و اگر جنگ نبود، چنین جهشی حاصل نمی‌شد، جهشی که اثرات مثبت آن تا صدها سال برای عراق باقی خواهد ماند.» و این که جنگ باعث «شکوفاشدن شخصیت جدید انسان عراقی» و «الگو شدن عراق برای آینده‌ی تمامی اعراب» شده است.^۹

درباره‌ی خودش می‌گفت فرمانده شده تا فدای ملتش شود؛ «برای من حکومت‌کردن یعنی خود را فدا کردن و در برابر ملت احساس مسئولیت داشتن. در پست فرماندهی بودن من، بدان معنی نیست که از امتیازهای قدرت بهره‌مند شده‌ام، بلکه من تمام زندگی‌ام را فدای ملت کرده‌ام و بزرگ‌ترین خوشبختی من هنگامی است که احساس می‌کنم این ملت به من اعتماد دارد.»^{۱۰}

او با این سخنان زیبا در عمل چه چیزی جز ویرانی برای مردمش به ارمغان آورده بود؟

دیکتاتور عراق ویژگی‌های پیچیده‌ای داشت. ژنرال حمدانی، آخرین فرمانده گارد ریاست‌جمهوری عراق، در توصیف او می‌گوید: «او شخصیتی داشت که در یک لحظه می‌توانست بدون هیچ نگرانی نزدیک‌ترین افراد یا اعضای خانواده‌ی خود را به قتل برساند و در لحظه‌ای دیگر کاملاً احساساتی می‌شد و برای جراحت یک گربه اشک می‌ریخت... در یک لحظه می‌شد او را یک فرد باهوش که عمیقاً مانند یک فیلسوف فکر می‌کند، یک رهبر عالی و تصمیم‌گیر بدانید و در لحظه‌ای

دیگر او را مانند یک دهقان ساده‌دل تصور کنید. او می‌توانست از یک فرد متمدن به شخصیت وحشی که در اعماق وجود خود آن‌ها را حاضر می‌دید، تبدیل شود. این تغییر روحیه و شخصیت سبب می‌شد که افراد نزدیک نتوانند او را تحمل کنند. هرچه سن او بالاتر می‌رفت خشونت و ناشکیبایی او کمتر و انزوای او بیشتر می‌شد.»

روایت حمدانی از شخصیت دیکتاتور عراق در آخرین دوره‌ی زندگی صدام که در انزوا گذشت هم جالب است: «او بیشتر وقت خود را در انزوا صرف نوشتن شعر، داستان و رمان می‌کرد. او دو داستان بلند نوشت که در آن بخش‌هایی از زندگی خود را شرح داده بود.» درباره‌ی جلسات او با شاعران و هنرمندان نیز سخن می‌گوید و این‌که: «او در اواخر دوره‌ی حکومت خود واقع‌بینی خود را از دست داده بود و در دنیای فانتزی خود زندگی می‌کرد که مدعی بود خداوند با اوست و شکست‌ناپذیر است... از دست رفتن کشور، ملت، ارتش و حزب بعث و شکست خودش نتیجه‌ی شخصیت خود اوست. مطالبات او بسیار غیرواقعی و اهدافش سرسختانه بود و سپس تلاش می‌کرد که به موضوعات جنبه‌ی معنوی بدهد.»

معمولاً مردم بخش‌هایی تبلیغاتی از زندگی حاکمان را می‌بینند و از بسیاری از بخش‌ها بی‌اطلاع هستند. پس دانستن و دیدن بخش‌های آشکار، معیار مناسبی برای ارزیابی حاکمان نیست و باید دید آن‌ها چه نوعی از زندگی را برای مردم خویش فراهم کرده‌اند و ثمره‌ی حکومتشان چه بوده است؟

پیروزی در تیتروژنامه‌ها

اطلاع‌رسانی غیرواقعی سرمایه‌ی اعتماد مردم را نابود می‌کند

تاریخ انتشار: ۲۷ شهریور ۱۳۹۶

عملیات کربلای ۴ یکی از سخت‌ترین و تلخ‌ترین شکست‌های جنگ برای ایران بود. اما ۶ دی ۶۵، سه روز از عملیات می‌گذشت که روزنامه‌ی جمهوری اسلامی از متن سخنان رئیس‌جمهور این تیتروژنامه را انتخاب کرد: «رزمندگان اسلام در عملیات کربلای ۴ چنان پاسخی به شرارت‌های دشمن دادند که تا مدت‌ها قادر به جبران آن نخواهد بود.» با نگاهی به روزنامه‌های ایام کربلای ۴، تیتروژنامه‌های پیروزمندانه از این شکست توجه شما را جلب خواهد کرد.

تحلیل‌های زیادی در کنار این تیتروژنامه‌ها ابعاد پیروزی ایران را تشریح می‌کرد. کمال خرازی، سرپرست ستاد تبلیغات جنگ، روز ۱۰ دی ۶۵، تبلیغات عراق و رسانه‌های خارجی را بازی تبلیغاتی اعلام کرد و عملیات کربلای ۴ را با وجود آن همه تبلیغاتی که ایران در آن سال انجام داده بود عملیاتی انهدامی و محدود معرفی کرد و گفت رزمنده‌های ایرانی از اروندرود گذشته و بعد از ورود به جزیره‌ی ام‌الرصاص و نابودکردن تجهیزات دفاعی و نیروهای دشمن و گرفتن تعدادی اسیر به مواضع اولیه بازگشتند. او گفت در این عملیات حدود ۶۰۰۰ نفر از نیروهای ایرانی شرکت

کردند. این در حالی است که فقط تلفات این عملیات بسیار بیشتر از این تعداد نیرویی بود که خرازی می‌گفت. هاشمی رفسنجانی در خاطرات همین روز می‌نویسد شمخانی گزارشی از تلفات کربلای ۴ به او داده است: «۱۰۰۰ شهید، ۳۹۰۰ مفقودالاضر داشتیم که اکثر آن‌ها را باید شهید حساب کرد و حدود ۱۱،۰۰۰ مجروح.»^{۱۲}

این نوع تبلیغات مخصوص عملیات کربلای ۴ نبود. از آزادی خرمشهر (خرداد ۶۱) تا پایان جنگ، شش سال طول کشید. ایران از سال ۶۲ عملیات‌های بزرگ و اصلی‌اش را در زمستان هر سال انجام می‌داد. در این شش سال، عملیات والفجره با فتح فاو به پایان رسید و عملیات کربلای ۵ با قدری پیشروی به سمت بصره همراه شد. به غیر از این دو عملیات، عملیات‌های بزرگ زمستانی ایران در جبهه‌ی جنوب با ناکامی‌های بزرگی همراه بود و دستاوردهایی اندک داشت.

سال ۶۱ و ۶۲ نیز عملیات‌های رمضان، والفجر مقدماتی و خیبر، ناکام و پرتلفات بودند که در مطبوعات همچنان پیروز جلوه داده می‌شدند؛ با تیتروهای حماسی. در حالی که در عملیات والفجر مقدماتی (بهمن ۶۱) رزمنده‌های ایرانی در محاصره‌ی وحشتناک ارتش دشمن به تلخی شکست خورده بودند، از سخنان امام تیترو زدند که: «پیروزی‌های اسلام را به تمام نیروهای مسلح تبریک می‌گوییم.» و از قول رئیس مجلس تیترو زدند که: «امروز رزمندگان ما عید دهه‌ی فجر را مضاعف کرده‌اند.»^{۱۳}

در حالی که عملیات بدر (اسفند ۶۳) یکی از تلخ‌ترین صحنه‌های عقب‌نشینی سال‌های جنگ را رقم زده بود، روزنامه‌ها تیترو می‌زدند: «نیروهای اسلام دژهای مستحکم قوای کفر بعثی در خاک عراق را یکی پس از دیگری فتح می‌کنند.» و «نتایج عملیات پیروزمندانه‌ی بدر اعلام شد.»^{۱۴}

به راستی مردم باید از چه طریقی در جریان تحولات جنگ قرار می‌گرفتند؟ آیا می‌توان در این شرایط نظر مردم درباره‌ی جنگ را دریافت و اگر به طریقی نظر مردم ارزیابی شود، نظری که بر پایه‌ی اطلاعات غیرواقعی باشد تا چه حد ارزش دارد؟ آیا شایسته است مردمی که اصلی‌ترین تأمین‌کنندگان جنگ محسوب می‌شدند

مخاطب حجم عظیمی از خبرهای غیرواقعی باشند؟ آیا مردم حق نداشتند بدانند در صحنه‌ی واقعی جنگ چه می‌گذرد؟ شاید اگر مردم در جریان عمق صحنه‌های فاجعه بار عملیات‌هایی مانند والفجر مقدماتی قرار می‌گرفتند، جنگ تحت تأثیر افکار عمومی زودتر پایان می‌پذیرفت.

دکان خاطره‌فروشی

انتقاد سردار سلیمانی از خاطرات دروغ در روایت جنگ

تاریخ انتشار: ۱۴ دی ۱۳۹۹

«من وقتی این فیلم‌ها را نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم که آن‌جا یک دکانی است. روزنامه‌ها را می‌خوانیم، می‌بینیم پر از خاطرات دروغ؛ دروغ محض نسبت به شهید؛ خاطراتی مثل این‌که «من با شهید رفتم آن‌جا، من با شهید چه و چه، همه‌اش دروغ، چیزهایی را که آدم می‌داند واقعیت ندارد.»

این سخنان قاسم سلیمانی است در مصاحبه‌ای مشترک با غلامعلی رشید، از فرماندهان ارشد سپاه در جنگ و از مقامات عالی نظامی، با موضوع شهید احمد کاظمی.

رشید در این مصاحبه می‌گوید: «ما این‌قدر آمدم جنگ را، فرماندهان را، رزمندگان را، به‌طور ناقص، بدون پرداختن به همه‌ی ابعاد وجودیشان و ابعاد جبهه و جنگ، در این ده، پانزده سال در تلویزیون نشان دادیم که فکر می‌کنند آقا این‌ها یک عده آدم بودند که فقط دعا می‌کردند. سادگی‌های جنگ را به تصویر کشیدیم، ولی پیچیدگی‌های جبهه و جنگ را قادر نبودیم به تصویر بکشیم.»
آن‌ها در این مصاحبه، واژه‌ی پرکاربرد «حاجی» در فیلم‌های جنگی را هم به

چالش می‌کشند. رشید می‌گوید: «عنوان حاجی در تهرانی‌ها رسم بود یا نه، من بعید می‌دانم اگر کسی نرفته بود حج، به او بگویند حاجی... در سایر یگان‌ها و لشکرها عنوان حاجی برای فرمانده رسم نبود.»

سلیمانی هم نظر رشید را تأیید می‌کند و می‌گوید همدیگر را به اسم کوچک صدا می‌کردند؛ «ابدا حاجی نمی‌گفتند... «برادر» هم کم کاربرد داشت و فقط اسم گفته می‌شد.»

سلیمانی تأکید می‌کند: «یک تحریفی دارد انجام می‌شود نسبت به جنگ ما، و ما هم خودمان خوشمان می‌آید؛ می‌نشینیم، نگاه می‌کنیم، گوش می‌دهیم.» دو سردار در مصاحبه، نکات خوبی در ستایش از شخصیت و عملکرد احمد کاظمی در جنگ و پس از جنگ می‌گویند و هنگامی که سلیمانی می‌خواهد احمد کاظمی را در نمای کلان توصیف کند، جملات عجیبی بر زبان می‌آورد: «فکر می‌کنید ما هر ۲۰۰ سال یک کسی مثل احمد را می‌توانیم داشته باشیم؟ امکان ندارد که شما فکر کنید دانشگاه‌های ما، دانشکده‌های ما، بتوانند چنین افرادی را تحویل جامعه بدهند. نه، احمد عصاره‌ی یک شخص بود و آن شخص هم هر چند قرن یک بار می‌آید. او آمد و یک چنین دستاوردی داشت. تمام شد و رفت.» سلیمانی احمد را یک قله معرفی می‌کند؛ قله‌ای که «خیلی فضیلت داشت. برای همین می‌گویم احمد واقعا خلاصه‌ای از شخصیت امام خمینی بود در ابعاد مختلفی.»^{۱۵}

اگر بپذیریم برای این مصاحبه که با فاصله‌ی چهار روز از شهادت کاظمی انجام شده، طبیعی باشد اما حتی با فاصله گرفتن از وقایع نیز، اغلب تمام نکات در گفتگوهای این چنینی تمجیدی است و معمولا هیچ نظر نقادانه‌ای مطرح نمی‌شود.

سلیمانی و رشید، هر چند روایت رایج در تلویزیون و مطبوعات را نقد کرده‌اند اما آیا ستایش‌های بدون نقد و روایت‌های رایج، دوروی یک سکه نیستند؟ اگر راه تمجید کاملا باز باشد و شخصیت‌ها دست نیافتنی توصیف شوند و از سوی دیگر بر نقد و ناقدان سخت گرفته شود، آن‌گاه سود در دکان خاطره‌هاست؛

خاطره‌های پرسود و بی ضرر. این‌گونه اهالی جنگ تبدیل می‌شوند به یک عده آدم «که فقط دعا می‌کردند». به تصویرسازی صداوسیما از شهید سلیمانی در این ایام نگاه کنید؛ آیا همین رویه درباره‌ی خود سلیمانی تکرار نشده است؟ اگر شهید سلیمانی را صاحب اندیشه می‌دانید، این مسیر صحیح نیست. آفت یک اندیشه این است که به شعار تبدیل شود و گرفتار دکان خاطره‌ها. اندیشه تا نقد نشود زنده نمی‌ماند.

اگر معتقدیم این جنگ تمامش بر اساس تدبیر بوده و مردانی داشته که تکرارشان در بازه‌ای به بزرگی ۲۰۰ سال نیز ممکن نیست، پس از نقد و پرسش چه باک؟ نقد با وجود دلبستگی سخت است. سردار درودیان، از نویسندگان جنگ در سپاه، به درستی می‌گوید: «من خودم واقعا هیچ زمان نمی‌توانم تعلقاتم را کنار بگذارم. یعنی اصلا برایم امکان پذیر نیست مثل یک منتقد بی‌رحم، کالبد جنگ را وسط بگذارم و قطعه قطعه کنم... فرماندهان جنگ هم به همین ترتیب هستند. فرماندهان جنگ، همه‌ی هویتشان به همان جنگ است. لذا اگر بخواهند چیزی را بیان کنند یا نقد کنند، به این معنی است که اول باید خودشان را نقد کنند. انسان به دشواری می‌تواند خودش را نقد کند و از آن عبور کند. شاید این عبارت درست باشد که می‌گویند فرماندهان همیشه در کمند و اسیر آن تجربه‌ی نظامی هستند. به همین دلیل، در آینده این خطر وجود دارد که اشتباهاتشان را تکرار کنند و خودشان را اصلاح نکنند.»^{۱۶}

چه بهتر که فرماندهان، خود آغازگر نقد باشند. اما اگر نمی‌توانند، کاش اجازه دهند این راه باز بماند و نگذارند راه نفس بر منتقدان تنگ شود.

تحریف در دبیرستان^{۱۲}

لطفاً به فرزندانمان رحم کنید!

تاریخ انتشار: ۲۳ مرداد ۱۳۹۶

کتاب «تاریخ معاصر ایران» سال سوم دبیرستان نوشته‌ی علی اکبر ولایتی و همکارانش است. درباره‌ی بخش‌های مختلف این کتاب نکات مهمی وجود دارد. برخی اشکالات کتاب در محتوا خیلی تأثیرگذار نیستند، مانند این که روز تروور استاد مطهری ۱۱ اردیبهشت است، اما ۱۲ اردیبهشت آمده یا این که نوشته شده پس از رحلت امام، آیت‌الله خامنه‌ای به اتفاق آرای نمایندگان خبرگان به رهبری برگزیده شد که باید نوشته شود با اکثریت آرا (به اتفاق آرا به معنای بی رأی مخالف است) یا تاریخ حکم امامت جمعه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای که سال ۵۸ است و ۵۹ قید شده و... اما برخی دیگر تحریف محتوایی تاریخ است.

درس بیست و چهارم این کتاب از صفحه‌ی ۲۱۰ تا ۲۱۹ به موضوع جنگ اختصاص دارد. عنوان این درس «جنگ تحمیلی رژیم بعثی حاکم بر عراق علیه ایران» است اما مشخص نیست چرا دو صفحه‌ی انتهایی به درگذشت آیت‌الله خمینی و رهبری آیت‌الله خامنه‌ای پرداخته است! یعنی در مجموع شش صفحه روایت تاریخ جنگ است. با وجود این که اغلب بخش‌های دیگر این کتاب به

منابع بسیاری ارجاع داده شده اما بخش تاریخ جنگ از میان منابع پرشمار پیرامون جنگ به دو منبع اشاره دارد: یکی «سیری در جنگ ایران و عراق» و دیگری «تاریخ سیاسی جنگ» نوشته‌ی آقای ولایتی!

در بخش تاریخ جنگ به مسائل نبرد و بسیاری از عملیات‌های بزرگ جنگ اشاره نشده و به برخی نیز به صورت غیرمستقیم، در حد عبارت‌های کوتاه اشاره شده است. تأثیرگذاری نبردهای مهم بر سرنوشت جنگ را در این کتاب نمی‌بینید اما به جای آن وزارت خارجه با وجود عملکرد بسیار ضعیف در سال‌های جنگ، چهره‌ای درخشان یافته است! به این جمله‌ها توجه کنید: «در عرصه‌ی سیاسی و بین‌المللی، وزارت خارجه‌ی نوپای جمهوری اسلامی با اقدام‌های روشنگرانه‌ی خود، به تدریج متجاوز بودن دولت حاکم بر عراق را به دنیا قبولاند. در تیرماه ۶۷، قطعنامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل متحد، برای نخستین بار پس از ۷ سال از شروع جنگ، دو خواسته‌ی ایران مورد توجه قرار گرفت: عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی پس از آتش بس و تعیین متجاوز. در نتیجه، ایران قطعنامه را پذیرفت.»

قطعنامه‌ی ۵۹۸ در تابستان ۶۶ به تصویب رسیده بود، پس تاریخ درج شده در کتاب اشتباه است. همچنین بر اساس اسناد و مدارک موجود، آقای ولایتی از سرسخت‌ترین مخالفان قطعنامه‌ی ۵۹۸ بود و حتی به روایت محمدجواد لاریجانی (معاون وقت وزارت خارجه و مسئول پیگیری قطعنامه) ولایتی قطعنامه‌ی ۵۹۸ را قرارداد ترکمنچای و عنصر حرام‌زاده می‌دانست و می‌گفت تا من وزیر خارجه‌ام، اجازه نمی‌دهم که این قطعنامه قبول شود.^{۱۸} علی‌خرم از مقامات وقت وزارت خارجه می‌گوید از ایران برای آماده‌سازی قطعنامه دعوت شده بود اما با حضور نماینده‌ی ایران در مراحل آماده‌سازی قطعنامه مخالفت شد.^{۱۹} آیا این جز ضعف وزارت خارجه است؟

نکته‌ی دیگر این‌که در ادبیات دیپلماتیک واژه‌ها معانی دقیقی دارند. به این بخش از سخنان دکتر خرم توجه کنید: «چنانچه جمهوری اسلامی دیپلماسی فعال تری داشت، می‌توانست منافعش را بهتر تأمین کند. به عنوان مثال در بند ۶

قطعنامه به جای این‌که تعیین آغازگر جنگ مطرح شود، [می‌توانست] تعیین متجاوز استفاده شود، به جای تعیین خسارت، [می‌توانست] تعیین غرامت مطرح شود.^{۲۰}

در کتاب درسی با اشاره به متن قطعنامه عبارت «تعیین متجاوز» استفاده شده که اشتباه است و همچنین بدون توجه به تلخی‌های پایان جنگ و جمله‌ی تاریخی امام که پذیرش قطعنامه را جام زهر نامید، قطعنامه‌ی ۵۹۸ دستاورد و پیروزی بزرگ وزارت خارجه معرفی شده است! در ادامه‌ی متن کتاب درسی به مذاکرات دوساله پس از پذیرش قطعنامه اشاره شده در حالی که این مذاکرات تا شکست کامل پیش رفته بود و حمله‌ی عراق به کویت (۱۱ مرداد ۶۹)، افزایش فشار جهانی بر صدام و نامه‌نگاری‌های او با مقامات ایرانی به پذیرش قرارداد الجزایر از سوی صدام در ۲۳ مرداد ۶۹ منتهی شد. نویسندگان با حذف تمام این اتفاقات، نامه‌ی نهایی صدام را حاصل دیپلماسی و مذاکرات دوساله‌ی وزارت خارجه دانسته‌اند!

این کتاب یک دهه است که در مدارس ما تدریس می‌شود. برخی می‌گویند بهتر است این اشکالات به صورت خصوصی تذکر داده شود اما حقیقت این است تا مطالبی به مطالبه‌ی عمومی تبدیل نشود، جدی گرفته نمی‌شود و از سویی انتشار عمومی این نقدها باعث افزایش دقت در روند تاریخ‌نگاری کشور می‌شود.

امدادهای غیبی خطرناک

از استخاره تا تفسیرهای جنگی

تاریخ انتشار: ۳۰ مهر ۱۳۹۶

خبرنگار صداوسیما با حالتی سوزناک آغاز باران در شب عملیات را نشانه‌ی امداد الهی معرفی می‌کرد و با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مناجات می‌کرد. اما چند ساعت بعد باران چنان شدید شد که یکی از تلخ‌ترین صحنه‌های جنگ را رقم زد. رودخانه‌ی دویرج که معمولاً بسیار کم‌عمق بود، چنان خروشان شد که رزمنده‌ها را با تجهیزات سنگینشان با خود برد. آن‌ها در انتظار آغاز عملیات محرم (آبان ۶۱) بودند که گرفتار سیل شدند.

«امداد غیبی» یکی از واژه‌های پرتکرار در زمان جنگ و همچنین روایت‌هایی است که پس از جنگ درباره‌ی آن سال‌ها، در جریان است. اگرچه بر اساس اعتقادات اسلامی به امداد غیبی معتقد هستیم اما دو موضوع مهم در این باره وجود دارد؛ یک این‌که آیا می‌توان مصداق امداد غیبی را مشخص کرد؟ و سؤال دوم این است که آیا می‌توان بر اساس نقش امداد غیبی برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری کرد؟ فیلم مربوط به عملیات محرم را چندی پیش با یکی از کارگردانان مطرح کشور می‌دیدیم و بحث کردیم که آیا می‌توان گفت بر خلاف برداشت خبرنگار ایرانی، این

باران و سیل پس از آن، امداد غیبی برای دشمن بوده باشد؟! حدود یک سال قبل از این عملیات، در آذر ۶۰، قبل از عملیات طریق‌القدس باران گرفت و بر اساس گزارش‌های این عملیات، نیروهای دشمن که به خاطر احتمال حمله‌ی ایران چند روز در حال آماده‌باش بودند با آمدن باران گمان کردند عملیاتی نخواهد بود و از آماده‌باش خارج شدند و ایران حمله کرد و عراقی‌ها غافلگیر شدند. برخی این اتفاق را امداد غیبی تفسیر می‌کردند.

در عملیات خیبر (اسفند ۶۲) پس از غافلگیری دشمن از آغاز عملیات، قرار می‌شود شبی، نیروهای ایران از دو بخش منطقه عملیات کنند اما با یک اشتباه ساده بخشی از نیروها یک شب جلوتر عملیات می‌کنند و شرایط تلخ و سختی برای جبهه‌ی ایران رقم می‌خورد. آیا می‌توان این اشتباه عجیب در جبهه‌ی ایران را امداد غیبی برای دشمنی دانست که ممکن بود با عملیات خیبر در شرایط بسیار شکننده‌ای گرفتار شود؟

حسن باقری از فرماندهان ارشد سپاه در سال‌های جنگ در یادداشت روز اول مرداد ۱۳۶۱ در میانه‌ی عملیات رمضان نوشته است: «به برادر محسن [رضایی] و سرهنگ [علی صیاد] شیرازی اطلاع دادیم، آمدند در جلسه شرکت کردند. مطالب را گوش کردند. برادر محسن [رضایی] گفت من احتمال قوی می‌دهم که محورهای بالا به بن بست برخورد کنند و نسبت به عملکرد این جا حسرت بخوریم و استخاره هم کردیم، این آیه آمد که خداوند می‌فرماید ما به کافران مهلت نمی‌دهیم و بهشت را پیش روی مومنان قرار دادیم. قرار شد بروند و عمل کنند.» و در یادداشت روز بعد باقری می‌خوانیم: «عملیات شب گذشته انجام شد که ناموفق ماند. هر دو تیپ برگشتند سر جای اولشان.»^۳ هر چند موارد دیگری وجود دارد که ظاهراً نتیجه‌ی نبرد با برداشت محسن رضایی از استخاره همخوانی داشته است اما آیا می‌توان به چنین روشی تکیه کرد؟

موضوع مهم دیگر تطبیق دادن روایت‌های دینی با شرایط است که در طول تاریخ سابقه‌ی زیادی دارد. عملیات رمضان شکست تلخی برای ایران بود.

مرداد ۶۱، بعد از عملیات ناموفق رمضان، فرماندهان جلسه‌ی پرچالشی داشتند و بحث‌های داغ انتقادی در جلسه مطرح شد. در اواخر جلسه رحیم صفوی به فرماندهان گفت برایشان مژده دارد؛ مژده‌ی پیروزی. چند حدیث برایشان خواند و از روایات و استدلال‌های قرآنی گفت که از قیام مردمانی از قم خبر می‌داد که اسرائیل را هم سرکوب می‌کنند و گفت طبق روایات لشکر ایرانی از طریق بصره وارد عراق خواهد شد.

او می‌گفت طبق حدیث مردمی از شرق بر دشمنان پیروز می‌شوند و بعد به عراق و از آن جا به سوریه و از آن جا به فلسطین می‌روند. او گفت: «عین روایات هست، الان کتابش هم موجود است، کتاب یوم‌الخلاص که یک کتاب قدیمی است، مترجمش کامل سلیمان است که یک سنی است،»^{۳۲} فرمانده گفت در این کتاب به صدام هم اشاره شده و گفت که همه‌ی این‌ها علائم ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. فرمانده نام کتاب را درست می‌گفت؛ اما این کتاب قدیمی نیست و تنها چند سال قبل از سخنان صفوی چاپ شده بود. کامل سلیمان نویسنده‌ی کتاب است و نه مترجم. همچنین او شیعه‌ی لبنانی است و نه سنی.

نظامیان و تاریخ‌نویسی

تقدس، اعمال سلیقه‌رایب‌تر توجیه می‌کند

تاریخ انتشار: ۲۷ آبان ۱۳۹۷

حدود بیست سال پیش، هدایت‌الله بهبودی در مقاله‌ی «موانع تاریخ‌نگاری جنگ» نوشت که نگارش تاریخ به قلم «سازمانی که جنگ کرده، کشته داده، زمین‌هایی را از دشمن استانده، پیشروی کرده، عقب‌نشسته و بالاخره سهامدار اصلی این واقعه بوده، برای همه‌ی پژوهشگران به‌ویژه گروهی که منابع وابسته به حکومت‌ها را با تشکیک و دودلی واری می‌کنند، اطمینان‌آور نیست، چرا که سهمیم بودن در جنگ، حق دفاع از خود را برای این نهادهای نظامی محفوظ نگاه می‌دارد. بنابراین تولیدات مکتوب این سازمان‌ها آشکارا دفاعیه‌ای از عملکرد خود آن‌ها به‌شمار خواهد رفت. همین‌گرایش، فاصله‌ای فراوان میان آثار پدیدآمده و آن‌چه مورخ در نگارش تاریخ پایبند آنست به‌وجود می‌آورد.» مدیر وقت دفتر ادبیات انقلاب حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، در ادامه، ویژگی‌های کار مورخ برای یافتن واقعیت تاریخی را توصیف می‌کند و می‌نویسد: «این ویژگی در تاریخ‌نگاری سازمان‌های نظامی به چشم نمی‌خورد. گذشته از این، تولیدات این نهادها به‌اجبار از صافی منافع حاکمیت نیز می‌گذرد و موجب فاصله‌ی بیشتر میان

آثار مطلوب و این منابع می‌گردد.»

حوزه‌های مختلف، بایدها و نبایدهای خود را دارند نکته‌ای که به خوبی در بخشی از گفتگوی دکتر داوری اردکانی، رئیس فرهنگستان علوم، با سردار محمد درودیان از نویسندگان اصلی سپاه در حوزه‌ی جنگ آشکار است: «دکتر داوری: مسلما شما بیش از آن چه نوشته‌اید اطلاعات دارید. کار قابل ستایش هم کرده‌اید... شما مطالب خوبی گفته‌اید اما بسیاری چیزها را هم ناگفته گذاشته‌اید. محمد درودیان: باید می‌گفتیم؟ دکتر داوری: ببینید شما به عنوان یک مورخ می‌بایست می‌گفتید ولی به عنوان یک نظامی نه. شما به عنوان نظامی می‌بایست حرمت همه‌ی مسئولان جنگ را مراعات می‌کردید و چنین کردید. درودیان: بله.»

برخی از مقامات ارشد جنگ نیز برخی از ضعف‌های آثار منتشرشده در ارتش و سپاه را دریافته‌اند. سرلشکر غلامعلی رشید، از مقامات ارشد ستاد کل نیروهای مسلح و از فرماندهان ارشد سپاه در جنگ هشت‌ساله که دیدگاه‌هایش در نهادهای متولی تاریخ جنگ در سپاه بسیار مؤثر است، در یادداشتی در ابتدای کتاب تازه منتشرشده‌ی «مسائل اساسی جنگ در آثار منتشرشده‌ی ارتش و سپاه» می‌نویسد: «بررسی‌هایی که تاکنون بیشتر به همت ارتش و سپاه انجام گرفته است، به دلیل دراختیار داشتن اسناد و نقش متفاوت در عملیات‌ها، غالبا عملیاتی-سیاسی و گاه تبلیغاتی است. وجود دو سازمان ارتش و سپاه و تجربه‌ی متفاوت آن‌ها از جنگ، موجب انتشار آمارهای مختلف و مناقشه درباره‌ی نقش‌های هر دو سازمان و عملکرد آن‌ها در زمان جنگ شده است.» و در ادامه از «ضرورت تغییر در روش مطالعه‌ی جنگ ایران و عراق و نگرش جدید به تجربیات دوره‌ی دفاع مقدس» می‌گوید.

نکته‌ی مهم این جاست که وقتی پسوند «مقدس» به میان می‌آید، بسیاری از بررسی‌های تاریخی محدود می‌شود و تنها ادبیات در این فضا رشد خوبی خواهد داشت که در این سال‌ها با حمایت عالی‌ترین مقام نظام، ابعاد تاریخی جنگ را تحت‌الشعاع قرار داده است.

سردار رشید معتقد است: «غلبه بر وضعیت کنونی... مستلزم استفاده از

روش‌های جدید تحقیقاتی به منظور مطالعه‌ی ظرفیت‌های نظامی-استراتژیک در جنگ است.» اما می‌توان پرسید که آیا روش‌های تحقیقاتی جدید به نتایج بهتری از آن‌چه تاکنون دست یافته‌ایم می‌رسد؟ معتقدم تا وقتی که بودجه و امکانات برای پژوهش‌های جنگی در اختیار سازمان‌های نظامی است و آن‌ها کارفرمای پژوهشگران هستند نمی‌توان انتظار اتفاق جدید و متفاوتی داشت. به تعبیر هدایت‌الله بهبودی: «تقاضا برای نگارش تاریخ جنگ در این زمان، درخواست سازمان‌ها و نهاد‌های حکومتی است که مستقیم یا غیرمستقیم با جنگ و تبعات آن مرتبط هستند. این نهادها به دلیل امکان سرمایه‌گذاری در این کار، حق نظارت نیز دارند. همین نظارت، شائبه‌ی جهت‌گیری و اعمال سلیقه را ایجاد می‌کند که در تاریخ‌نگاری ناپسند به‌شمار می‌رود.»

با وجود آن‌که برخی نظامیان پژوهش‌های نظامی ارزشمندی انجام داده‌اند که برای سیستم‌های نظامی و مورخین هم راه‌گشا است اما وقتی نظامیان به حوزه‌هایی فراتر از حوزه‌ی نظامی وارد می‌شوند، در حالی که هنوز باید و نبایدهای یک نظامی را دارند، نتیجه‌ی پژوهش آن‌ها محدودیت و آسیب فراوانی خواهد داشت. از سوی دیگر با انحصار پژوهش‌ها در نهاد‌های نظامی، موضوعات پژوهشی، موضوعات موردعلاقه‌ی نهاد‌های نظامی خواهد بود و بسیاری از ابعاد جنگ نادیده گرفته می‌شود.

تا وقتی سخنان اهالی اندیشه که خارج از فضای نظامی هستند شنیده نشود و دانشگاه‌ها، پژوهشکده‌ها و پژوهشگران مستقل در حوزه‌ی جنگ ایران و عراق با محدودیت‌های فراوانی روبه‌رو باشند، تاریخ جنگ به مسائل نظامی و در محیط‌های نظامی محدود می‌شود و روش جدید مورد اشاره‌ی سردار رشید جز تکرار روایت‌ها و مناقشات قدیمی میان نظامیان ثمری ندارد.

خطرات ادبیات^{۲۳}

آسیب‌شناسی ادبیات دفاع مقدس

تاریخ انتشار: ۱۳ خرداد ۱۳۹۸

جوان‌تر که بودم از جنگ نمی‌ترسیدم و حتی مشتاق بودم که دوباره جنگی شکل بگیرد. ادبیات دفاع مقدس از جنگ تابلویی زیبا برایم رقم زده بود؛ تابلویی سرشار از معنویت، انسانیت، صفا و برادری در مسیری که انتهایش به بهشت ختم می‌شود. در این ادبیات به جای «جنگ» از عبارت «دفاع مقدس» استفاده می‌شود؛ چون «واژه‌ی دفاع فاقد صراحت و خشونت و زندگی جنگ است.»

بعدها که پرسش‌های کودکی‌ام مرا به تحقیق بیشتر در جنگ کشاند و با سیاهی‌ها، ویرانی‌ها و تلخی‌های جنگ آشنا شدم دریافتم «یکی از مشخصه‌های اساسی ادبیات همانا مخفی کردن اسراری است که امکان دارد هرگز برملا نشوند.» دیدم چگونه عملیات‌های پرتلفات و خسارت‌بار همچون پیروزی‌های بزرگ در ذهنم جا گرفته است و دریافتم این ادبیات، کلمات و ترکیب‌های تازه و معانی متفاوتی دارد؛ «برای مثال در ادبیات دفاع مقدس، شکست و سازش و مصالحه وجود و وجاهت ندارد.»

بعد که مطالعات تخصصی‌ را در حوزه‌ی جنگ پیگیری کردم، دریافتم چه

مقدار اطلاعات متناقض و اشتباه در کتاب‌های ادبیات وجود دارد و بعدتر فهمیدم: «وظیفه‌ی ادبیات ارائه و بیان حالت‌ها و کیفیت‌های عاطفی است... ادبیات ربطی به واقعیت ندارد و راست و دروغ بودن در آن بی‌معناست. ادبیات نمی‌خواهد گزارشگر وقایع، راست یا دروغ یا حق و باطل باشد، تفاوت علم و ادبیات در این جاست.»

به تدریج جنگ برایم به یکی از وحشتناک‌ترین رویدادها بدل شد و دریافتم نترسیدم از جنگ محصول گرفتاری در عاطفه‌ها بوده؛ «هرگاه عواطفِ برخاسته از شعور نیم‌آگاه و آگاه از دری وارد شوند، اندیشه و خرد آگاه از دری دیگر خارج می‌شود.» دیدم که مشتاق بودن برای جنگی دوباره چه قدر نامعقول است و «ادبیات می‌تواند هرچیزی را که معقول می‌نموده نامعقول کند، از آن فراتر رود، آن را به گونه‌ای متحول کند که مشروعیت و کفایت آن را در معرض تهدید قرار دهد.» ادبیات دفاع مقدس شجاعت و نبرد ستودنی رزمنده‌های عزیز ایرانی در خلیج فارس با آمریکایی‌ها در سال‌های پایانی جنگ را روایت می‌کرد اما چندان از صدها میلیون دلار خسارت عملیات‌های تلافی‌جویانه‌ی آمریکایی‌ها در نابودی سکوه‌های نفتی ایران سخن نمی‌گفت.

از برخی کاستی‌ها و اشتباهات عجیب در سال‌های جنگ احساس سرخوردگی به آدمی دست می‌دهد اما آثار ادبی برخی آرزوهای دست‌نیافته را دست‌یافته نشان می‌دهند و «سرخوردگی‌های حاصل از تجربه‌های عینی تاریخی» را از میان می‌برد و «با بی‌حس کردن عصب‌های آگاهی به تسکین درد کمک می‌کند.» و غلبه‌ی شناخت ادبی به تدریج «ضرورت و اهمیت شناخت خردورزانه درباره‌ی جنبه‌های متنوع این پدیده و ماهیت آن را نفی و مسیر آن را مسدود می‌کند یا ناموجه و ناممکن جلوه می‌دهد.»

اگر افراد به اشتباهات زمان جنگ پی ببرند، به سؤال‌هایی می‌رسند که پاسخ‌هایی سخت دارند. پس «هر نظام فرهنگی برای حفظ بقا و گسترش خود نیاز دارد ادبیات خاص خود را پدید آورد و منتشر کند» و توسعه‌ی این ادبیات با هدف تأثیر بیشتر گذاشتن بر مخاطب به تدریج بیشتر از واقعیتِ رویداد فاصله می‌گیرد و

به سمت تولید گزاره‌های «شبه‌اسطوره‌ای می‌رود». و مهم‌تر از همه این‌که «آثار ادبی هنری همچون مانیفست یا بیانیه‌های سیاسی، وظیفه‌ی توجیه اهداف و برنامه‌های نظام حاکم یا جریان‌های سیاسی را بر عهده می‌گیرند. چندان که گویی اسب سواری سیاست را زمین می‌کنند.»

آن‌چه موضوع را جدی‌تر می‌کند حمایت‌های فراوان از ادبیات خاص و محدودیت فراوان برای روایت‌های ضدجنگ است و این‌جاست که نهادهای پشتیبان ادبیات مقدس نقش مهمی به عهده می‌گیرند و ادبیات دفاع مقدس با گزینش بخش‌هایی از آن‌چه اتفاق افتاده است جنگ را روایت می‌کند و نتیجه «گزینش و برجسته‌سازی برخی ابعاد و زوایا و به حاشیه‌رانی (از دید دور داشتن و انگاشتن) و حذف ابعاد و زوایای دیگر است.» این گزینش نشان‌دهنده‌ی موضع نهادهای پشتیبان تولید آن‌هاست.

حالا این روزها کاملاً از جنگ می‌ترسم؛ حتی اگر انتهایش پیروزی باشد. چون این پیروزی به قیمت فدا شدن و ویرانی بسیاری از زندگی‌هاست که شاید هیچ‌گاه فرصت بازسازی‌اش فراهم نشود اما می‌دانم که هنوز بسیاری از دریچه‌ی همین ادبیات دفاع مقدس جنگ را می‌فهمند و مشتاق جنگند.

جنگ طولانی

فصل ۲

از شروع جنگ تا ادامه‌ی جنگ پس از فتح خرمشهر

نشانه‌هایی که خبر از حمله‌ی عراق می‌داد، در ایران جدی گرفته نشد و جنگ در غافلگیری مقامات ایرانی آغاز شد. ارتش صدام کیلومترها در خاک ایران پیشروی کرد اما با مقاومت نیروهای نظامی و مردمی، جنگ مطابق خواسته‌های صدام پیش نرفت. ارتش عراق در خاک ایران زمین‌گیر شد و ایرانی‌ها پس از مدتی خود را بازیافتند و با حملاتی پیروز، زمین‌های اشغالی را پس گرفتند و مهاجم را از آغاز جنگ پشیمان کردند. ایرانی‌ها برای تنبیه متجاوز جنگ را ادامه دادند و این روند بسیار طولانی‌تر از مقطع اول جنگ شد.

آیا ایران می‌توانست در حالی که طرف مقابل در کوران جنگ بود و انتظار حمله‌ی ایران را می‌کشید در خاک عراق به اهدافش برسد؟

ناکامی ایران در پایان دادن پیروزمندانه به جنگ، سؤال‌ها و ابهام‌های فراوانی ایجاد کرد. آغاز جنگ، ادامه‌ی جنگ پس از آزادی خرمشهر و پایان جنگ در این سال‌ها، محور سؤالاتی چالشی پیرامون مسائل جنگ بوده است. در این فصل نکاتی می‌خوانید پیرامون آغاز جنگ و فرایند تصمیم‌گیری ایران برای ادامه‌ی جنگ پس از فتح خرمشهر. برخی یادداشت‌ها به خوبی شرایط تصمیم‌گیری در آن روزها را تصویر کرده است.

مجادله‌ی تبلیغاتی

آیا سخنان تحریک‌آمیز امام خمینی در آغاز جنگ مؤثر بود؟

تاریخ انتشار: ۱ مهر ۱۳۹۶

اولین سخنانی که آیت‌الله خمینی پس از پیروزی انقلاب علیه صدام گفت در فروردین ۱۳۵۹ بود؛ حدود پنج ماه قبل از شروع جنگ. ۱۹ فروردین ۵۹، همزمان با ایجاد درگیری‌های مرزی و اخراج گسترده‌ی ایرانی‌های مقیم عراق توسط صدام، گفت: «امیدواریم که نابودی سرسپردگانی مثل سادات و صدام حسین به زودی انجام گیرد... ملت شریف عراق! شما اخلاف آنان هستید که انگلیس را از عراق راندند؛ بپا خیزید و قبل از آن که این رژیم فاسد همه چیز شما را تباه کند، دست جنایتکار او را از کشور اسلامی خود قطع کنید... ای ارتش عراق! اطاعت از این مخالف اسلام و قرآن نکنید و به ملت بگرایید و دست امریکا را که از آستین صدام بیرون آمده است قطع کنید.»^{۲۴}

در این‌که در ماه‌های پیش از آغاز جنگ در ایران و عراق سخنان و رفتارهای تحریک‌آمیز وجود داشته است شکی نیست. پاسخ آیت‌الله خمینی به پیام تبریک حسن البکر (رئیس‌جمهور عراق قبل از صدام) در فروردین ۵۸ خالی از تحریک نیست. حسن البکر چند روز پس از فرماندوم جمهوری اسلامی پیام تبریکی برای

امام فرستاد و امام در جواب از پیامش تشکر کرد اما نکته‌ای دیگر هم در پیام بود: «نهیضت انفجاری ایران در اثر دیکتاتوری و اختناق و فشار رژیم پهلوی هشدار بود برای همه مستکبرین در مقابل مستضعفین... عاقبت اختناق‌ها انفجار است.» یا این‌که ۲۶ آذر ۵۸ در مصاحبه با خبرنگاران خارجی گفت: «اگر سرنیزه را از این ملت‌ها بردارند، از عراق بردارند، از -نمی‌دانم- ترکیه بردارند، از جاهای دیگر بردارند، همه یک صدا با ما موافقتند. سرنیزه جلو را گرفته است. منتها ایران سرنیزه را شکست. ایران ایستاد.»^{۲۵}

سخنانی که مشابهش را چند بار دیگر هم گفت.

اما باید به این نکته توجه داشت که آن‌چه یک جنگ را قطعی می‌کند اراده‌ای قوی و قطعی برای آغاز جنگ است و آن‌چه از جنگ جلوگیری می‌شود نشان دادن قدرت و عواقب سخت جنگ به طرفی است که اراده‌ی آغاز جنگ دارد.

به گفتگوهای دیپلماتیک، حتی اگر ظاهری دوستانه داشته باشند، نمی‌توان دل بست. شهریور ۵۸، یک سال قبل از آغاز جنگ که هنوز دولت موقت سرکار بود و سفارت آمریکا نیز اشغال نشده بود، دکتر یزدی، وزیر خارجه‌ی ایران، با صدام، رئیس‌جمهور تازه‌ی عراق، در حاشیه‌ی اجلاس غیرمتعهدها در هاوانا دیدار کرد. یزدی با واسطه‌ی صلاح عمرعلی، نماینده‌ی دائم عراق در سازمان ملل، دیدار و مذاکره‌ای با صدام انجام داد. صلاح که در این دیدار حضور داشت سال ۲۰۰۳ در گفتگو با شبکه‌ی الجزیره از گفتگویش با صدام پس از این دیدار نکات جالبی گفت. او که از نتیجه‌ی دیدار راضی بود می‌گوید، به صدام گفته است از این‌که به‌زودی مشکل دو کشور حل می‌شود خوشحال است. صدام به او گفت که دیپلماسی او را خراب کرده است؛ «کدام صلح؟ کدام حل مشکل بین ما و ایران؟ صلح، این فرصت شاید در هر قرن یک بار اتفاق بیفتد. اهواز را از ما گرفتند، شط‌العرب را از ما گرفتند، به ما تعدی کردند، تهدیدمان می‌کنند. الان ما فرصت مناسب داریم. آن‌ها فروپاشیده‌اند، ارتششان تکه‌پاره است، نیروهایشان پراکنده شده، بین خودشان درگیرند، برخی‌ها برخی دیگر را می‌کشند، الان فرصتی تاریخی داریم که حقمان را

بازگردانیم. و این را به تو می‌گوییم، خودت را به‌عنوان نماینده‌ی عراق آماده کن. می‌خواهم بروم و به آن‌ها ضربتی بزنم که همه صدایش را بشنوند.»^{۳۶}

سیدحسین نصر قبل از انقلاب (انتهای آبان سال ۵۷) به همراه فرح پهلوی در سفر عراق و دیدارش با صدام (معاون رئیس‌جمهور وقت) و دیدار پرحاشیه‌اش با آیت‌الله خویی حضور داشت. او می‌گوید صدام از ملکه حال شاه را پرسید و گفت به برادرم شاه بگویید تانک‌ها را به خیابان بیاورد و معترضان را سرکوب کند و جمله‌ی عجیبی هم گفت: «بهتر این است که سیصد نفر الان بمیرند تا یک میلیون ایرانی و عراقی بعدا بمیرند.»^{۳۷}

نشانه‌های دیگری نیز از اراده‌ی قطعی صدام برای آغاز جنگ از مدت‌ها قبل وجود دارد.

هر چند شاید در آن هنگامه اگر سخنان تحریک‌آمیز گفته نمی‌شد بهتر بود اما این‌ها و فراتر از آن هیچ‌گاه باعث آغاز جنگ نمی‌شود. همچنان که همواره سخنان تحریک‌آمیز میان کشورها وجود دارد اما جنگی در نمی‌گیرد. از سوی دیگر آن روزها فعالیت‌ها و سخنان تحریک‌آمیز و ایجاد درگیری‌های مکرر مرزی از سوی عراقی‌ها بیشتر بود و عراق مقدمات جنگ را آماده کرده بود.

مذاکره ممنوع

درخواست مذاکره از سوی صدام قبل از آغاز جنگ

تاریخ انتشار: ۱۰ آذر ۱۳۹۷

دعایی، سفیر وقت ایران در بغداد، در شورای انقلاب گفت به عنوان سفیر علاقه داشته ظاهر را حفظ کند و از طرف دیگر «می خواستم سهم داشته باشم در مبارزات مردم عراق».^{۲۸}

در این سال ها از قول مهندس بازرگان دو روایت نقل شده که نپذیرفتن پیشنهاد صدام برای مذاکره با آیت الله خمینی و یا نمایندگان او را از دلایل شروع جنگ معرفی می کند. پیشنهاد مذاکره را دعایی از عراق آورده بود.

در یکی از این روایت ها ماجرا در سال ۵۹ و پنج ماه قبل از آغاز جنگ تعریف می شود که روایت را تأثیرگذارتر می کند اما در اصل، ماجرا به آذر ۵۸ بازمی گردد. دعایی این روایت ها را سناریویی دروغین می داند که می خواهند امام را شخصیتی انعطاف ناپذیر معرفی کنند که بدون مطالعه مذاکره را رد کرده است.

دعایی چند روایت متفاوت از آن ماجرا گفته و عجیب این که تیر ۹۷ در مراسم رونمایی از کتاب خاطرات سیدمهدی طباطبایی، آیت الله خمینی را موافق مذاکره نشان می دهد و می گوید امام هر چند شرایط زمانی را برای مذاکره مناسب

نمی‌دانست اما به او گفت از طرف عراقی به خاطر پذیرش مذاکره تشکر کن و بگو پس از انتخاب رئیس‌جمهور و نمایندگان مردم، آن‌ها در مذاکره با صدام «قطعا» به «نتایج مطلوب» می‌رسند. این تصویرسازی با برخی شواهد تاریخی سازگار نیست. یک روایت ثبت شده در زمان واقعه:

سه‌شنبه، ۲۰ آذر ۵۸، حدود یک‌ماه از ماجرای گروگان‌گیری در سفارت آمریکا می‌گذشت. ایران به شدت درگیر رویارویی با تهدیدهای آمریکا پس از گروگان‌گیری بود. از مشکلات دیگر، چالش با حزب بعث و صدام بود. دعایی برای گزارشی درباره‌ی وضعیت به شورای انقلاب رفت و درباره‌ی بازتاب‌های نامناسب پاسخ امام به پیام تبریک حسن البکر، رئیس‌جمهور عراق (فروردین ۵۸)، یکی از نامه‌های مهندس بازرگان به مقامات عراقی و سخنان آیت‌الله منتظری در نماز جمعه علیه حزب بعث و برخی فعالیت‌های تحریک‌آمیز توضیح داد.

فعالیت‌های عراق برای ایجاد ناآرامی در ایران راهم توضیح داد و این‌که حاکمان عراق می‌خواهند با فشار بر ایران خواسته‌هایی مانند گرفتن حاکمیت اروندرود را پی بگیرند. گفت این‌ها را به وزیر خارجه‌ی عراق تذکر داده و او با صدام صحبت کرده و از طرف صدام پیغام آورده که به آیت‌الله خمینی بگو نماینده مشخص کند تا مسائل را به صورت اساسی حل کنیم؛ در تهران یا بغداد.

دعایی گفت، امام معرفی نماینده از سوی خودش برای مذاکره را نپذیرفته؛ «آقا گفتند به هیچ قیمت. دلیلشان این بود که با این اقدام توده‌ی عراق را از دست می‌دهیم. سازش با حزب بعث، تفاهم با آن، عقب‌گشت از مواضع بنیادی انقلابی است.» در جلسه گفته شد که ابتدا امام با مذاکره‌ی گروهی از سوی شورای انقلاب موافقت کرده بود اما بعد احمد خمینی پیام داد: «به هیچ قیمت، هیچ کس».^{۲۹}

پس از انقلاب شواهد فراوانی از علاقه به سقوط حزب بعث در گفتار و رفتار تمام مقامات ایرانی وجود داشت. در سال ۵۸ اکثر مقامات ایرانی و فرماندهان نظامی معتقد بودند عراق جرأت حمله به ایران را نخواهد داشت. انتخاب آیت‌الله خمینی، انتخابی میان مذاکره و جنگ نبود، انتخاب میان دیکتاتور و مردم عراق بود. صدام

دیکتاتوری خشن و نامحبوب بود و امام تفاهم و مذاکره با صدام را جداسدن از مردم عراق می‌دانست. نگاهی که برای نقد آن، نیازمند شفاف‌سازی و رجوع به منابع دست‌اول هستیم؛ نه آن‌که در پاسخ به سناریوهای اشتباه، سعی کنیم امام را اهل مذاکره با صدام نشان دهیم.

امید به قیام عراقی‌ها تا سال‌ها تأثیرات مهمی در سیاست‌های ایران داشت. دعایی در همان جلسه گفت: «خطای اولیه‌ی ما در برآورد نیروهای مبارز عراقی ما را به این جا کشاند، تصور کردیم شیعیان عراق به‌تمامه طغیان می‌کنند و مثل ایران می‌شود؛ این‌طور نیست.» دعایی توضیح داد که در ماجرای دستگیری آیت‌الله صدر «آب از آب تکان نخورد.» نظر درستی بود، چند ماه بعد هم که آیت‌الله صدر دوباره دستگیر و کشته شد خبری از قیام نبود؛ هر چند امید به قیام عراقی‌ها همچنان زنده ماند. سال ۶۱ که ایران تصمیم گرفت پس از فتح خرمشهر وارد خاک عراق شود، امام در پیامی از مردم عراق خواست قیام کنند که بازتاب چندانی نداشت و به روایت هاشمی، احمد خمینی از این‌که بعد از بیانیه موج مناسبی ایجاد نشد، ناراحت بود.^{۴۰}

امید به قیام، به شیعیان عراق محدود نشد و از میانه‌ی جنگ نقش کردهای عراق نیز برای تقویت این امید بسیار جدی‌تر شد و در طولانی‌تر شدن جنگ نیز مؤثر بود؛ هر چند هیچ‌گاه به نتیجه نرسید. ارتباط با شیعیان و کردهای عراق پس از سقوط صدام برای توسعه‌ی قدرت ایران در عراق مؤثر شد؛ اما این اتفاق مهم نباید دلیلی برای کنار گذاشتن نقد دیدگاه امیدوارانه به قیام مردم عراق در سال‌های جنگ و پیش‌بینی‌های اشتباه در این باره شود.

سخنان تکان دهنده‌ی صدام

جلسه‌ای برای آغاز جنگ

تاریخ انتشار: ۸ خرداد ۱۴۰۱

«می‌خواهیم دست آن‌ها را بپیچانیم تا واقعیت حقوقی را قبول کنند.» این یکی از جملات تکان دهنده و عجیب صدام در جلسه‌ای است که در آستانه‌ی جنگ در کاخ ریاست جمهوری صدام تشکیل شده است. مرور متن پیاده‌شده‌ی نوار جلسه‌ی صدام و تعدادی از مقامات حزب بعث در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۵۹ ابعادی از آغاز جنگ را روایت می‌کند. نوارهای جلسات کاخ صدام پس از سقوط او توسط آمریکایی‌ها به ایالات متحده برده شده است و این نوار از آرشیو مرکز بین‌المللی دانشوران وودرو ویلسون گرفته شده است. کوین وودز و همکارانش نیز بخش‌هایی از این جلسه را در کتاب نوارهای صدام آورده‌اند که از برخی توضیحات آن‌ها نیز در این یادداشت استفاده شده است.

اهمیت این جلسه این است که یک روز پیش از آن که صدام قرارداد الجزایر را ملغی اعلام کند، برگزار شده. یک هفته پس از این جلسه نیز هجوم سراسری ارتش صدام به ایران آغاز شد.

کوین وودز و همکارانش در آمریکا در توضیح این نوار نوشته‌اند: «پس از

درگیری‌های مرزی اخیر با ایران، صدام در دیدار با شورای فرماندهی انقلاب و فرماندهانش (۱۶ سپتامبر ۱۹۸۰) اهداف سیاسی و نظامی خود را مورد بحث قرار می‌دهد. «البته وقایعی که پیش از این جلسه روی داده است فراتر از درگیری‌های مرزی است. محتوای جلسه نیز این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد. برای درک بهتر محتوای این جلسه باید بدانیم که ارتش عراق در روزهای ۱۶ شهریور ۵۹ ارتفاعات خان لیلی و زینل‌کش در استان کرمانشاه را اشغال کرد و ۱۹ شهریور با هجوم به منطقه‌ی میمک بخش‌هایی از این منطقه را نیز اشغال کرد. بعضی‌ها مدعی بودند که طبق قرارداد الجزایر ایرانی‌ها باید این مناطق را به عراق واگذار می‌کردند اما نکرده‌اند و حالا آن‌ها با زور حقشان را پس گرفته‌اند. جالب است بدانید در عراق دوران صدام، ۱۹ شهریور همواره گرمی داشته می‌شد؛ چیزی شبیه هفته‌ی دفاع مقدس در ایران. از ۱۹ شهریور درگیری‌های مرزی به شدت افزایش یافت. این جلسه یک هفته بعد از ۱۹ شهریور برگزار شده است.

توضیح صدام

صدام در ابتدای جلسه می‌گوید: «رفقای من، در جلسه‌ی قبلی وضعیت نظامی پیش رو و تصمیم برای بازپس‌گیری اراضی مان از ایران را بررسی کردیم. موضع نظامی در مورد بازپس‌گیری مناطق زین‌القوس و سیف سعد را برایتان توضیح دادیم.» آمریکایی‌ها نوشته‌اند که هیچ سابقه‌ای از جلسه‌ی قبلی که مورد اشاره‌ی صدام است پیدا نکرده‌اند. صدام در ادامه می‌گوید که این حمله‌ها برای پس گرفتن زمین‌هایی بوده که متعلق به عراق است. بعد از عدنان خیرالله سؤال می‌کند که آیا همه‌ی مناطق را پس گرفته‌اند و عدنان هم تأیید می‌کند: «چیزی نمانده آقا.» و صدام می‌گوید: «امروز می‌شود گفت که تمام سرزمین‌هایی که ایران گرفته بود، دوباره تحت حاکمیت ماست. ما در مرزهای بین‌المللی مورد توافق در همه‌ی توافقات تاریخی، حضور داریم.»

در ادامه‌ی جلسه صدام به مخالفان بعث در عراق اشاره می‌کند و می‌گوید:

«ایران از این‌که می‌توانیم عواملش را بکشیم، مرزها را ببندیم و از رسیدن تدارکات به مأمورانش (نامفهوم) جلوگیری کنیم عصبانی است.»

صدام از سویی از آزادی زمینی‌هایی می‌گفت که بر اساس قرارداد الجزایر باید توسط ایران تخلیه می‌شد و از سوی دیگر در فردای این جلسه قرارداد الجزایر را پاره کرد. ادامه‌ی جلسه درباره‌ی قرارداد الجزایر است. صدام که در مقابل رسانه‌ها نیست و در جمع نزدیکانش سخن می‌گوید، با خیال راحت می‌گوید: «بهانه‌های حقوقی را باید به افکار عمومی بین‌المللی منتقل کرد... در رویارویی با وضعیت بین‌المللی و عربی، این‌ها همانند سلاحی در دست‌انمان هستند. در واقع ایرانی‌ها این سلاح را به ما دادند. این برای قبل از وقتی است که آمدند و اعلام کردند که قرارداد ۱۹۷۵ یک قرارداد استعماری است [نامفهوم]. بعد از این‌که این‌ها [رژیم جدید ایران] آمدند اعلام کردند که موافقت‌نامه‌ی ۱۹۷۵ را تأیید نمی‌کنند و اخیراً یکی از مقامات مهم این موضوع را اعلام کرده است.» نقطه‌چین میان جملات بالا از متن اصلی است.

این جملات از اهداف بزرگ‌تر صدام پرده می‌دارد و نشان می‌دهد که موضوع، گرفتن سرزمین‌هایی کوچک در مرز ایران نیست. صدام در ادامه توضیح می‌دهد که از نظر او این ایرانی‌ها هستند که قرارداد الجزایر را زیرپا گذاشته‌اند؛ «بین ما توافقی وجود دارد [نامفهوم]. سرزمین‌های اشغال‌شده‌ی عراق باید با آرامش بازگردد و ملا مصطفی بارزانی، اسب ایرانی-آمریکایی، از این موضوع پریشان خواهد شد. این لقمه‌ای است که ایران برای عراق گرفت. عراق [نامفهوم] در شط‌العرب را به ایران داد. ما این فرصت را به ایران دادیم تا زمین‌ها را پس بدهد، اما ایرانی‌ها طبق قرارداد آن را پس ندادند. ما باید با خون سربازانمان و به زور آن را پس بگیریم... وقتی توان برگرداندن حق خود را داریم، این کار را انجام خواهیم داد. هیچ وطن‌پرستی از حق خود نمی‌گذرد.»

توضیح ضروری

لحظاتی از نوار جلسه‌ی صدام بیرون می‌آییم تا با توضیحی اندک واقعیت‌هایی

را درباره‌ی وقایع مورد اشاره‌ی صدام مرور کنیم. در اسفند سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۵) سران اوپیک در الجزایر جمع بودند که هواری بومدین، رئیس‌جمهور الجزایر، بعد از جلسه‌ی مشترک با محمدرضا، شاه ایران، و صدام، معاون رئیس‌جمهور عراق، گفت: «خوش‌وقتم به اطلاع شما برسانم روز گذشته توافقی کلی بین دو کشور برادر، ایران و عراق، برای پایان دادن به اختلافات آن‌ها حاصل شد.» ۱۵ اسفند همان سال (ششم مارس ۱۹۷۵) متن توافق‌نامه‌ی ایران و عراق منتشر و به قرارداد الجزایر معروف شد. پس از سال‌ها درگیری و اختلاف قرارداد الجزایر مفصل‌ترین قراردادی بود که به جزییات اختلافات هم توجه کرده بود.

قرارداد الجزایر هم درباره‌ی اختلاف در مرزهای آبی و خاکی بود، هم درباره‌ی کردهای دو کشور، هم درباره‌ی دخالت در امور یکدیگر و جنگ تبلیغاتی علیه هم. در اروند هم خط تالوگ مبنای مرز شد. براساس قرارداد میله‌گذاری مرزی در غرب کشور حدود زمین‌های طرفین را مشخص می‌کرد؛ همان زمین‌های مورد ادعای صدام در این جلسه. در بهار سال ۱۳۵۷، زمانی که حکومت شاه ایران متزلزل شده بود، ایران و عراق میله‌گذاری‌های مرزی را با نظارت ناظران بین‌المللی آغاز کردند. در اردیبهشت وقتی نوبت به میله‌گذاری در منطقه‌ی مرزی میمک رسید، ارتش ایران می‌بایست بخش‌هایی از میمک را ترک می‌کرد. هنوز ارتش ایران جابه‌جا نشده بود که عراقی‌ها، ناگهان، کار را نیمه‌تمام رها کردند و رفتند.

تحلیلی هست که می‌گوید آن روزها عراق از پروژه‌ی میله‌گذاری کنار کشید تا بعدها آن را بهانه‌ای کند علیه حکومت متزلزل شاه یا حکومت انقلابی بعدی. امیر یعقوب حسینی، از فرماندهان ارتش در آن روزها می‌گوید: «این‌که چرا در آخرین لحظات نماینده‌ی عراق از امضای اسناد و مدارک نهایی و مبادله‌ی آن خودداری کرد بحثی‌ست که باید در تحلیل سیاسی جنگ به آن پرداخته شود. اما نکته‌ی مهم من این است که جرقه‌ی جنگ علیه ایران از محل همان میله‌ها در منطقه‌های زین‌القوس، سیف‌سعد و حوض میمک زده شد. این حادثه در ذهن انسان بررسی‌کننده این تصور را به وجود می‌آورد که آیا اقدام عراق بر اساس طرح

و راهبردی پیش‌بینی شده نبوده است تا ایران را وادار کند در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر تجدید نظر کند؟»

توجیه جنگی

در ادامه‌ی جلسه و پس از توضیح درباره‌ی وضعیت عراق در زمان قرارداد الجزایر، صدام از نگرانی‌هایش درباره‌ی وضعیت نظامی عراق می‌گوید؛ برخی می‌گویند: «اگر قرار باشد همان شرایطی که در سال ۱۹۷۵ پیش آمد، اتفاق بیفتد، آیا تضمین می‌کنید که اتحاد جماهیر شوروی همچنان به شما تسلیحات بدهد؟» پاسخ این است که کسی نیست که این را تضمین کند. شما می‌توانید تضمین بدهید که ایران با نیروی نظامی با شما مقابله نکند و ایران کار را به سمت یک جنگ تمام‌عیار پیش نبرد؟ کسی نیست که چنین ارزیابی در اختیارمان قرار دهد. محاسباتی که ما درباره‌ی جهان عرب، جامعه‌ی بین‌المللی، عراق و ایران انجام دادیم به ما می‌گوید که این نوع تصمیم درست است و این‌که با فرماندهی ما و بسیج مردم و شور ارتش قابل انجام است.»

او مردم عراق را هم همراه با تصمیم‌ش برای جنگ معرفی می‌کند: «مردم شور و شوق کافی دارند... اگر می‌توانستید به مردم عرب اجازه دهید که خودشان تصمیم بگیرند و به آن‌ها می‌گفتید که بخشی از سرزمین عرب اشغال شده، از من نپرسید چطور اشغال شده [این مهم نیست]، فقط اشغال شده و بخشی از عراق بوده و من توانایی برگرداندن آن را دارم، سؤال این است که آیا باید آن را پس بگیرم یا نه؟ همه‌ی مردم عرب پاسخ می‌دادند آن را پس بگیر... [نامفهوم] همه‌ی افرادی که زمین اشغال شده دارند و می‌توانند آن را پس بگیرند. این یک واقعیت است. پس گرفتن سرزمینتان آن‌ها را می‌ترساند، زیرا شما را به سطح دیگری از توانمندی و تأثیر روانی بر مردم عرب و افکار عمومی ملی [یعنی پان عرب] می‌برد. طبیعی است که حکومت‌هایی که نسبت به نظام و حزبتان دیدگاه متعصبانه دارند آرام نخواهد گرفت.» آمریکایی‌ها در این جا نوشته‌اند که در بند آخر صحبت صدام، «احتمالا

صدام در اصل به اسرائیلی‌ها اشاره می‌کند. همان‌طور که در این جلسه توضیح می‌دهد، بازپس‌گیری شط‌العرب توسط عراق، به اعراب نشان می‌دهد می‌توانند سایر زمین‌های اشغال‌شده (یعنی فلسطین) را هم بگیرند.»

آزمایش ایرانی‌ها

ادامه‌ی سخنان صدام در جلسه نشان می‌دهد که حمله‌های ۱۶ و ۱۹ شهریور بیشتر برای سنجش واکنش ایران بود. جالب این‌که در ایران این‌روزها مسئله‌ی اصلی درگیری میان بنی‌صدر و مخالفانش از حزب جمهوری بود. ۱۷ شهریور بنی‌صدر در دانشگاه تهران در جمع ده‌ها هزار نفری مردم از نخست‌وزیر، رجایی، کابینه‌اش و نمایندگان مخالفش در مجلس به شدت انتقاد کرد. تیتروهای جنجالی روزنامه‌ها سخنرانی رئیس‌جمهور را به جنگی تمام‌عیار بدل کردند و حمله‌ی عراقی‌ها در لابه‌لای تیتروهای درشت دیده نشد. و در مرزها نیروهای کمکی با عراقی‌ها درگیر بودند.

صدام واکنش ضعیف ایران به تهاجم عراق را در جلسه این‌گونه تحلیل کرد: «... [عراق محاسبات را انجام داد] تا در صورتی که ایرانی‌ها دست به کاری زدند [آماده باشد]، هرچند واکنش آن‌ها تاکنون [فقط] یک واکنش میدانی بوده است. با این حال، این نوع وضعیت را نمی‌توان با توجه به آن‌چه در ظاهر نمایان است ارزیابی کرد. باید آن را بر اساس بدترین سناریوی [ممکن] محاسبه کنید. باید خود را برای رویارویی با بدترین سناریو آماده کنید. در عین حال، ما نمی‌خواستیم برای مدت طولانی مکث کنیم و ایده‌ی اصلی را از دست بدهیم. ارتش در ده روز گذشته یا حتی بیشتر، شاید پانزده روز است که در مرز آن‌ها [ایرانی‌ها] بسیج شده است. اوایل بسیج محدود بود اما الان لشکرهای کاملی داریم که در مرزها بسیج می‌شوند. آن‌ها [ایرانی‌ها] احتمالاً فکر می‌کنند که آن‌ها [عراقی‌ها] این‌تکه زمین کوچک و چندین پست را گرفتند، پس چرا این همه نیروی مسلح آورده‌اند؟ چه نیازی است؟ ممکن است آن‌ها اشتباه محاسباتی کنند و دچار توهم شوند که خودشان و ما را به موقعیتی که هیچ‌یک نمی‌خواهیم سوق دهد.»

رجزخوانی‌های بی‌پایان

حمله‌های نیمه‌ی شهرریور سرمستی زیادی برای صدام آورده بود. او در ادامه‌ی صحبت‌هایش گفت: «بعد از این‌که نیروهای ما زمین را پس گرفتند، به آن‌ها خواهیم گفت؛ خواهیم گفت که نیروهای ما در این تاریخ و در این زمان این زمین را از شما پس گرفتند، اکنون باقیمانده‌ی زمین را به ما بدهید وگرنه به زور آن را می‌گیریم. اگر آن را به ما ندادند، آن را پس خواهیم گرفت. هزینه‌ی نظامی این کار بیشتر خواهد بود. در سیف سعد و پست‌های دیگر می‌شد تلفات بیشتری به آن‌ها وارد کرد و می‌شد ما تلفات کمتری بدهیم. اما در عوض برای این‌که قصد ما را بفهمند و بفهمند چرا این‌طور عمل کردیم و چرا این همه نیرو بسیج کردیم، خواستیم که این‌گونه عمل کنیم... این کار برای برگرداندن شط‌العرب است، پس اگر آن‌طور که ما می‌خواهیم عمل نکردند، همان‌گونه که زین القوس و سیف سعد را زدیم، به آن‌ها و به هر پست دیگری [نامفهوم] که ضربه بزنند ضربه می‌زنیم.»

یکی از اعضای جلسه می‌گوید: «این فرصت برای ماست. یک فرصت تاریخی است. این فقط به معنای برگرداندن شط‌العرب نیست و ما [نامفهوم] را می‌بینیم، بلکه حتی معنایی فراتر از این هم دارد. این یعنی عراق از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر رفته است.» او در ادامه می‌گوید اگر نقشه‌هایشان عملی شود، عراق موقعیتی فوق‌العاده پیدا می‌کند و می‌گوید شرایط بین‌المللی در بهترین وضع خود است؛ «بازگرداندن این بخش از کشور، به‌ویژه شط‌العرب، در هر زمان دیگری [نامفهوم] احتمالاً سخت‌تر است. من می‌بینم که این بهترین فرصت برای بازگرداندن بخش تحت کنترل ایران در شط‌العرب است. آن‌چه موردنیاز است محاسبه‌ی احتمالات است، و همان‌طور که جناب عالی ذکر کردید محاسبه‌ی بدترین سناریو است. بدترین سناریو این است که ایران ممکن است سطح نظامی‌اش را بالا ببرد، یا واکنشش گسترده باشد. اتحاد جماهیر شوروی ممکن است از مسیر مهمات به ما فشار بیاورد [نامفهوم]. ما باید برای واردات مهمات به دنبال منبع دیگری یعنی کشورهای دیگر

جهان باشیم. بیایید به خدا توکل کنیم و طبق زمانی که تعیین کردیم کار را شروع کنیم. اعتقاد من این است که ایران رفتار گسترده‌ای نخواهد داشت. اگر آن‌ها واکنش بزرگی نشان دهند، تا کجا پیش می‌روند و چطور می‌بازند؟»

پیش‌بینی نتیجه‌ی جنگ

در ادامه‌ی جلسه صدام از اعضای جلسه می‌پرسد که آیا فکر می‌کنید ایرانی‌ها «در این شرایط بد نظامی به این فکر می‌افتند که با ما بجنگند؟» یکی از اعضای جلسه می‌گوید: «پس گرفتن زمین حرکت بزرگی است. تصمیم برای برگرداندن شط‌العرب نیز چیزی است که ما را خوشحال می‌کند و بسیار عالی است. این چیزی است که به ما نسبت به ارتش، مردم و فرماندهی اعتماد به نفس می‌دهد. با این حال من چند سؤال دارم. شما ارزیابی من را می‌دانید و حتماً آن را در نظر گرفته‌اید. شکی نیست که در حال حاضر، شرایط بین‌المللی به نفع ما است تا زمین را پس بگیریم و عملیات بین‌المللی انجام دهیم. در آینده، اگر وضعیت به درازا بکشد، ممکن است شرایط بین‌المللی به همین شکل باقی‌ماند. بنابراین، برای حل این مسائل آیا می‌توان کاری انجام داد تا به درازا نکشد؟ زیرا زمان طولانی به این معنی است که منابعمان را خالی خواهیم کرد. بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی قرارداد ترانزیت وجود دارد. ایرانی‌ها به کالاهای شوروی اجازه‌ی عبور از سرزمینشان را می‌دهند و شوروی در مقابل به کالاهای ایرانی اجازه می‌دهد از سرزمین آن‌ها عبور کند. همین‌طور وضعیت گروگان‌ها... اگر هر دو طرف از برخی شروط عقب‌نشینی کنند، ممکن است برایش راه‌حلی بیابند. اگر این مشکلات حل شود، ممکن است هر دو کشور [آمریکا و شوروی] ما و ایران را به طور همزمان خالی کنند. به ویژه، شما نمی‌توانید به حاکمان عرب تکیه کنید.» صدام به او می‌گوید: «اگر نمی‌خواهی احتمالات دشمنی را محاسبه کنی، پس احتمالات دوستی را هم محاسبه نکن.»

صدام در عین رجزخوانی‌ها هنوز هم سعی می‌کند وجهه‌ی برحق بودنش را حفظ کند و در ادامه توضیح می‌دهد: «فرماندهی نباید خالی شدن منابع را بپذیرد.

به عبارت دیگر آن‌ها [ایرانی‌ها] نباید بعد از این همه گامی که برداشته‌ایم ساکت بمانند. ایران نباید بدون پاسخ بله یا نه ساکت بماند. باید سرش را در گل فرو کنیم و بگوییم راستش را بگوید. به این ترتیب ما به سرعت این موضوع را حل خواهیم کرد. اگر بدون بله یا نه گفتن [نامفهوم] ادامه دهند و در حالی که ارتش ما در مرز ایران بسیج شده است ما را با توپخانه بمباران کنند، این وضعیت قابل پذیرش نیست. وضعیت صحیح این است که باید از نظر سیاسی و نظامی آن‌ها را در موقعیتی قرار دهیم تا پاسخ بله بدهند. یا باید ارتش خود را عقب بکشند و موضوع را تمام شده فرض کنند و در این صورت ما می‌توانیم هر کاری که خواهیم انجام دهیم. نمی‌توانیم تا ابد در مرز بمانیم. این همان چیزی است که ما همه جانبه به آن فکر می‌کنیم. آن‌چه شما گفتید درست است - وضعیت بین‌المللی به نفع ماست. با این حال، چه کسی تضمین می‌کند که وضعیت بین‌المللی برای همیشه به همین منوال ادامه پیدا کند؟ این یک سؤال خوب دیگر است. انتظار این را داشته باشید که وضعیت در ایران تغییر کند. بنابراین مهم است که موضوع را حل و فصل و تعیین تکلیف کنیم و آن را به واقعیتی که باید با آن کنار بیایند، تبدیل کنیم. یا باید آن را به صورت حقوقی تمام کنیم و با...»

در ادامه صدام درباره‌ی احتمال آسیب رسیدن به منابع نفتی و شهرهای عراق می‌گوید که چاره‌ای جز جنگ وجود ندارد؛ «تأسیسات نفتی] هر دوی ما ممکن است بسوزند. جنگ است. در زمان جنگ نمی‌توانید بگویید که من تضمین دارم که تأسیسات نفتی‌ام نسوزند. وقتی تأسیسات ما آتش می‌گیرند، تأسیسات آن‌ها هم آتش می‌گیرند. یعنی یک موقعیت با موقعیت دیگر مواجه می‌شود. نه فقط ما، همه‌ی دنیا این را می‌دانند. این موضوع فقط توسط یک نهاد کنترل می‌شود. اگر در کنترل ما بود، که خواهان جنگ تمام‌عیار نبودیم. ما خواهان نابودی نفت و یورش به شهرها نیستیم. می‌خواهیم اهداف نظامی را بمباران کنیم. می‌خواهیم دست آن‌ها را بپیچانیم تا واقعیت حقوقی را قبول کنند. چه چیزی می‌تواند مانعمان شود که هر زمان خواهیم با نیروی نظامی قصر [نامفهوم] را بگیریم؟»

نگرانی از شوروی

شوروی با عراق قرارداد نظامی داشت و در جلسه مطرح می‌شود که ممکن است روس‌ها با حمله به خاک ایران موافق نباشند و یکی از اعضای جلسه از صدام می‌پرسد: «اگر صلاح بدانید، موضوع دیگر در مورد اتحاد جماهیر شوروی است. مطمئنم شما بیشتر از من اوضاع را دنبال می‌کنید و از نیت شوروی نسبت به ما آگاه هستید. به نظر من شوروی‌ها دارند بیش از قبل به ما نرمش نشان می‌دهند. با این حال، فکر نمی‌کنم آن‌ها از عراق حمایت خوبی کنند.» صدام می‌گوید: «آن‌ها تاکنون چیزی نگفته‌اند.» و مرد توضیح می‌دهد: «بله، موضوع همین است. مسائل فقط به محاسبات شوروی بستگی ندارد. منظور من این است که موضوع فقط روابط شوروی با ایران و عراق نیست. محاسبات دیگری نیز مربوط به سوریه و گروه‌های دیگر هست که نمی‌خواهند عراق این موقعیت یا این نقش را داشته باشد و بنابراین، به نظر من، اتحاد جماهیر شوروی در مورد تأمین مهمات سختگیر خواهد بود. این در صورتی است که اوضاع تشدید شود. اگر جنگ فقط چند روز باشد، به آن‌ها نیاز نداریم. با این حال، اتحاد جماهیر شوروی [ما] را برای مدت طولانی تأمین نخواهد کرد. لطفاً این را در تصمیم‌گیری محاسبه کنید. این یک موضوع بسیار دقیق است. نکته‌ی دیگری که در ذهن من وجود دارد این است که الان در ایران هیچ مرجعی جز خمینی نیست که بتواند تصمیم بگیرد. او مردی سرسخت است...»

تصمیم‌نهایی

فردای این جلسه صدام مسرور و مغرور اعضای مجلس ملی عراق را به جلسه‌ای اضطراری دعوت کرد و اعلام کرد حالا که ایرانی‌ها به قرارداد الجزایر پایبند نیستند، ما هم آن را بی‌اعتبار می‌دانیم. صدام در نطقی حماسی گفت که عراق تصمیم تاریخی را برای پس گرفتن آب و خاکش با زور گرفته است.

تصمیم سرنوشت ساز

تصمیم گیری برای ادامه ی جنگ پس از فتح خرمشهر

تاریخ انتشار: ۱۴ تیر ۱۳۹۶

تا سال ها تصمیم گیری در مورد ادامه ی جنگ پس از خرمشهر در فضای رسانه ای مسئله ای چالشی تلقی نمی شد و مخالفت ها به اپوزیسیون نسبت داده می شد. ده سال پس از این تصمیم، احمد، فرزند امام، گفت امام موافق ادامه ی جنگ پس از فتح خرمشهر نبود. احمد گفت: «امام معتقد بودند که بهتر است جنگ تمام شود، اما بالاخره مسئولان جنگ گفتند که ما باید تا کنار شط العرب برویم تا بتوانیم غرامت خودمان را از عراق بگیریم. امام اصلا با این کار موافق نبودند و می گفتند اگر بناست شما جنگ را ادامه بدهید بدانید اگر این جنگ با وضعی که شما دارید ادامه یابد و شما موفق نشوید، دیگر این جنگ تمام شدنی نیست، ما باید این جنگ را تا نقطه ای خاص ادامه بدهیم و الان که قضیه ی فتح خرمشهر پیش آمده، بهترین موقع برای پایان جنگ است.»^۳

این تنها روایت از اعضای جلسات تصمیم گیری برای ادامه ی جنگ است که می گوید امام به دنبال پایان جنگ بود. محسن رضایی و هاشمی رفسنجانی بارها تأکید کرده اند امام به هیچ وجه موافق اتمام جنگ نبود و تنها با ورود به خاک

عراق برای ادامه‌ی جنگ مخالف بود. دو ماه پیش از فتح خرمشهر، در ابتدای سال ۶۱ همزمان با عملیات فتح‌المبین، هاشمی دریافت‌ه بود که خرمشهر آزاد خواهد شد و مسئله‌ی ورود به خاک عراق یک سؤال جدی خواهد بود.

یکی از رایزنی‌های او با امام در فروردین ۶۱ مشاوره درباره‌ی ورود به خاک عراق است. امام مخالف ورود به خاک عراق بود منتها نظرات خیلی تند بود و عده‌ای می‌گفتند دولت جدید عراق را هم تشکیل دهند اما نظر امام چیز دیگری بود. خاطرات هاشمی رفسنجانی جمعه ۶ فروردین ۶۱ (که هنوز عملیات فتح‌المبین پایان نیافته): «احمدآقا آمد و گفت: امام با ورود ما به خاک عراق موافق نیستند و تشکیل شورای انقلاب عراق در ایران را هم صلاح نمی‌دانند.»^{۳۳}

پس از آزادی خرمشهر جلساتی با حضور امام تشکیل شد. فرماندهان نظامی و مسئولان سیاسی معتقد بودند اگر با یک عملیات به رودخانه‌ی اروند که در خاک عراق شط‌العرب نام دارد برسیم و بالاسر بصره قرار بگیریم، صدام سقوط می‌کند. امام خمینی با ورود به خاک عراق مخالف بود، می‌گفت مردم عراق آسیب می‌بینند، فشار بر ما زیاد می‌شود و کمک‌ها به عراق بیشتر می‌شود. امام می‌گفت بدون این‌که وارد خاک عراق بشویم برای سقوط صدام فشار بیاوریم. فرماندهان معتقد بودند اگر عراق بداند وارد خاکش نمی‌شویم فشارها را تحمل می‌کند، اما اگر بالاسر بصره باشیم نمی‌تواند دوام بیاورد. هاشمی رفسنجانی می‌گوید در آن دو جلسه بیشتر نظامی‌ها صحبت کردند و او و آقای خامنه‌ای چندان سخن نگفتند. در جلسه‌ی اول تیمسار ظهیرنژاد استدلال رسیدن به شط‌العرب را توضیح داد و محسن رضایی نیز که در جلسه‌ی اول حضور نداشت در جلسه‌ی دوم نظرات ظهیرنژاد را تأیید کرد و دوباره توضیح داد. از هاشمی می‌پرسم شما نیز با استدلال آن‌ها موافق بودید؟ تأیید می‌کند.^{۳۳}

هرچه بود استدلال نظامیان و همراهی سیاسیون با استدلال نظامی‌ها، آیت‌الله خمینی را متقاعد کرد. احمد خمینی جدی‌ترین مخالف ادامه‌ی جنگ بود و به روایت سردار علایی نامه‌ای به امام نوشت و از تغییر نظر امام گله کرد و دلایلش برای

مخالفت با ادامه‌ی جنگ و ورود به خاک عراق را توضیح داد. در یکی از گفتگوهایی که با سردار محسن رشید (از اعضای دفتر سیاسی سپاه در زمان جنگ) داشتم ایشان با نام بردن از یکی از مقامات ارشد نظامی گفت که او در جلسه‌ای، سال‌ها پس از پایان جنگ گفته است اگر ما هوش حاج احمد خمینی را داشتیم جنگ را ادامه نمی‌دادیم.

امیدوارم مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی این نامه‌ی مهم را منتشر کند. به روایت امیر مفید از فرماندهان وقت ارتش، فرماندهان نظامی با جمع‌زدن آمار تلفات و خسارت‌های عراق در عملیات‌ها (تا بعد از عملیات بیت المقدس) به این نتیجه رسیده بودند که بیش از ۵۰ درصد توان ارتش صدام از بین رفته است.^{۳۴} یک حمله‌ی دیگر می‌توانست ضربه‌ی آخر به حکومت نیمه‌جان صدام باشد. نکته‌ی مهم این‌جا بود که شاید هیچ‌کدام از فرماندهان نظامی و مسئولین سیاسی گزینه‌ای به نام شکست در عملیات بعدی را پیش‌بینی نمی‌کردند و گویا تنها امام به این گزینه اندیشیده بود و گفته بود اگر موفق نشوید دیگر این جنگ تمام‌شدنی نیست.

شرط شگفت‌انگیز

عجیب‌ترین شرط ایران برای صلح، پس از آزادی خرمشهر

تاریخ انتشار: ۱۰ تیر ۱۳۹۹

جنگی در میانه‌ی جنگ

خررداد ۱۳۶۱ نامه‌ای از طرف رئیس‌جمهور خامنیه‌ای به خاویر پرز دکوئیبار، دبیرکل وقت سازمان ملل، رسید که شرط عجیب ایران برای مذاکرات صلح در آن آمده بود؛ «بازکردن معبری از عراق به روی نیروهای ایرانی برای درگیر شدن در نبرد علیه اسرائیل» به همراه شرط‌های دیگری مانند؛ «تأسیس حکومت اسلامی در عراق (خلع ید از صدام حسین)، پرداخت ۱۵۰ میلیارد دلار خسارت از سوی عراق».^{۳۵}

ماجرای این قرار بود که در میانه‌ی خرداد، کمتر از دو هفته بعد از آزادی خرمشهر، صهیونیست‌ها به جنوب لبنان حمله کردند. ایرانی‌ها که با پیروزی در خرمشهر روی ابرها راه می‌رفتند بلافاصله تصمیم‌هایی برای جنگ با صهیونیست‌ها تصویب کردند و آماده‌ی اعزام نیروی نظامی به سوریه و لبنان شدند؛ تصمیمی که در شورای عالی دفاع گرفته شد.^{۳۶}

۱۶ خرداد، در سومین روز حمله‌ی صهیونیست‌ها، رئیس‌جمهور خامنیه‌ای که رئیس شورای عالی دفاع هم بود، این حمله را محکوم کرد و از آمادگی ایران برای

اعزام نیرو به جنگ با صهیونیست‌ها خبر داد و حتی گفت: «بخشی از نیروهای پیاده و زرهی خود را برای این منظور آماده کرده‌ایم.»^{۳۷} فردای این روز یک هیئت بلندپایه‌ی سیاسی-نظامی از ایران راهی سوریه شدند تا راه کمک به مردم لبنان و فلسطین برای جنگ با صهیونیست‌ها را بررسی کنند. فرماندهان رده‌بالای سپاه و ارتش در همین روز با مقامات سوریه دیدار کردند؛ سلیمی و رفیق دوست، وزرای دفاع و سپاه، محسن رضایی، فرمانده کل سپاه و صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش.

در ایران حرف روز نبرد با اسرائیل بود. ۱۸ خرداد نیروی بسیج شرایط اعزام نیرو برای جنگ با اسرائیل را اعلام کرد؛ نیروهای ۱۸ تا ۳۵ سال که سابقه‌ی حضور در یک عملیات جنگ را داشته باشند، برای ۴ ماه مأموریت خارجی تعهد بدهند، با زبان عربی و انگلیسی آشنا باشند و تخصصی نظامی یا غیر نظامی داشته باشند.^{۳۸} هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس گفت وقتی گزارش هیئت نظامی از سوریه برسد برای کمک به فلسطینی‌ها و لبنانی‌ها «در هر حدی که نیاز باشد به آن جا خواهیم رفت.»^{۳۹} همچنین مهندس موسوی نخست‌وزیر در پایان جلسه‌ی هیئت دولت از تصویب بودجه‌ی موردنیاز برای «مقابله با رژیم صهیونیستی»^{۴۰} خبر داد. همه به فکر مبارزه با صهیونیست‌ها بودند؛ احمد توکلی، وزیر کار، در نشست اتحادیه‌ی بین‌المللی کار در ژنو می‌گفت: «چگونه می‌توان بدون برخورد جدی با نظام صهیونیسم در مناطق اشغالی از مسائل مربوط به کارگران سخن گفت؟» او می‌گفت برای غلبه بر تهدید اسرائیل تنها یک راه وجود دارد: «اسلحه و جنگ.»^{۴۱}

مخالفت امام و استقبال صدام

هیئت سیاسی-نظامی ایران، ۲۰ خرداد از سوریه بازگشت. اعضای هیئت به دیدار امام رفتند و در جلسه‌ای شرکت کردند که اعضای شورای عالی دفاع نیز حضور داشتند. در آن جلسه آیت‌الله خمینی مخالفتش با حضور نظامی برای جنگ با صهیونیست‌ها را صریحاً اعلام کرد. غلامعلی رشید می‌گوید استدلال مهم امام

نداشتن راه زمینی برای پشتیبانی از جنگ بود و این‌که برای ارتباط با جبهه‌ی جنگ باید از چند کشور عبور کنند و می‌گفت: «این‌طور نباشد که شما بین زمین و آسمان در لبنان رها شده و عقبه و پشتیبانی نداشته باشید.»^{۴۲} امام مثالی از یک بقالی در اصفهان زده بود که صبح زود یکی از اعضای محل با دزدی که قصد سرقت از مغازه را داشت درگیر شده بود. صاحب بقالی بعد از مدتی رسیده بود و دیده بود که این دو نفر جلوی مغازه‌اش درگیرند و دعوایشان تمام نمی‌شود. آن‌ها را هل داده بود و گفته بود بروید جای دیگر دعوا کنید و مزاحم کسب و کار من نشوید. امام گفته بود مواظب باشید این داستان در سوریه اجرا نشود.^{۴۳}

اما دل‌کندن از شوق نبرد با صهیونیست‌ها برای مقامات ایرانی چندان ساده نبود. شاید اگر راه زمینی برای جنگ با صهیونیست‌ها باز بود، می‌توانستند آیت‌الله خمینی را هم با ایده‌ی جنگ با صهیونیست‌ها همراه کنند. ۲۰ خرداد هاشمی رفسنجانی، سخنگوی شورای عالی دفاع، به رسانه‌ها خبر داد با تصمیم شورای عالی دفاع، شرط جدیدی نیز به شرط‌های ایران برای پایان دادن به جنگ اضافه شده که آن شرط «این است که چون ما راه به مرزهای اسرائیل نداریم، باید از داخل عراق یک راه به ما بدهند تا به سرعت بتوانیم نیروهای زرهی خودمان را به سوریه منتقل کنیم و این جزو شرایط مهم ماست. چون ما معرکه را بعد از پایان جنگ عراق در اسرائیل می‌بینیم که این راه را به عنوان یک ضرورت لازم داریم.»^{۴۴}

نخست‌وزیر موسوی هم می‌گفت شرط جدید ایران از حقوق اولیه‌ی یک ملت مسلمان است و اگر مسلمانان دیگر خودشان نمی‌خواهند در این جنگ شرکت کنند و قدس را آزاد کنند ساده‌ترین راه «دادن راه عبور برای انتقال نیروهای رزمنده‌ی ما به جبهه‌ی نبرد با صهیونیسم» است.^{۴۵}

ایرانی‌ها شرطی را روی میز گذاشته بودند که بقیه‌ی شرط‌هایشان را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. آن‌ها خود را در نزدیکی قدس می‌دیدند و حمایت از ایده‌ی جنگ همچنان ادامه داشت. ۲۱ خرداد آیت‌الله منتظری هم خطاب به ملت‌های مسلمان گفت: «خود را آماده نمایید تا مسجدالاقصی را آزاد کنید و ما به دنبال شما از طریق

خاک عراق راه خواهیم افتاد.»^{۴۶}

شرط ایران برای عبور نیروهایش می‌توانست بسیاری از کشورها و مردم منطقه را نگران کند اما صدام از آن استقبال کرد، گویا در نظر عراق شرط جدید ایران یک خودزنی بزرگ به حساب می‌آمد. عراق اعلام کرد اجازه‌ی عبور به نیروهای ایران برای جنگ با صهیونیست‌ها را می‌دهد اما به شرط آن‌که آتش‌بس در جنگ را بپذیرند. اعلام کردند ایرانی‌ها هر تعداد نیرو می‌خواهند می‌توانند از عراق عبور دهند اما «عبور هر نیروی بیگانه‌ای از خاک هر کشوری باید در حالت برقراری صلح» میان دو کشور باشد.^{۴۷}

عاشقان مبارزه با اسرائیل

۲۳ خرداد خبر دادند که دومین گروه از نیروهای داوطلب ایران وارد سوریه شده‌اند. همین روز محسن رضایی، فرمانده سپاه، گفت فرصت دادن به آمریکا و رژیم صهیونیستی به نفع مستضعفان جهان نیست و «تنها راه‌هایی از شر اسرائیل، فقط و فقط مبارزه‌ی مسلحانه است.»^{۴۸}

۲۷ خرداد رئیس‌جمهور خامنه‌ای به همراه عبدالسلام جلود، نفر دوم لیبی، در جمع پاسداران در پادگان امام حسین علیه‌السلام تهران حضور یافتند. در آن جا رئیس‌جمهور از ضرورت نبرد با صهیونیست‌ها گفت و این‌که ایران در این راه تنها نیست و کشورهایمانند الجزایر، لیبی و سوریه در کنار ایران هستند و «آقای عبدالسلام جلود... جهت مبارزه با رژیم غاصب صهیونیستی به ما دلگرمی داده است.» و تأکید کرد: «ما عزم راسخ داریم که در لبنان بجنگیم.»^{۴۹}

هاشمی در خاطره‌ی روز ۲۹ خرداد نوشته است که احمد خمینی به او گفته: «امام مایل‌اند من در مجلس یا جای دیگر بر اولویت مسئله‌ی جنگ با عراق تأکید کنم.» دو روز بعد آیت‌الله خمینی سخنانی مفصل در این باره گفت و بر اولویت جنگ با صدام تأکید کرد و رسماً اعلام کرد در مسئله‌ی حمله‌ی صهیونیست‌ها به لبنان «ما هم یک قدری بازی خوردیم.» او از جوی که مقامات و رسانه‌ها درباره‌ی اهمیت

لبنان راه انداخته بودند انتقاد کرد و گفت نباید به گونه‌ای شود که نتوانیم نه لبنان را نجات دهیم و نه ایران را.^{۵۰}

صیاد شیرازی از یک جلسه‌ی دیگر می‌گوید که قبل از آغاز ماه رمضان بوده است (ماه رمضان ۲ تیر آغاز شده بود). او استدلال‌های دیگری از امام روایت کرده و گفته است که آیت‌الله خمینی از آن‌ها پرسیده بود که در مقابل سیصد هزار نیروی اسرائیلی، سوریه حاضر است صد هزار نفر نیرو وارد جنگ کند؟ «جواب منفی بود.» از آن‌ها پرسید فرض کنید حمله کردید و جای کوچکی را هم گرفتید آیا با عده‌ی کم می‌توانید در مقابل حملات و پاتک‌های اسرائیل مقاومت کنید؟ «جواب دوباره منفی بود.» و گفته بود کیفیت نیروی اسرائیل با عراق قابل مقایسه نیست و صریح به آن‌ها گفت: «فداکردن نیروهای ما در آن جا بیش از این قابل قبول نیست و دستور بدهید یک نفر هم به آن نیروها اضافه نشود.»^{۵۱}

۱ تیر، هاشمی در خاطراتش نوشته است که امام گفته فعلا کسی را به لبنان نفرستند اما ۴ تیر هاشمی با احمد خمینی تلفنی صحبت کرد و گفت که اسرائیل در حال پیروزی در لبنان است و خواست که با امام در این باره گفتگو کند. همان روز احمد به دیدار هاشمی رفت و به او گفت: «امام مخالف اعزام نیرو به لبنان هستند.» با این حال ۵ تیر او و آقای خامنه‌ای دوباره با امام درباره‌ی این موضوع صحبت کردند و هاشمی نوشته است: «راجع به کمک به سوریه در مقابل اسرائیل مذاکره کردیم. امام با حضور ما در آن جبهه در شرایط موجود مخالفت دارند و معتقدند که عرب‌ها جنگ جدی نخواهند کرد و درگیری بیشتر ما باعث می‌شود در جبهه‌ی جنگ با عراق دچار وقفه شویم و در آن جا هم به جایی نرسیم. بالاخره توافق شد اگر به طور جدی از طرف سوریه جنگ شد شرکت کنیم.»

جالب این‌که ۸ تیر، سفیر سوریه به دیدار هاشمی رفسنجانی رفت و گفت از این‌که ایران به جنگ با عراق اولویت داده و دیگر با اعزام نیرو آن‌ها را تحت فشار قرار نمی‌دهد خوشحال است و می‌گفت اسرائیل سلاح‌های ناشناخته‌ی جدیدی به کار گرفته است و فعلا نمی‌خواهند با آن‌ها بجنگند.^{۵۲}

درس بزرگ

به راستی موضع‌گیری‌های مقامات ایرانی درباره‌ی جنگ با اسرائیل چه پیامی برای دولت‌های منطقه و حتی افکار عمومی مردم منطقه و جهان داشت؟ آیا نمی‌توانست این تلقی را جا بیندازد که پایان جنگ ایران و عراق به معنای آغاز جنگی بسیار بزرگ‌تر است؟ مقامات ایرانی حتی زمانی که با فشار امام از اعزام نیرو به سوریه و لبنان منصرف شده بودند همچنان از این موضوع سخن می‌گفتند. فردای سخنرانی امام در ۳۱ خرداد آقای خامنه‌ای در اول تیرماه هر چند در مصاحبه‌اش تأکید کرد که: «تا وقتی که این جنگ را در این جا با عراق تمام نکنیم عمده‌ی نیروهایمان را به آن جا منتقل نخواهیم کرد.» البته اگر این جنگ فیصله یافت قطعاً قسمت عمده‌ی نیروی‌مان را به آن جا منتقل خواهیم کرد و مسئله‌ی آن جا را هم فیصله خواهیم داد.»^{۵۴}

در چنین شرایطی که همه نگران خطر بزرگ‌تری از جنگ ایران و عراق هستند این ایده که طرفین در یک جنگ بدون برنده و فرسایشی ضعیف و ضعیف‌تر شوند طرفداران بیشتری در سطح منطقه و جهان پیدا می‌کرد و نتیجه‌ی همانی می‌شد که دشمنان هر دو کشور آرزو می‌کردند؛ همان جمله‌ی مشهور مناخیم بگین نخست‌وزیر اسرائیل که گفته بود: «من برای هر دو طرف آرزوی موفقیت دارم.»^{۵۵}

به راستی ایرانی‌ها چه اصراری داشتند تمام انگیزه‌هایشان را به عنوان برنامه‌هایشان فریاد بزنند و فشار علیه خودشان را بیشتر کنند؟

سال ۶۸ چند ماه از رهبری آیت‌الله خامنه‌ای می‌گذشت. او در یکی از سخنرانی‌هایش از احمد سه‌کوتوره که پس از آزادی خرمشهر به عنوان میانجی برای پایان دادن به جنگ به ایران آمده بود خاطره‌ای تعریف کرد و گفت که سه‌کوتوره پس از تمجید از انقلاب ایران گفته بود: «فقط شما یک عیب دارید و آن این است که دائماً همه‌ی کارها را می‌گویید و مطرح می‌کنید. همه‌ی کارها که گفتن ندارد. چرا می‌گویید؟ می‌گویید که چه بشود؟... با خودم می‌گفتم که این دنیا، دنیایی نیست که او خیال کند ما اگر چیزی را گفتیم، دنیا می‌فهمد و اگر نگفتیم، نمی‌فهمد و گفتن

ما مشکلی به وجود آورد.»
آقای خامنه‌ای می‌گوید حرف او را «اصلاً از ته دل قبول نکردم.» اما بعدها،
«تجربه‌ها به من نشان داد که او پخته بوده و می‌فهمیده است.»^{۵۵}

موقعیت عجیب صدام

تنگنای شکست

تاریخ انتشار: ۸ خرداد ۱۴۰۱

در اوج غرور

با آزادی خرمشهر صدام در یکی از تلخ‌ترین شرایط ممکن برای یک شخصیت سیاسی قرار گرفت. هنوز آن قدر زمان نگذشته بود که طنین صحبت‌هایش از یادها برود تا بتواند موضعی متفاوت بگیرد و در سایه‌ی فراموشی‌ها تفاوت‌ها را توجیه کند. این وضعیت جایگاه صدام را به شدت ضعیف کرده بود. ریاض ابراهیم حسین، وزیر بهداشت، در یکی از جلسات بی‌احتیاطی کرد و پیشنهاد داد برای راضی کردن ایرانی‌ها برای پایان دادن به جنگ، صدام مدتی کوتاه و به شکل صوری از ریاست جمهوری کناره‌گیری کند؛ کان کاگالین می‌نویسد: «صدام موقعی که این پیشنهاد را شنید هیچ ناراحتی و عصبانیتی نشان نداد؛ او صرفاً جلسه‌ی کابینه را قطع کرد و از وزیر بهداشت خواست همراه او بیرون بیاید... چند لحظه بعد صدای شلیک تیری شنیده شد و سپس صدام به تنهایی به جلسه‌ی کابینه برگشت.»^{۵۶} فردای این روز رسانه‌های بعضی اعلام کردند وزیر بهداشت به جرم واردات داروهای فاسد که موجب مرگ بسیاری از عراقی‌ها شده است اعدام شده است.

شاید اگر صدام کمترین احتمالی برای شکست در جنگ می‌داد، پیش و پس از شروع جنگ تا این حد مغرورانه سخن نمی‌گفت؛ «فارس‌های نژادپرست همواره کوشیده‌اند جنگ را به میهن عرب منتقل کنند. ارتش دلاور ما در عراق برای اولین بار در تاریخ فعلی و پس از صدها سال تجاوز توانست جنگ را به سرزمین تجاوزکاران منتقل کند و با قدرت نشان دهد که ارتش عراق در خدمت امت عرب است و از سرزمین و شرف این امت و از سرزمین عراق دفاع می‌کند.»^{۷۰}

سرمست پیروزی

پیشروی‌های اولیه‌ی ارتش صدام برای ایرانی‌ها بسیار آزاردهنده و تلخ بود و طعم تلخ شکست را در کامشان نشاناند اما ناظران جنگ به وضوح می‌دیدند که بسیاری از پیش‌بینی‌های صدام محقق نشده است. حمله‌ی اولیه‌ی هوایی موفقیت کمی داشت و پیشروی نیروهای زمینی متوازن نبود. ارتش عراق در برخی مناطق که موقعیت دفاعی مناسبی نداشت زمین‌گیر شده بود. مثلاً در جبهه‌ی جنوب خوزستان خرمشهر را به سختی تمام گرفته بودند اما راهی به آبادان پیدا نکرده بودند و نیروهایشان در شمال خرمشهر از کارون عبور کرده بودند تا محاصره‌ی آبادان را کامل کنند اما به تدریج همین موضوع یک ضعف دفاعی به آن‌ها داده بود و نیروهایی که در این منطقه بودند از روبه‌رو مقابل نیروهای نظامی ایران بودند و رودخانه‌ی کارون را پشت سر داشتند که امکان پشتیبانی در عملیات احتمالی ایران را برایشان سخت می‌کرد.

نمی‌دانیم صدام تا چه حد خطر استقرار آسیب‌پذیرش در خاک ایران را درک کرده بود اما آن‌چه او را بیش از پیش امیدوار کرده بود ضعفی بود که در جبهه‌ی مقابلش در ایران می‌دید و همین بود که با وجود این موقعیت آسیب‌پذیر همچنان با لحنی از جنس لحن آغاز جنگ سخن می‌گفت. ارتش عراق زمین‌هایی از خاک ایران را اشغال کرده بود، عملیات تهاجمی‌اش را متوقف کرده بود و منتظر بود تا تلخی اشغال سرزمین، ایرانی‌ها را پای میز مذاکره بکشاند. مذاکره‌ای که صدام

برایش پیش شرط داشت و می‌گفت: «ما به شرطی آمادگی مذاکره با رهبران ایران هستیم که دولت ایران به حاکمیت ما بر شط‌العرب [اروند] و سرزمین‌هایی که آزاد ساختیم احترام بگذارد.»^{۵۸}

نشانه‌های شکست

عبور نیروهای عراقی از کارون و موقعیت آسیب‌پذیرشان با طراحی حساب‌شده و هماهنگی نیروهای نظامی ایران بالاخره بلا‌ی جان صدام شد. مهر ۶۰ عملیات ثامن‌الائمه علیه همین بخش از نیروهای عراقی انجام شد و بزرگ‌ترین شکست ارتش عراق از آغاز جنگ تا آن روز رقم خورد. شکست آن قدر واضح بود که دو، سه روز بعد ارتش صدام مجبور شد قبولش کند و «گاردین» انگلیس هم نوشت: «این شکست برای عراق بیش از یک عقب‌نشینی نظامی است، یک شکست سیاسی و نظامی است.»^{۵۹} دو ماه بعد ایران پیروزی دیگری را در عملیات طریق‌القدس رقم زد. ماکس پری بازناب پیروزی‌های ایران را در آمریکا چنین روایت کرده است: «ابتدای جنگ آمریکایی‌ها هیچ نوع نگرانی نداشتند، چون ارتش عراق در مراحل نخستین خوب عمل کرده بود و در سلسله عملیات نظامی در سراسر سال ۱۹۸۱ دست بالا را داشت. ولی از اوایل فوریه‌ی سال ۱۹۸۲ [بهمن ۱۳۶۰]، وضع به تدریج دگرگون شد. ویلیام کیسی، رئیس کل آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا، در آن ماه گزارش‌هایی از جنگ ایران و عراق دریافت کرده بود که لرزه بر اندام اعضای عالی‌رتبه‌ی دستگاه سیاست خارجی آمریکا می‌انداخت. به گزارش کارشناسان سی‌آی‌ای، حملات ارتش عراق علیه ایران با ناکامی متوقف شده بود و آرایش نظامی ارتش عراق - که بیش از حد لازم گسترش یافته بود - بسیار بد رهبری می‌شد. میدان جنگ به سلاخ‌خانه‌ای تبدیل شده بود و علاوه بر این، به کیسی گزارش داده بودند که تلاش‌ها برای متحد کردن نیروهای کرد علیه دولت تهران با شکست مواجه شده است. در یک کلام، عراق ابتکار را در جنگ با ایران از دست داده بود و اینک پس از یک سال که ایران به حالت دفاعی می‌جنگید، آمادگی آغاز تعرض متقابل می‌شد. وضع صدام

خطرناک به نظر می‌رسید. کیسی با عجله پیشنهاد کرد که ایالات متحده با بغداد ارتباط اطلاعاتی برقرار کند و برای آغاز کار، یک هیئت عالی‌رتبه‌ی آمریکایی به عراق رفت و با صدام حسین ملاقات کرد.^{۶۰} پس از گفتگوهای طولانی با ملک حسین، شاه اردن، و فهد، ولی عهد پادشاه سعودی، صدام با این ملاقات موافقت کرد و ویلیام کیسی با برزان ابراهیم تکریتی، برادر ناتنی صدام و رئیس دفتر مرکزی اطلاعات عراق، در امان، پایتخت اردن، گفتگو کرد. در آن ملاقات، کیسی گفت ایالات متحده مایل است با عراق روابط مستقیم اطلاعاتی برقرار کند تا مطمئن شود که عراق می‌تواند در برابر حملات ایران ایستادگی کند. او سپس جزئیات برنامه‌اش را مطرح کرد. کیسی نقشه‌هایی را که سی‌آی‌ای از آرایش نظامی نیروهای ایرانی و عراقی تهیه کرده بود، مطرح کرد و توضیح داد که بر اساس آن‌ها کارشناسان آمریکایی عقیده دارند نیروهای ایران می‌توانند جلوی هر گونه حرکت عراقی‌ها را سد کنند.

صدام در محاصره

ایرانی‌ها روی دور افتاده بودند و سرعت عملیات‌های پی‌درپی آن‌ها اجازه‌ی هرگونه طراحی مؤثر را از عراق گرفته بود. چند ماه پس از طریق القدس، عملیات فتح‌المبین در ابتدای سال ۶۱ انجام شد. پس از سختی‌هایی که ایران در مرحله‌ی اول عملیات تحمل کرد، در مراحل بعدی، ارتش عراق در منطقه‌ی عملیاتی فتح‌المبین فروپاشید و ایران با سرعتی عجیب مناطق را آزاد کرد. در عراق، فاجعه‌ی شکست، جایگاه صدام را متزلزل‌تر کرد. تراژدی تلخ‌تر برای صدام این بود که نزدیک بود به اسارت نیروهای ایران دربیاید. کان کالین در کتاب «صدام از ظهور تا سقوطش» ماجرا را این‌گونه روایت کرده است: «کاروان خودروهای زرهی صدام حین عبور از جاده‌ای در نزدیک جبهه ناگهان در محاصره‌ی نیروهای ایرانی قرار گرفته بودند. ایرانی‌ها خبر نداشتند صدام را در محاصره‌ی خود دارند.»^{۶۱} ماهر عبدالرشید توانست صدام را از این مهلکه نجات دهد.

ضربه‌ی سوریه

بلافاصله پس از عملیات فتح‌المبین، ایران برای پس گرفتن خرمشهر آماده شد. صدام حالا بیش از هر زمان دیگری در تنگنا قرار گرفته بود و در این فاصله سوری‌ها یک ضربه‌ی بزرگ به صدام وارد کردند.

۲۳ فروردین، سوریه با ایران توافق کرد و لوله‌های نفتی عراق را، که از سوریه می‌گذشت، بست. صدام به فاجعه نزدیک شده بود. شب در جلسه‌ی فرماندهان حزب بعث صدام از تاریخچه‌ی حزب بعث و دشمنی‌های سوریه گفت و معتقد بود دشمنی جدید آن‌ها ربطی به جنگ ندارد. صدام به نامه‌هایی که عراق قبل از شروع جنگ به ایرانی‌ها نوشته اشاره کرد و گفت او به دنبال جنگ نبوده و برای جلوگیری از تهدید ایرانی‌ها حمله کرده است؛ آن هم به گلوگاه‌هایی که اگر باز می‌ماندند، ایرانی‌ها از آن جا به عراق حمله می‌کردند. صدام گفت: «ما حاضریم همین الان خاک ایران و خرمشهر را تخلیه کنیم ولی چه تضمینی وجود دارد که در صورت عقب‌نشینی ما ایران به عراق حمله نکند؟ او در توجیه تعداد بالای اسیران در فتح‌المبین گفت در جنگ جهانی دوم هم کشورهای پیروز هزاران اسیر داده‌اند. این اسیرها خود نشان می‌دهد که ما دنبال جنگ نبوده‌ایم و برای آن آمادگی نداشتیم و نیروهای ما داوطلب و غیرحرفه‌ای هستند. در آن جلسه صدام سخت می‌توانست جمله‌ای قدرتمندانه بگوید. می‌گفت من دیگر آن صدامی نیستم که در کاخ ریاست‌جمهوری بنشینم. به مرزهای جنگ می‌روم و با ایرانی‌ها می‌جنگم.»^{۶۲}

ضربه‌ی نهایی

آزادی خرمشهر آخرین ضربه بر حیثیت صدام بود. به روایت ژنرال حمدانی، صدام «سرنوشت خود را به پیروزی در این جنگ گره زده بود. اگر او در این جنگ پیروز نمی‌شد مشروعیت او دچار خدشه می‌شد.»^{۶۳} و در دو سالی که از جنگ می‌گذشت خرمشهر به نمادی از جنگ تبدیل شده بود و بازگشت آن به دست ایرانیان بزرگ‌ترین شکست صدام محسوب می‌شد. کان کالین با اشاره به شکست‌های

پی‌درپی صدام که با آزادی خرمشهر تکمیل شد، صدام را در آستانه‌ی برکناری توصیف کرده است و توضیح داده که «از همان آغاز جنگ با ایران، جار و جنجال بی‌وقفه‌ی دستگاه تبلیغاتی صدام این نکته را روشن کرده بود که این جنگ، جنگ صدام است؛ اگر در جنگ پیروز می‌شد، این پیروزی او بود و اگر در این جنگ شکست می‌خورد، مسئولیت شکست کاملاً به عهده‌ی او بود.»^{۶۴}

فرار از مخمصه

صدام با حربه‌هایی تا حدی از این وضعیت اسفناک رهایی یافت؛ یکی خشونت بی‌حد و حصر و دیگری پروپاگاندای تبلیغاتی. هنگامی که انقلاب ایران به پیروزی رسید صدام معاون رئیس‌جمهور عراق بود و چند ماه پس از پیروزی انقلاب ایران در یک جابه‌جایی شبه‌کودتا به جای حسن البکر بر صندلی ریاست جمهوری عراق تکیه زد؛ «صعود صدام به رأس قدرت توأم با افزایش قابل توجه فعالیت‌های سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی عراق بود. صدام با ایجاد تشکیلات «امن الخاص»، یا «امنیت ویژه» که به زودی تبدیل به بازوی امنیتی قدرقدرت رژیم می‌شد، نهادهای امنیتی خود را با ظرافت خاصی احیا و بازسازی کرد. «امن الخاص» جای «مخابرات» را که اندازه و اختیاراتش به طرز قابل توجهی کاهش یافته بود، گرفت. «امن الخاص» عملاً به نیروی امنیتی شخصی صدام تبدیل شد. مدیران این تشکیلات مستقیماً به دفتر رئیس‌جمهور گزارش می‌دادند. دفتر رئیس‌جمهور نیز به قدری توسعه یافت که بتواند مسئولیت‌های همه‌شمول رئیس‌جمهور جدید را بر عهده بگیرد. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ ارزیابی می‌شد «نهاد ریاست جمهوری» که «امن الخاص» را نیز شامل می‌شد، حدود ۵۸ هزار کارمند ثابت دارد.

زندان‌های جدیدی ساخته و تکنیک نوین شکنجه طراحی شد تا رژیم ترور بتواند به طرز مؤثری وظایفش را انجام دهد. شکنجه روی کاغذ، طبق «ماده‌ی ۲۲ قانون اساسی عراق» و «ماده‌ی ۱۲۷ آئین دادرسی کیفری»، ممنوع بود. با این حال، چنین ارزیابی می‌شد تا زمان رئیس‌جمهور شدن، صدام ۱۰۷ روش متفاوت برای شکنجه‌ی

دشمنانش خلق کرده بود. شکنجه‌ی دستی شامل کتک زدن، کشیدن مو، فلک کردن (ضربه زدن با چوب به کف پا)، و پیچاندن دست‌ها و پاها با هدف شکستن بود. دادن شوک برقی برای اخذ اعتراف امری معمول بود و نیز طیف گسترده‌ای از شکنجه‌های روحی و روانی. شکل استاندارد شکنجه، زندانی کردن در سلول انفرادی برای مدتی طولانی بود. برخی از زندانیان را در سلول‌های سرد انداختند تا بدنشان یخ بزند. در موارد دیگر اعضای بدن قربانی را با آتش می‌سوزاندند. دیگر شکنجه‌ی خاص عراق، تجاوز به اعضای بدن قربانی - چه مؤنث چه مذکر - در برابر چشمانش بود. شکنجه‌گران صدام همچنین می‌توانستند از انواع وسایل ماشینی برای قطع اعضای بدن، از انگشتان تا دست‌ها و پاها، استفاده کنند.^{۶۵}

صدام با اتکا به این بازوهای امنیتی، خفقانی وحشتناک در عراق ایجاد کرد. مدتی پیش از این شکست‌ها مقامات گماشته‌شده‌ی صدام اعلام کرده بودند ۲۴ جرم در عراق مجازات مرگ دارد. به تعبیر کان کاگلین، «تعاریف این جرایم مستوجب مجازات مرگ، عمداً مبهم بود تا بتوان هر عملی را مشمول آن کرد. برای مثال افشای بدون اجازه‌ی اخبار و اطلاعات می‌توانست جرمی خائنانه تعبیر شود که مستوجب مجازات مرگ است... در عراق دوران صدام تقریباً همه‌ی اطلاعات درباره‌ی دولت، اقتصاد و جامعه جزو رازهای مملکتی محسوب می‌شد و بیان هر نوع اطلاعاتی به یک دیپلمات و ژورنالیست خارجی می‌توانست جرمی در حد خیانت به کشور محسوب شود.» او در ادامه نوشته است در مواردی هم «که نیروهای امنیتی به هر دلیلی نمی‌توانستند مخالفان سیاسی رژیم را دادگاهی و اعدام کنند، آن‌ها را مسموم می‌کردند. مسموم کردن مخالفان سیاسی با ماده‌ی سمی تالیوم، بیش از هر روش مرگبار دیگری نزد نیروهای امنیتی عراق محبوبیت داشت. دلیل محبوبیت تالیوم این بود که نه رنگ و بو داشت و نه طعم. شماری از گزارش‌ها حکایت از آن دارد که در عراق از ۱۹۸۰ به بعد تعداد قابل توجهی از فعالان سیاسی به دلیل مسمومیت با تالیوم کشته شده‌اند.»^{۶۶} صدام با شکست‌های پی‌درپی در موقعیت بسیار سختی قرار گرفته بود. صدام برای رهایی از این مخمصه به یک مانور تبلیغاتی نیز نیاز داشت.

صدام در لباس صلح

یکی از دغدغه‌های مهم آیت‌الله خمینی در مخالفت اولیه با ورود به خاک عراق پس از فتح خرمشهر این بود که دستگاه‌های تبلیغاتی چهره‌ای متجاوز از ایران ترسیم خواهند کرد و بار جنگ را به دوش ایرانی‌ها خواهند گذاشت. صدام به شدت در داخل و خارج عراق متهم به جنگ طلبی بود و تمام مسئولیت کشتار و ویرانی این دو سال به عهده‌ی او بود. او به ناگاه لحنی شدیداً صلح‌طلبانه به خود گرفت که در حال التماس به ایرانی‌ها برای پایان دادن به جنگ است. برکناری صدام از شروط ایرانی‌ها برای اندیشیدن به پایان جنگ بود و صدام برای آن‌که بگوید مشکل ایرانی‌ها او نیست و ایرانی‌ها پایان جنگ را نمی‌خواهند، از دیگر مقامات عراقی در رده‌های بالای حزب بعث خواست «که به صورت جداگانه و مستقل از رژیم ایران درخواست آتش بس کنند و از آن جایی که جواب منفی ایرانی‌ها قطعی بود، صدام می‌توانست به همه ثابت کند که ایرانی‌ها نه فقط با او بلکه با کلیت حکومت عراق مشکل دارند و حتی اگر خود او هم از ریاست جمهوری استعفا کند، ایرانی‌ها حاضر به خاتمه‌ی جنگ نخواهند بود.»^{۷۷} صدام سال‌ها بعد، هنگامی که اسیر آمریکایی‌ها شد و در اولین بازجویی‌های دوران زندان به این موضوع پرداخت که اگر آیت‌الله خمینی پس از آزادی خرمشهر پشت مرزها متوقف می‌ماند و وارد خاک عراق نمی‌شد، «افکار عمومی اکثریت عراقی‌ها را به خودش جلب می‌کرد... ولی با تغییر جهت، هدف واقعی خود را نشان داد و گفت هدفش رسیدن به کربلاست و نه مرز.»^{۷۸} و البته این سیاست تبلیغاتی صدام بود که در زمان واقعه نیز موفق شد چنین چهره‌ای از ایرانی‌ها به تصویر بکشد و صدام با کمک این تصویرسازی قدری از مخمصه‌ی رسانه‌ای نیز رها شد و پس از آن‌که عملیات‌های ایران پس از آزادی خرمشهر یک‌به‌یک شکست خورد، در پایان سال ۶۱ صدام موقعیتی بسیار متفاوت از بهار این سال داشت و جایگاهش تثبیت شده بود.

تلخی‌ها و درس‌های عملیات رمضان

از سخنان احساسی قاسم سلیمانی تا صراحت حسین خرازی

تاریخ انتشار: ۱۵ تیر ۱۳۹۶

۱۰ مرداد ۶۱ اوضاع جبهه‌ی ایران کاملاً شوک‌زده و تلخ‌کام بود. اثری از شادمانی دو ماه پیش، پس از عملیات بزرگ آزادی خرمشهر باقی نمانده بود. به جملات محسن رضایی در جمع فرماندهان تیپ‌های سپاه توجه کنید. جایی که می‌گفت شب قبلش یکی از نگران‌کننده‌ترین شب‌هایش را گذارنده چرا که؛ «وقتی قصه‌ی غم‌انگیز اظهار عجز فرماندهان تیپ را به ما گزارش دادند، من احساس کردم که در برادرهای ما یک مسائلی به‌وجود آمده...»^{۶۹}

شهادای زیاد، عقب‌نشینی‌های سخت و اصرار فراوان برای ادامه‌ی عملیات، شرایط تلخ و سختی را در این عملیات رقم زده بود. این شکست در حالی اتفاق افتاده بود که فرماندهان ایرانی تردیدی در پیروزی نداشتند. از آسیب‌های هر نبرد و رقابت، احساس پیروزی کامل، پیش از آغاز نبرد است. هیچ چیز خطرناک‌تر از جنگی نیست که به پیروزی در آن مطمئن هستید. غلامعلی رشید، از فرماندهان ارشد سپاه، در دفترچه یادداشت آن روزهایش نوشته است: «فشار دشمن عامل اساسی نبود که ما عقب‌نشینی کردیم، مجموعه‌ای از توهّم، ضعف و ازهم‌پاشیدگی بود.»^{۷۰}

پیروزی‌های بزرگ، ایرانی‌ها را روی ابرها برده بود. برای جنگ با اسرائیلی‌ها به سوریه و لبنان نیرو فرستاده بودند. احساس می‌کردند می‌توانند همزمان دو جبهه با هزاران کیلومتر فاصله از هم را اداره کنند. دو هفته پس از آزادی خرمشهر، یکی از دل‌مشغولی‌های فرماندهان ایرانی مسائل لبنان بود. ۱۷ خرداد ۶۱، رضایی، فرمانده سپاه، صیاد شیرازی، موسوی قویدل و مفید از فرماندهان ارشد ارتش که در عملیات‌های پیشین بر روی عملیات متمرکز بودند، عازم سوریه شدند. تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله ﷺ که در عملیات آزادی خرمشهر نقش کلیدی داشت، بخشی از نیروهایش به سوریه رفتند و در حالی بازگشتند که فرمانده پرنفوذشان، احمد متوسلیان را از دست داده بودند. علاوه بر ناراحتی نیروها آیا محمد ابراهیم همت می‌توانست جایگزین کاملی برای فرماندهی تیپ ۲۷ در عملیات رمضان باشد؟

خوشبینی زیاد باعث شده بود فرماندهان احساس کنند با همین تمرکز نیز می‌توانند دشمن را شکست دهند؛ آن‌ها کار صدام را تمام‌شده می‌دانستند.

بازگردیم به جلسه‌ای که ابتدای یادداشت به آن اشاره کردم. در آن جلسه محسن رضایی که شب قبلش گزارش رحیم صفوی از اعتراض فرماندهان را شنیده بود، ناراحت بود و می‌گفت: «برادرهای عزیز، هرکسی نمی‌خواهد بماند، خیلی خالصانه و صادقانه بگویند... مگر چه خبرتان شده که یک مسئله‌ای پیش آمده این‌قدر زود از کوره در رفتید؟...»^{۷۱} صحبت محسن که تمام شد قاسم سلیمانی در یک فضای احساسی سخن گفت و این‌که همه‌ی فرماندهان آماده‌ی شهادت هستند و نیامده‌اند که برگردند.

حسین خرازی بالحن و جسارت متفاوتی سخن گفت و فضای احساسی را به سمت استدلال کشاند و گفت که بحث فرماندهان بحث خسته‌شدن و رفتن نیست و گفت در عملیات رمضان «یک گردان داشتیم هم محله‌ای‌های خود ما بودند. به خود من گفتند ما جدید آمدیم آموزش ندیدیم، بگذارید ما حداقل دو، سه روز برویم آموزش ببینیم... نیرویی که منطقه می‌آید کیفیت ندارد، می‌رود همین‌جوری شهید و زخمی می‌دهد، نیرویی که پشت خاکریز می‌خواهد برود، کپ می‌کند... ما چه انتظاری ازش داریم؟...»^{۷۲}

رسیدن بالای سر بصره، استدلال مناسبی برای ادامه‌ی جنگ بود اما پس از عملیات رمضان، دو عملیات کوچک‌تر با نام مسلم و محرم انجام شد تا فضای تبلیغاتی پس از شکست عملیات رمضان را تغییر دهد و نسبتاً موفق هم بودند اما یک اتفاق مهم افتاد؛ عملیات محرم در شمال خوزستان توجه فرماندهان را به العماره‌ی عراق جلب کرد و حتی صیاد شیرازی به هاشمی پیشنهاد فتح العماره و تشکیل حکومت اسلامی عراق را در آن جا داد. پس از آن در چندین عملیات در مناطقی بودیم که فاصله‌ی زیادی با بصره داشت؛ از هورالهویزه گرفته تا فاو. چندین سال ما در مناطق دیگری جنگیدیم و سال ۶۵ دوباره در عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ به زمین‌های اطراف بصره بازگشتیم و پس از آن در آخرین سال جنگ در یک تغییر جبهه‌ی عجیب، عملیات‌ها را به دورترین فاصله از بصره در جبهه‌ی شمال غرب منتقل کردیم.

مسئولان با این استدلال که با رسیدن بالای سر بصره می‌توانیم صدام را برای پذیرش شرط‌هایمان تحت فشار قرار دهیم، امام را راضی به ادامه‌ی جنگ پس از آزادی خرمشهر کردند اما می‌توان پرسید آیا با تغییر فراوان منطقه‌ی عملیاتی، استدلال اصلی برای ادامه‌ی جنگ مخدوش نمی‌شد؟

آیا پس از عملیات والفجر ۸ و فتح فاو در روزهای پایانی سال ۶۴، با فعالیت بیشتر در حوزه‌ی دیپلماسی امکان پایان دادن به جنگ از موضع قدرت وجود نداشت؟ آیا حملات لفظی شدید و اعلام جنگ نظامی با رژیم اشغالگر صهیونیستی در تحولات بعدی جنگ تأثیر داشت؟

تنگنای جنگ

وقتی فریادهای بلند تأثیر زیادی ندارد

تاریخ انتشار: ۲۹ شهریور ۱۳۹۶

۲۸ فروردین ۱۳۶۷ ارتش صدام با قدرت فاو را از ایران پس گرفت. پس از این شکست، جبهه‌ی ایران به نوعی دچار ازهم‌پاشیدگی شد. ارتش عراق ابتکار میدان نبرد را در دست گرفته بود. ۴ خرداد شلمچه را پس گرفت و ۴ تیر جزایر مجنون را. فضای جامعه سرشار از تردید بود، خیلی‌ها سقوط فاو را معامله‌ای برای پایان جنگ می‌دانستند.

آشفته‌گی جبهه‌ی ایران شباهت‌هایی با غافلگیری ایران در ابتدای جنگ داشت. در ابتدای جنگ آیت‌الله خمینی در پیام‌ها و سخنان متعدد و تأثیرگذاری با مردم سخن گفت اما در اواخر جنگ این پیام‌ها و سخنان هم کمتر است و هم به نظر می‌رسد تأثیرگذاری کمتری دارد. آخرین پیام امام قبل از پذیرش قطعنامه مربوط به ۱۳ تیر ۶۷ است، پیامی که در جواب تسلیت آیت‌الله منتظری درباره‌ی واقعه‌ی هدف قرارگرفتن هواپیمای مسافربری ایران به دست آمریکایی‌ها صادر شد.

مقایسه‌ی آخرین و اولین پیام امام در جنگ نکات جالبی دارد:

اولین پیام روز ۳۱ شهریور سال ۵۹ ساعت ۷ بعدازظهر، پس از حمله‌ی عراق، به

مناسبت آغاز سال تحصیلی نوشته شده و شروع در همین باره بود. پیام درباره‌ی آغاز جنگ نکات آرامش‌بخشی دارد. امام تأکید کرد که مردم خونسردی خودشان را حفظ کنند و نوشته بود جنگ‌های زیادی در جهان بوده که حالا یکی هم نصیب ایران شده و چیز مهمی نیست. تعبیر دزدی آمده سنگی انداخته و فرار کرده در این پیام معروف شد.^{۷۳}

در آخرین پیام ماجرا فرق دارد. در تیرماه سال ۶۷ امام صریحاً می‌گوید: «امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است، غفلت از مسائل جنگ، خیانت به رسول الله ﷺ است.»

اما نکته‌ی مهم‌تر این‌جاست که گویا ماهیت جنگ نیز فرق کرده است. در پیام اول یک تعریف ساده از جنگ مانند تمام جنگ‌های دنیا ارائه شده است: دشمنی حمله کرده است و باید دفاع کرد و او را سر جای خود نشانند. اما در پیام آخر تعریف از جنگ متفاوت است: «جنگ امروز ما جنگ با عراق و اسرائیل نیست. جنگ ما، جنگ با عربستان و شیوخ خلیج فارس نیست. جنگ ما جنگ با مصر و اردن و مراکش نیست؛ جنگ ما جنگ با ابرقدرت‌های شرق و غرب نیست. جنگ ما جنگ مکتب ماست علیه تمامی ظلم و جور. جنگ ما جنگ اسلام است علیه تمامی نابرابری‌های دنیای سرمایه‌داری و کمونیزم. جنگ ما جنگ پابرهنگی علیه خوش‌گذرانی‌های مرفهین و حاکمان بی‌درد کشورهای اسلامی است. این جنگ سلاح نمی‌شناسد، این جنگ محصور در مرز و بوم نیست، این جنگ خانه و کاشانه و شکست و تلخی و کمبود و فقر و گرسنگی نمی‌داند. این جنگ اعتقاد است. جنگ ارزش‌های اعتقادی انقلابی علیه دنیای کثیف زور و پول و خوش‌گذرانی است. جنگ ما جنگ قداست عزت و شرف و استقامت علیه نامردمی‌هاست.»^{۷۴}

با وجود این‌که این پیام به شدت مهیج‌تر از پیام اول به نظر می‌رسد اما بررسی‌های میدانی نشان می‌دهد به هیچ‌وجه تأثیرگذاری پیام اول را ندارد و تأثیر چندانی در مهار آشفته‌گی جبهه‌ی ایران ندارد. تنها چند روز پس از این پیام ارتش عراق که پیش از این، مناطقی را که ایران گرفته بود، پس گرفته بود، این بار در

۲۱ تیر تا عمق خاک ایران تا منطقه‌ی دهلران پیشروی کرد و اسرای زیادی از ایران گرفت و چند روز پس از آن ایران قطعنامه‌ی ۵۹۸ را در ۲۷ تیر پذیرفت. عوامل متعددی در این موضوع تأثیر دارد اما یکی از آن‌ها تفاوت نگاه به جنگ و هدف از جنگ در مقاطع مختلف است. در ابتدای جنگ تا فتح خرمشهر، جنگ هدف‌های مشخص، دقیق و قابل درکی دارد. ابتدا دفاع و جلوگیری از پیشروی دشمن و پس از آن تلاش برای آزادی زمین‌های اشغالی. پس از آزادی خرمشهر هدف تنبیه متجاوز نیز هدف مشخصی است اما به تدریج با طولانی شدن روند جنگ و مطرح شدن بحث‌های متعددی مانند تشکیل حکومت اسلامی در عراق و یا فتح قدس و... قدری ماجرا پیچیده می‌شود. هدف‌های بزرگی که با پیشروی‌های کند در جبهه‌ی جنگ همخوانی ندارد.

پیام آخر امام نیز با وجود محکم و مهیج بودن، تعریف قابل درکی از جنگ ارائه نمی‌دهد. جالب است دو هفته بعد از این پیام، ایران قطعنامه‌ی ۵۹۸ را می‌پذیرد. بعد از پذیرش قطعنامه وقتی ارتش صدام و نیروهای مجاهدین خلق، معروف به منافقین، حمله‌های بزرگی انجام می‌دهند، مردم به جبهه‌ها سرازیر می‌شوند. به نظر می‌رسد یکی از دلایل این حضور این است که جنگ دوباره شرایط قابل درک و هدف‌های مشخصی پیدا کرده است.

جنگ تلخ

فصل ۳

نگاهی عبرت‌آموز به شکست‌هایی تلخ

عددهای آماری به ما نشان می‌دهد ۹۱,۹۱۸ نفر از شهدای ایران نوجوانان بین ۱۶ تا ۲۰ سال بودند؛ وقتی به تک‌تک نوجوان‌های این آمار و زندگی‌ها و خانواده‌های پشت سر هر کدام نگاه کنید، تن و بدنتان می‌لرزد.

اگر رقم ۶۳,۴۴۱ نفری جوانان شهید که سن ۲۱ تا ۲۵ سال داشتند را به آمار شهدای نوجوان اضافه کنیم، حدود ۷۲ درصد از شهدای ایران را نوجوانان و جوانان بین ۱۶ تا ۲۵ سال تشکیل می‌دهند. یعنی از هر سه نفر ایرانی که در صحنه‌ی جنگ ایران و عراق در خون خود می‌غلطد، دو نفر کمتر از ۲۵ سال دارند.^{۳۰} برخی روایت وقایع تلخ و اشتباهات جنگ هشت‌ساله را چندان نمی‌پسندند. معتقدند این وقایع باید چنان تلخ روایت شود که تلخی‌اش تمام وجود آدمی را فرا بگیرد و تلخی اشتباه از یادمان نرود. باید بدانیم که تاوان یک اشتباه به اندازه‌ی خود اشتباه نیست بلکه بسته به حساسیت شرایط و موقعیت، ممکن است یک اشتباه کوچک فاجعه‌ای بزرگ پدید بیاورد.

بخشی از یادداشت‌هایم در کانال تلگرامی نکته‌های تاریخی روایت صحنه‌هایی است سرشار از تلخی شکست؛ گاه هنگام نوشتن اشکم جاری بوده است اما چه می‌توان کرد؟

شکست تلخ در زمستان

شیرین‌ترین پیروزی صدام در جنگ با ایران

تاریخ انتشار: ۲۳ مهر ۱۳۹۸

سال ۶۱ که بهارش با آزادی خرمشهر همراه بود برای ایرانی‌ها بسیار شیرین آغاز شد. ایران برای تنبیه متجاوز، جنگ را ادامه داد اما به ناگاه پیروزی را با شکست‌های تلخی عوض کرد و در زمستان این سال با عملیات عجیب، لورفته و شکست‌خورده‌ی والفجر (که پس از شکست، «الفجر مقدماتی» نام گرفت) سال تلخ صدام را شیرین کرد. صدام از این پیروزی به عنوان بزرگ‌ترین، شیرین‌ترین و بهترین پیروزی عمرش یاد کرد.^{۷۶}

پیش از عملیات نشانه‌های فراوانی از لو رفتن آن وجود داشت و به صورت عجیب و باورنکردنی افراد بسیاری از جزئیات عملیات و منطقه‌ی عملیاتی باخبر بودند. در کتاب‌های خاطرات نمونه‌های فراوانی از این موضوع وجود دارد.

همچنین گزارش‌هایی از گسترش خرافات میان نیروهای ایرانی دیده می‌شد. افرادی مدعی دیدن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند و از قول امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خبرهایی می‌دادند. مهدی‌قلی رضایی از نیروهای اطلاعات-عملیات می‌گوید وقتی یکی از مدعیان گفته بود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گفته است من در داخل کانال در پشت

بشکه‌های فوگاز مخفی شده‌ام و...؛ «برق از سرم پرید! بچه‌ها چه اطلاعاتی داشتند! ما تا آن روز بین نیروهای گردان حرفی از کانال و بشکه‌های فوگاز نزنده بودیم. پخش شدن این اطلاعات، قبل از توجیه شب حمله، موجب لو رفتن عملیات می‌شد؛ اما کار به جایی رسیده بود که از زبان هر کس می‌توانستیم اطلاعات جامعی بگیریم.» او می‌گوید روحانی پیش‌نماز برای رزمنده‌ها چنان از جزئیات عملیات می‌گفت که «از تعجب نزدیک بود شاخ دریاورم. صحبت‌هایش به یک جلسه‌ی توجیهی بیشتر شبیه بود تا به سخنرانی بین‌الصلاتین.»^{۷۷}

ظهیرنژاد، فرمانده قبلی نیروی زمینی، حالا رئیس ستاد مشترک ارتش شده بود و صیاد شیرازی جایگزین او در فرماندهی نیروی زمینی، اما با وجود اهمیت ستاد مشترک، به دلایلی در جریان امور قرار نمی‌گرفت. سرهنگ یعقوب حسینی از محققان مطرح ارتش در کتاب «والفجر مقدماتی» نوشته که قاطعیت در تصمیم برای اجرای این عملیات به قدری بود که لزومی برای مخفی نگه داشتن آن «در محافل داخلی و بین‌المللی به هیچ‌وجه احساس نمی‌شد و تمام محافل داخلی و خارجی از حمله‌ی وسیع قریب‌الوقوع نیروهای ایران در صحنه‌ی عملیات خوزستان و شرق عماره آگاه بودند.» او نامه‌ای بسیار جالب از ظهیرنژاد خطاب به نیروی زمینی ارتش در چند هفته مانده به اجرای عملیات منتشر کرده: «اکنون که خبر حمله‌ی بزرگ، خانه به خانه، مغازه به مغازه در همه جا و همه‌ی محافل گفته می‌شود... خواهشمند است دستور فرمایید یک نسخه از طرح عملیات این حمله را... هر چه سریع‌تر به ستاد مشترک ارسال دارند که مورد بررسی و اظهار نظر قرار گیرد.»^{۷۸}

صدام و وزارت دفاع عراق نیز چند باری آشکارا از حمله‌ی بعدی ایران در این منطقه خبر داده بودند. ششم بهمن، کمتر از دو هفته مانده به آغاز عملیات که نیروهای پرشمار ایران در منطقه بودند، صدام گفت اطلاعات به آن‌ها نشان می‌دهد که ایرانی‌ها قصد حمله در این منطقه را دارند و افراد زیادی را به منطقه آورده و مراکز فرماندهی تشکیل داده‌اند.^{۷۹} و شگفت آن‌که به روایت سردار علایی پیش از این عملیات تعدادی از افراد اطلاعات-عملیات اسیر شدند و چند سرباز که

با سازمان منافقین مرتبط بودند به عراق پناهنده شدند.^{۸۰} برخی فرماندهان با توجه به اسارت نیروهای اطلاعات- عملیات و شواهد دیگر می‌گفتند: «دشمن دقیقا می‌داند از کجا حمله خواهیم کرد».^{۸۱} اما برخی نیز این نشانه‌ها را چندان جدی نمی‌گرفتند.

با وجود شواهد زیاد از لورفتن عملیات، شمخانی، از فرماندهان ارشد سپاه، در نزدیکی عملیات در جمع فرماندهان می‌گفت که در آستانه‌ی تشکیل اجلاس غیرمتعهدها هستیم «و گویا قرار است جنگ ایران و عراق در آن مطرح شود. اگر ما پیروزی جدیدی به دست نیاوریم، در این مذاکرات قدرت مانور سیاسی قوی نخواهیم داشت.» از ضرورت پیروزی برای قطع پشتیبانی از صدام گفت و این که «برای رسیدن به این هدف حساس نباید مسائل کوچک مانند به اسارت رفتن پنج نفر سبب ایجاد شک و تردید در ما باشد و بگوییم همه‌ی عملیات به وسیله‌ی دشمن کشف شده است. این خود به نفع دستگاه‌های تبلیغاتی دشمن است.»^{۸۲} مهدی کیانی، از فرماندهان سپاه، می‌گوید: «یادم است که در والفجر مقدماتی، آیت‌الله خامنه‌ای آن موقع رئیس‌جمهور بود و قرار بود برود کنفرانس غیرمتعهدها. آقای شمخانی در جلسه‌ای به ما فرماندهان گفت باید عملیاتی شود تا دست ایشان در کنفرانس پر باشد. به راستی چرا مسائل جنگ را به مسائل سیاسی آلوده کردند؟ آیا این همه امکانات نیرویی و مادی باید خرج یک ژست سیاسی ما شود؟ به هرحال ما بعد از خرمشهر، هزینه‌ی سنگینی برای والفجر مقدماتی و رمضان دادیم که تا به امروز هنوز در حال پس دادن هزینه‌اش هستیم.»^{۸۳}

اختلاف ارتش و سپاه هم برای اجرای این عملیات در اوج بود. فرماندهان ارتش معتقد بودند عملیات باید در منطقه‌ی شمالی فکه طراحی شود و به دلایل فراوان نظامی عملیات موفق نخواهد بود. صیاد شیرازی به تهران رفت اما نتیجه‌ای درباره‌ی تغییر عملیات به دست نیاورد. رئیس‌جمهور خامنه‌ای که رئیس شورای عالی دفاع بود به او گفته بود تا اجلاس غیرمتعهدها «حدود یک ماه وقت داریم» و «باید مشتمان در کنفرانس پر باشد.»^{۸۴}

عملیات ۱۷ بهمن آغاز و به سرعت به یکی از تلخ‌ترین شکست‌های ایران در جنگ تبدیل شد و رزمندگان بسیاری مظلومانه شهید شدند. ابراهیم همت از فرماندهان عملیات روایت کرده که چگونه عراقی‌ها رزمنده‌های ایرانی را قتل عام کردند و بالاسر بچه‌های زخمی می‌آمدند و به آن‌ها تیر خلاص می‌زدند.^{۸۵}

بعثی‌ها جشن گرفتند. امیر عبدالحسین مفید که از تلویزیون عراق مراسم جشن را در شامگاه اولین روز عملیات دیده بود، می‌نویسد جشن «به مناسبت شکست ایران در عملیات عماره با حضور مدعوین و خانواده‌ها برپا بود که در آن سرود مهیج «عماره عماره» خوانده شد. معنی این کار این است که آن‌ها آن قدر به خودشان اطمینان داشتند که برای این جشن، شعر و آهنگ و مجریان و تمرینات و بالاخره دعوت مردم به سالن و اجرای نمایش پیش‌بینی کرده بودند.»^{۸۶}

حجم خبرها از لورفته بودن عملیات به قدری زیاد بود که امام نیز در جریان قرار گرفته بود. پس از این عملیات ابراهیم همت، از فرماندهان ارشد سپاه، جمله‌هایی از امام برای رزمنده‌ها می‌خواند که می‌گفت عین جملات امام است: «کوچک‌ترین کوتاهی در مراعات اصول امنیتی، گناه بزرگ شناخته می‌شود و شرکت در ریختن خون شهدا است... به این وضع نباشد که می‌گفتند در جریان ناکامی عملیات والفجر مقدماتی، علت اصلی آن بود که صدام بیدار بوده است... در لورفتن عملیات به دشمن، هرکس چه آگاهانه و چه ناآگاهانه دست داشته باشد در ریختن خون شهدا شریک است.»^{۸۷}

اما آیا کسی برای این حجم از بی‌احتیاطی در عملیات والفجر مقدماتی مواخذه شد؟ آیا این‌گونه بی‌احتیاطی‌ها در ادامه‌ی جنگ از میان رفت؟

والفجر مقدماتی طرح پیشنهادی سپاه بود که با همراهی ارتش انجام شد. پس از شکست، فرصت عملیاتی را به ارتش دادند تا عملیاتی را در زمین پیشنهادی‌اش با همراهی نیروهای سپاه برگزار کند اما حالا دشمن کاملاً هوشیار بود و آن عملیات هم با نام والفجر ۱ در فروردین ۶۲ به شکست تلخی تبدیل شد. با این دو شکست در منطقه‌ی روبه‌روی العماره، جبهه‌ی ایران در شرایط سختی قرار گرفت و فرماندهانی

که با هاشمی رفسنجانی از تشکیل حکومت اسلامی در العماره‌ی عراق می‌گفتند در تنگنای شکست قرار گرفتند. پس از این عملیات‌ها ابراهیم همت به نیروها می‌گفت وقتی به شهر می‌روند «بنا به فرمان امام ما تکلیف شرعی داریم که از تداوم حضور ملت در امر جنگ حراست کنیم، لذا در بازگویی مشاهدات و تجربه‌هایتان از عملیات برای دوستان، اقوام، همکاران و اهل محل خودتان لازم است بسیار دقت به خرج بدهید... طوری حرف نزنند که خدای ناخواسته بر روحیه‌ی مردم تأثیر منفی و ناجور باقی بگذارد.»^{۸۸}

تلفات آسان

ارزش خون در محاسبه‌ی پیروزی و شکست

تاریخ انتشار: ۳۰ مرداد ۱۳۹۷

با آزادی خرمشهر در خرداد ۶۱، ایران در اوج قدرت بود. اما اولین عملیاتی که پس از آزادی خرمشهر انجام گرفت یکی از تلخ‌ترین شکست‌های ایران شد. به کار بردن عبارت «عدم‌الفتح» به جای «شکست» قدری از تلخی واقعه‌ی پیش‌آمده کم می‌کرد. فرماندهان در گزارش‌هایشان حجم تانک‌های زده‌شده از دشمن را از موفقیت‌های عملیات می‌دانستند. اما برخی فرماندهان نکات دیگری داشتند.

دهم مرداد ۶۱ در جلسه‌ی فرماندهان ارشد سپاه، جلسه با سخنان فرمانده سپاه و برخی فرماندهان دیگر فضای احساسی به خود گرفته بود که حسین خرازی در نقد عملیات رمضان گفت: «یک گردان داشتیم، هم محله‌ای‌های خود ما بودند. به خود من گفتند، ما جدید آمدیم، ما آموزش ندیدیم، بگذارید ما حداقل دو الی سه روز برویم آموزش ببینیم، برویم تیراندازی بکنیم... نیرویی می‌آید منطقه که کیفیت ندارد، می‌رود همین جور شهید و زخمی می‌دهد، نیرویی که پشت خاکریز می‌خواهد برود، کُپ می‌کند.»^{۸۹}

حسن باقری نیز در جلسه‌ای دیگر در جمع فرماندهان به نکته‌ی بسیار مهمی

اشاره کرد: «کار کردن قبل از عملیات خیلی سخت شده، ولی تلفات دادن در داخل عملیات خیلی ساده شده. هیچ به روی خودمون هم نمی یاریم. اول جنگ بچه های تبریز تو دهلاویه هفتاد تا شهید دادند، خدا شاهد همه تنشون می لرزید. حالا هزارتا، دوهزارتا، سه هزارتا، اصلا انگار نه انگار، اگر فردا هم بهمون بگن صد هزارتا! مثل این که عددها، یک با هزار مثل این که فرقی نداره، تخریب چی اومده می گه آقا یه گردانی رو معبر کنار دستش باز کردیم به فرمانده گردان می گیم آقا معبر سیصد متر دست چپه بیار نیرو را از دست چپ، از معبر میدان مین ببر، بعد دراومده به بچه ها می گه کی داوطلبه که بره روی میدان مین؟ من خودم جوابی ندارم برای این که روز قیامت بدم.»^{۹۰}

سال قبل از این، وقتی ایران در عملیات پیروز طریق القدس (آذر ۶۰) بستان، چزابه و برخی مناطق دیگر اشغال شده را پس گرفت، تعداد شهدا نسبت به عملیات های قبلی بیشتر شده بود. برخی فرماندهان می گفتند قبلا در محور حداکثر پانزده شهید داشتیم، در عملیات بستان در برخی محورها دویست شهید هم دادیم. فرماندهان می گفتند ما نمی توانیم مسئولیت خون شهدا را به عهده بگیریم.

۲۶ دی ۶۰ برخی فرماندهان با فرمانده کل سپاه به تهران آمدند تا نگرانی شان را با امام در میان بگذارند. محسن رضایی دغدغه ی فرماندهان را برای امام گفت و آیت الله خمینی به آنها گفت: «نظام الهی مقرر کرده است تا شما برای خدمت به اسلام انتخاب شوید و این پیش خدا ثبت است و ملائکه الله و خداوند پشتیبان شماست و دلتان قوی باشد... شما روی تدبیر و فکر عمل کنید، دیگر نه از کشتن بترسید و نه از کشته شدن.»^{۹۱}

تفاوت روایت فرماندهان از جلسه بسیار جالب است و نشان می دهد با وجود آن که امام در این سخنرانی از نظم و تفاوت شجاعت و تهور سخن می گوید کدام بخش از سخنان در ذهن فرماندهان و رزمندگان پررنگ تر شده است. نگارنده از رزمندگان بسیاری شنیده که این جمله از سوی فرماندهان برای آنها روایت شده است. می توان پرسید در فضای دل بستگی عمیق و اعتماد شدید فرماندهان به امام،

آیا ممکن است در ذهن فرماندهان از اهمیت و حساسیت تعداد شهدا در عملیات‌ها کم شده باشد؟

به‌راستی ارزش زندگی انسان‌ها در محاسبات سیاسی-نظامی چه قدر است؟ در یک عملیات، رسیدن به اهداف تعیین شده و نتایج به دست آمده مهم است یا هزینه‌ها و ازدست‌رفته‌ها نیز محاسبه می‌شود؟

اگر تحلیلگران سپاه، عملیات کربلای ۵ را یک عملیات موفق و بزرگ می‌دانند، در تحلیلشان تا چه حد میزان شهدا و مجروحین را دخالت می‌دهند؟ در تحلیل‌های منتشرشده چنین بررسی‌هایی نمی‌بینیم. بنا بر آمار پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، تلفات انسانی (شهید، مفقود و مجروح) سپاه در این عملیات حدود ۶۵،۰۰۰ نفر است (۷۶۵۱ شهید، ۳۵۲۹ تن مفقود) که حدود ۴۰۰ نفر از شهدا از فرماندهان سطوح مختلف لشکرها هستند.

با این‌که پس از عملیات کربلای ۵ فاصله‌ی زیادی تا بصره باقی مانده بود می‌توان پرسید حتی اگر در عملیات کربلای ۵ بصره‌ی عراق را نیز تصرف می‌کردیم در چه صورتی و با چه میزان تلفات انسانی نمی‌توانستیم این عملیات را یک پیروزی محسوب کنیم؟ برای مثال آیا تصرف بصره با دویست هزار شهید و مجروح یک پیروزی محسوب می‌شد یا یک شکست؟

تأثیر تصمیم‌های کلان سیاسی-نظامی بر زندگی مردم بسیار مهم است و باید در محاسبه‌ها، زندگی‌های ازهم‌پاشیده و آسیب‌های اجتماعی را نیز در نظر گرفت. باید دید برای چیزهایی که به دست می‌آوریم چه چیزهایی را از دست می‌دهیم.

«این‌ها را به مردم نگویند»

جنگ برای زمینه‌سازی ظهور امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فَرَجَةَ الشَّرِيفِ

تاریخ انتشار: ۹ مرداد ۱۳۹۷

عملیات پرتلفات خیبر در اسفند ۶۲ صحنه‌های تلخ و وحشتناکی داشت. عملیاتی که ذهن برخی از فرماندهان را به شدت گرفتار سؤال‌هایی اساسی درباره‌ی مدیریت جنگ کرد. دستواره، از فرماندهان ارشد لشکر ۲۷ سپاه، گزارش‌های تلخی از این عملیات دارد و در جایی از روایتش می‌گوید: «ایمان و توکل و باورهایی از این دست یک طرف، تدبیر و اندیشه و اصول هم یک طرف... در عملیات خیبر هیچ تاکتیک و اصول عملیاتی نداشتیم تا بتوانیم مقاومت کنیم.»

او در روایت دردناک خود به مقاطعی از عملیات اشاره می‌کند که فضا برای جنگیدن و پیشروی به سی سانتی‌متر می‌رسید؛ یعنی نفر پشت سر، وقتی می‌توانست به سوی دشمن تیراندازی کند که نفر جلویی اش بر زمین می‌افتاد. او بارها تأکید می‌کند با وجود آن‌که می‌دانسته عملیات نیروهایش به نتیجه نمی‌رسد، به دلیل دستور از بالا عملیات را ادامه داده و حتی وقتی در میانه‌ی عملیات دلایلش را برای هاشمی رفسنجانی توضیح داده، هاشمی به او گفته است: «حتی اگر هزار شهید هم بدهید باید راه را باز کنید. اسلام را به خفت نیندازید. بلند بشوید بروید.

توکل کنید، ان شاء الله راه باز می‌شود.» دستواره پس از اشاره به جمله‌ی هاشمی می‌گوید: «قضیه را با اصول عملیاتی بررسی کردیم و متوجه شدیم روی اصول عملیاتی نمی‌شود حساب کرد. از آن طرف جنگ ما جنگ عقیدتی است و ما تابع دستوریم. آقای رفسنجانی هم نماینده‌ی تام‌الاختیار حضرت امام است. اگر ایشان دستور دهد خودتان را در آتش بیندازید باید این کار را بکنیم.»^{۹۲}

ادامه‌ی گزارش‌ها چنان تلخ است که گمان می‌رود این فرمانده دیگر نمی‌تواند در عملیاتی مشابه شرکت کند.

به نظر می‌رسد گره زدن مسائل دینی و اعتقادی به جنگ، تأثیر زیادی در ترغیب فرماندهان به ادامه‌ی جنگ دارد. حدود دو ماه پس از گزارش‌های تلخ و انتقادهای او از روند عملیات خیبر، وی در جمع نیروهای لشکر در یک یادگان آموزشی در کرج سخنرانی می‌کند و به سخنان محلاتی، نماینده‌ی ولی فقیه در سپاه، اشاره می‌کند: «خدا شاهد است وقتی سخن ایشان را شنیدم، بدنم لرزید... ایشان با دلایل و روایات و احادیث ثابت کردند که برای ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف باید زمینه فراهم شود...» دستواره ادامه می‌دهد: «اگر امروز مأموریتی را که خداوند بر عهده‌ی ما گذاشته انجام دهیم و بجنگیم، زمینه‌ی ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف و زمینه‌ی عدل و داد و حکومت حقه‌ی اسلام فراهم می‌شود. اگر نجنگیم و سستی کنیم، زمینه‌ی حکومت کفر و استکبار را فراهم کرده‌ایم.»^{۹۳}

در این شرایط حتی فکر کردن به پایان جنگ فکری خیانت‌آمیز خواهد بود و «صلح» کلمه‌ای منفور. به جایگاه کلمه‌ی «صلح» در مکالمه‌ی دو فرمانده ارشد سپاه در سال ۶۴، در بحث‌های تصمیم‌گیری برای عملیات والفجر توجه کنید: غلامعلی رشید با اشاره به کمبودها می‌گوید عملیات موفق نمی‌شود و به سرنوشتی مانند عملیات بدر دچار می‌شود. شمخانی می‌گوید: پس تو می‌گویی برویم صلح کنیم؟ رشید: من می‌گویم ۱۵۰ گردان می‌خواهم. به من بدهید می‌جنگم. شما می‌گویید نمی‌دهم لذا صلح می‌شود...»^{۹۴}

به نظر می‌رسد «ادامه‌ی جنگ به هر قیمت» تا آخرین ماه‌های جنگ در

ذهن بسیاری از فرماندهان جا گرفته بود. ۲۷ فروردین ۶۷ محسن رضایی در جمع فرماندهان منطقه‌ها و ناحیه‌های سپاه در باختران (کرمانشاه) سخن می‌گفت. چند ماهی از رسیدن برد موشک‌های عراق به تهران و حدود یک ماه از حمله‌ی شیمیایی ارتش عراق به حلبچه می‌گذشت. او می‌گفت که جنگ شهرها شدیدتر خواهد شد و «تا پایان امسال پیش‌بینی می‌شود دشمن، خراسان، کرمان و همه‌ی شهرهای ایران را زیر موشک ببرد و این مطلب جدی است و احتمالاً ممکن است بمب شیمیایی بزند. این‌ها را برای مردم نگوئید، برای خودتان که بفهمید جنگ جدی است و ادامه دارد.» او توضیح داد که با این حمله‌ها، سازماندهی اجتماعی به هم می‌ریزد، اقتصاد به هم می‌ریزد؛ «مغازه‌هایی که نُه سال وقت برد و زحمت کشیده شد دگرگون می‌شود و سرچایش نمی‌ماند. تمام این‌ها به هم می‌ریزد.»^{۹۵} فردای این روز، به ناگاه تمام معادلات نظامی جنگ تغییر کرد. عراق در حمله‌ای قدرتمندانه فاو را پس گرفت و پس از آن، ایران پشت سر هم در جبهه‌ی نظامی شکست خورد. بعد از شکست‌ها، نامه‌ها و گزارش‌های بسیاری به امام رسید. رضایی نیز در نامه‌ای امکاناتی خواست که امام از آن نامه با عنوان «تکان دهنده» یاد کرد. هر چند او نوشته بود که همچنان باید جنگید اما امام درباره‌ی این حرف او نوشت: «با ذکر این مطالب می‌گوئید باید باز هم جنگید، که این دیگر شعاری بیش نیست.»^{۹۶}

سه ماه بعد از سقوط فاو، قطعنامه پذیرفته شد. شاید اگر این شکست‌های میدان نبرد نبود و ناتوانی نیروهای نظامی برای ادامه‌ی جنگ آشکار نمی‌شد، جنگ باز هم ادامه پیدا می‌کرد.

احساس قاتل بودن

اشتباه باورنکردنی و شهادت همت در خیبر

تاریخ انتشار: ۱ مرداد ۱۳۹۹

اسفند ۶۲ بنا بود در شب دوم عملیات خیبر، چهارگردان از نیروهای مهدی باکری و احمد کاظمی از محور هور و نیروهای همت از مسیر طلائیة حمله کنند و در نقطه‌ای به هم برسند.

حمله یک شب عقب افتاد اما به محور باکری و کاظمی درست اطلاع داده نشد. آن‌ها همان شب حمله کردند، در حالی که خبری از نیروهای همت نبود. این اشتباه و اتفاق وحشتناک چهارگردان خط‌شکن از بهترین نیروهای لشکر عاشورا و نجف را به کام مرگ فرستاد.

به گزارش نشریه‌ی «نگین ایران»: «پس از چند ساعت، فرماندهی تازه متوجه شد که چه کرده‌اند! هر چهارگردان نیرو در محاصره‌ی کامل دشمن قرار گرفته بودند...»

ساعت ۵:۲۰ بامداد، تازه پس از آن‌که بشردوست علت عمل نکردن حاج همت را از عزیز جعفری پرسید، متوجه شد که عملیات یک روز عقب افتاده است...

وضعیت بسیار بد بود، فرماندهان به علت ناراحتی و با حالت اضطراب، طوری

در بی‌سیم صحبت می‌کردند که برای دشمن قابل کشف بود...»^{۹۷}

حالا عراقی‌ها هم می‌توانستند به راحتی از مشکل پیش آمده باخبر باشند. مکالمه‌های فرماندهان قرارگاه و فرماندهان چهارگردان، آشفته و سرشار از غم بود. احمد کاظمی در حالی که از شدت ناراحتی صدایش به سختی بیرون می‌آمد با محسن رضایی و رشید صحبت می‌کرد.^{۹۸}

ایرانی‌ها شب، حمله را آغاز می‌کردند و تا دشمن به خودش بیاید ضربه‌های محکمی به او می‌زدند اما حالا عملیاتی که ماه‌ها وقت صرف شناسایی و طراحی اش شده بود، به شکست کامل نزدیک می‌شد. تصمیم گرفتند نیروهای همت را در روشنایی روز به خط طلایه بفرستند تا خط را در هوشیاری کامل دشمن بشکنند، مأموریتی که غیرممکن به نظر می‌رسید. همت و فرماندهانی که با او کار می‌کردند کاملا به خطرناک بودن این تصمیم آگاه بودند. همت در گفتگو با محسن رضایی قدری از ناهماهنگی‌ها گله کرد اما گفت: «اگر این کار که می‌گویید تکلیف شرعی باشد شروع می‌کنیم.» محسن رضایی گفت: «آقا شروع کنید، آقا؛ چه قدر بحث می‌کنید، شروع کنید، به این بچه‌هایتان بگویید این قدر بی خود بحث نکنند.»^{۹۹} حالا همت باید فرماندهان گردان و تیپ خودش را توجیه می‌کرد؛ کار آسانی نبود و برای بسیاری از سؤال‌ها و اشکال‌ها جواب قانع‌کننده‌ای نداشت. اما محسن رضایی هم دست بردار نبود. دوباره با همت تماس گرفت و تأکید کرد که زودتر عملیات را شروع کنند و گفت: «آقای همت بروید وگرنه ما الان می‌آییم به آن جا، به آن جا می‌آییم ها!» همت گفت: «چشم.»^{۱۰۰}

معرکه‌ی مرگبار

همت نیروهایش را روانه‌ی خط طلایه کرد. عملیاتشان کاملا ناموفق و پرتلفات شد. حسین بهزاد تصاویر دردناک این روز را از یک فیلم عراقی دیده است: «تصاویر مبهمی از خاکی پوشان ایرانی که در روشنایی روز، افتان و خیزان به زحمت در آن زمین شبه باتلاقی به پیش می‌آمدند و با اصابت همزمان ده‌ها گلوله‌ی خمپاره‌ی ۱۲۰ و انفجار آن‌ها به زمین می‌غلتیدند... مشاهده‌ی آن تصاویر واقعا دیوانه‌کننده بود.»^{۱۰۱}

روشنایی روز پنجم اسفند به تاریکی شب رسید اما تلفات ادامه داشت. همت دستور داشت که خط را بشکند و به نیروهایش فشار می‌آورد و می‌پرسید: «پس چی شد؟ چرا شما خط را نمی‌شکنید؟» فرمانده گردان می‌گفت تلاش می‌کنند اما نمی‌شود. همت گفت: «اگر تو نمی‌توانی خط را بشکنی، بگو تا خودم به آن جا بیایم.» فرمانده گفت: «والله دیگر کاری از دست من بر نمی‌آید؛ اگر شما تدبیر بهتری سراغ دارید، بسم الله.»^{۱۳}

لشکر ۲۷ ذره زیر آتش دشمن آب می‌شد اما عملیات متوقف نشد و روز ۶ اسفند هم نبرد نابرابر ادامه پیدا کرد؛ بدون شکسته شدن خط و پرتلفات و خیلی تلخ. روز ۵ اسفند گردان مسلم بن عقیل منهدم شده بود، ۶ اسفند، گردان مقداد و روزهای بعد گردان‌های دیگر.

ارتش صدام کاملاً بر میدان نبرد مسلط شده بود و تلخ‌تر از همه این‌که با بلندگو برای رزمنده‌های ایرانی سخنرانی می‌کردند: «ای بسیجیان فریب خورده‌ی لشکر همت! دیگر باید به شما ثابت شده باشد که خطوط آهنین سپاه سوم عراق، عبورناپذیر است. زورتان را زدید و دیدید که توان شکست خطوط ما را ندارید. پس بهتر است با پای خودتان بیایید و به ما تسلیم بشوید. به شما قول می‌دهیم ارتش قهرمان صدام حسین با شما فریب خوردگان به نحوی انسانی و اسلامی رفتار کند.» فارسی روان صحبت می‌کردند.

فرماندهانی که با همت کار می‌کردند می‌گفتند امکان ادامه‌ی عملیات نیست. همت حرف‌هایشان را تأیید می‌کرد اما می‌گفت: «چندبار بگویم؟ از بالا به ما می‌گویند هر طور شده، شما باید در این‌جا عمل کنید.»؛ «وقتی دیدیم خود همت هم تحت فشار قرار گرفته کوتاه آمدیم.»^{۱۳}

جنگ طلائی به همین صورت، ۷ و ۸ اسفند هم ادامه پیدا کرد. چهار گردان خط‌شکن لشکرهای عاشورا و نجف هم در محور دیگر به تدریج منهدم می‌شدند.

همت بیهوش می شود

محمد ابوترابی شاهد گفتگوی همت و کاظم رستگار در آن روزها بوده و گفتگوی آن‌ها را در کتاب «مردان رستگار» این‌گونه روایت کرده است: «بیشتر حاج همت صحبت می‌کرد. بعضی جاها صدای گریه با صحبتش آمیخته می‌شد. حاج کاظم [رستگار] هم مدام می‌گفت: همین‌ه دیگه، به خدا توکل کن، اونا کی فهمیدن ما چی می‌کشیم که حالا بفهمن؟ مهم خداست... همت در حرف‌هایش روی یک موضوع خیلی تأکید می‌کرد، آن هم این‌که بالایی‌ها تصور می‌کنند کوتاهی می‌کنم و توقع دارند بعد از پنج، شش بار زدن به پل طلائی‌ه و شکست خوردن، کماکان ادامه بدهم، در حالی که شدنی نیست.»

حاج همت می‌گفت: «من باید بچه‌ها را از روی بدن شهدای شب قبل حرکت بدم. عملاً فضایی واسه تحرک و مانور باقی نمونده. از اون طرف دشمن هم دست ما رو خونده... این طرف هم پایینی‌ها فکر می‌کنن من مطالب رو به بالا منتقل نمی‌کنم و گردان گردان رو واسه یه هدف دست نیافتنی هزینه می‌کنم... دیگه خسته شدم.»^{۱۰۴}

همت فشار عجیبی را تحمل می‌کرد. ظهر ۸ اسفند از شدت فشار و چند روز بی‌خوابی و از درد پریزیدن نیروهایش به ناگاه از هوش رفت. چند ساعتی بیشتر فرصت استراحت نداشت و عصر این روز دوباره جلسه‌ای با نیروهایش داشت تا قانعشان کند به این حمله‌های بی‌سرانجام ادامه دهند. فرماندهان شرح می‌دادند که چرا نمی‌شود عملیات را ادامه داد و همت می‌گفت می‌فهمد آن‌ها چه می‌گویند اما گفت: «الان از طرف رده‌های بالا دارند به ما فشار می‌آورند... من به آن‌ها گفتم: با وضعیت موجود این کار شدنی نیست. گفتند اگر شما نمی‌توانید خط طلائی‌ه را بشکنید، این را به ما نگویند؛ بروید به خدا بگویید این خط شکسته نمی‌شود.» حسن زمانی فرمانده گردان حمزه گفت: «خودتان که شنیدید بچه‌ها، حالا که رده‌های بالا، حاج‌آقا و ما را به خدا حواله داده‌اند، ما امشب می‌رویم تا به خدا بگوییم که این خط شکسته نمی‌شود.»^{۱۰۵}

دستور بالای دستور

۸ اسفند، هاشمی رفسنجانی هم به فرارگاه فرماندهی عملیات در خوزستان بازگشت. حالا دستور به فرماندهان برای شکستن خط طلائیہ پرزورتر هم می‌شد. اما اطاعت از دستور فرماندهان مشکلی را حل نمی‌کرد. از روز ۸ اسفند نیروهای لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام به فرماندهی حسین خرازی را هم برای شکستن خط به طلائیہ آوردند. نبرد در طلائیہ با یک پیشروی محدود لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام قدری تکان خورد اما به سرعت با فشار دشمن به همان شیوه‌ی پرتلفات روزهای قبل برای ایران تبدیل شد.

رضا دستواره از فرماندهان لشکر ۲۷ صحنه‌هایی از خیبر را این‌گونه روایت کرده است: «برادر رحیم صفوی پشت بی‌سیم آمد و دستور داد که حتی با احتمال شهید شدن پانصد، ششصد نفر، امشب راه را باز کنید و کار خودتان را انجام دهید. گفتم ما از این‌که شهید بدهیم باکی نداریم... نیروها نمی‌آیند. یعنی وضعیت طوری است که نمی‌توانند بیایند. پشت بی‌سیم نمی‌توانستم وضعیت زمین را برایشان کامل توضیح بدهم و آن‌ها مدام فشار می‌آوردند... ما هم بر اساس ادای تکلیف و اطاعت از دستور، به حرکت ادامه دادیم. اما این حرکت و ادامه‌ی آن جز تلاشی شدن گردان‌ها و از بین رفتن نیروها نتیجه‌ای نداشت.»^{۱۶}

او در جایی از روایتش می‌گوید: «ایمان و توکل و باورهایی از این دست یک طرف، تدبیر و تدبیر و اندیشه و اصول هم یک طرف... در عملیات خیبر هیچ تاکتیک و اصول عملیاتی نداشتیم تا بتوانیم مقاومت کنیم.»^{۱۷}

او در روایت دردناک خود به مقاطعی از عملیات اشاره می‌کند که فضا برای جنگیدن و پیشروی به سی سانتی متر می‌رسید؛ یعنی نفر پشت سر، وقتی می‌تواند به سوی دشمن تیراندازی کند که نفر جلویی‌اش بر زمین بیفتد. او بارها تأکید می‌کند با وجود آن‌که می‌دانسته عملیات نیروهایش به نتیجه نمی‌رسد به دلیل دستور از بالا عملیات را ادامه داده و حتی وقتی در میانه‌ی عملیات به توصیه‌ی همت به فرارگاه فرماندهی رفته و دلایلش را برای هاشمی رفسنجانی و محسن

رضایی توضیح داده، هاشمی به او گفته: «حتی اگر هزار شهید هم بدهید باید راه را باز کنید. اسلام را به خفت نیندازید. بلند بشوید بروید. توکل کنید، ان شاء الله راه باز می شود.»

دستواره پس از اشاره به جمله‌ی هاشمی می‌گوید: «قضیه را با اصول عملیاتی بررسی کردیم و متوجه شدیم روی اصول عملیاتی نمی‌شود حساب کرد. از آن طرف جنگ ما جنگ عقیدتی است و ما تابع دستوریم. آقای رفسنجانی هم نماینده‌ی تام‌الاختیار حضرت امام است. اگر ایشان دستور دهد خودتان را در آتش بیندازید باید این کار را بکنیم.»^{۱۰۸}

نبرد در طلائیة ادامه پیدا کرد. پنجشنبه ۱۱ اسفند حسین خرازی فرمانده لشکر امام حسین علیه السلام هم در معرکه‌ی نبرد طلائیة به شدت مجروح شد؛ دست راستش قطع شد و پیکر نیمه‌جان و خونینش را به سختی به عقب منتقل کردند.

احساس می‌کنم قاتل هستم

همت هم کاملاً خسته شده بود و به محمد کوثری گفت: «خسته شدم، از خدا شهادتم را طلب کردم.» و به محمدرضا پروازیان هم گفته بود: «خیبر آخرین عملیات من است.»^{۱۰۹}

اما ۱۲ اسفند در پادگان دوکوهه برای نیروهایش سخنرانی کرد و با شور و حال از اهمیت عملیات گفت. نیروهای زیادی را از دست داده بودند و لشکر تا حد زیادی منهدم شده بود. همت به جزایر مجنون اشاره کرد که دست ایرانی‌ها افتاده بود و گفت جنگ آن‌ها در طلائیة در تثبیت جزایر نقش داشته و گفت: «هشتاد حلقه چاه نفت در جزایر مجنون با ظرفیت بیش از دویست میلیارد دلار ذخایر نفتی حاضر و آماده‌ی بهره‌برداری، از جمله مزایای اقتصادی مهم این عملیات به شمار می‌آید... به جرأت می‌گویم؛ تصرف همین چاه‌های نفتی می‌تواند دریافت غرامت جنگی ناشی از تمامی خسارت وارده به کشورمان در طول جنگ را، تضمین کند.» و گفت که هاشمی رفسنجانی هم در مصاحبه‌اش روی این موضوع تأکید کرده است.^{۱۱۰}

سخنرانی همت با تکبیرهای رزمندگان در حین سخنرانی شور و حال دیگری داشت.

اما راضی کردن فرماندهان گردان به این سادگی نبود؛ پس از این سخنرانی، همت جلسه‌ای با آن‌ها داشت. محمدرضا جلالی فراهانی، راوی لشکر، درباره‌ی این جلسه نوشته است که فرماندهان با توجه به از دست دادن ۸۰ درصد کادرهای گردانشان شرایط روحی و نیروی خوبی نداشتند و حالا به آن‌ها گفته می‌شد باید باز هم بجنگند. بحث زیادی داشتند و سرانجام همت گفت تصمیم آن‌ها، اعزام بخشی از نیروها برای جنگ در جزیره است. مهدی قندیل، فرمانده گردان مقداد، گفت اگر این موضوع تکلیف است «من خودم حاضرم به آن جا بروم ولی نیروهایم را نمی‌برم». سید ابراهیم کسائی، فرمانده گردان میثم، گفت: «من احساس می‌کنم الان یک قاتل هستم». حتی مجتبی احمدی، فرمانده گردان بلال، که همواره از حرف‌شنوترین‌ها بود گفت دستور را اجرا نمی‌کند.^{۱۱۱}

فردای این روز همت با حاج‌آقا پروازیان، عقیدتی لشکر، درباره‌ی مشکلات صحبت کرد. پروازیان به او گفت: «این مسئله‌ی تکلیف شرعی که مرتب از طرف فرمانده کل سپاه و قرارگاه نجف برای مسئولین لشکر گفته می‌شود، به دلیل مشکلات و موانع موجود برای من غیرقابل قبول است... تکلیف باید در حد توان باشد وگرنه ارزشی ندارد.»^{۱۱۲} همت تلاش کرد او را توجیه کند. اما حقیقتاً توجیه کار سخت بود. راوی لشکر در گزارشش از این روز نوشته بود که از آموزه‌ی قرآنی توکل به خوبی استفاده نمی‌شود؛ «به این معنی که بدون برنامه‌ریزی دقیق و عدم شناخت کافی نسبت به وضعیت منطقه، گفته می‌شد توکل کنید در حالی که توکل واقعی، باید بعد از برنامه‌ریزی و احراز آمادگی کامل انجام شود، احساس می‌شد در این عملیات، بیشتر به عناصری مثل شانس و تصادف تکیه شده است.»^{۱۱۳}

نبرد مجنون

هدف ایرانی‌ها در این عملیات رسیدن به جاده‌ی العماره بصره در آن سوی هور

بود؛ نرسیدند اما تمام توانشان را گذاشتند تا حداقل جزایر مجنون در دل هور را با تلفات بسیار زیاد حفظ کنند.

همت و فرماندهان دیگر در شرایط سختی قرار داشتند. اما ۱۴ اسفند یک پیام از تهران به آن‌ها انرژی تازه‌ای داد. از بیت امام به قرارگاه اطلاع دادند: «امام فرموده‌اند جزایر حتما باید نگه داشته شوند، هرطور که شده.» حالا همت می‌توانست نیروهایش را هم با خود همراه‌تر کند. چند روز سخت و پرتلفات دیگر بر نیروهای باقی مانده‌ی همت و بقیه‌ی فرماندهان در جزایر مجنون گذشت. ۱۶ اسفند احمد خمینی از جماران با محسن رضایی تماس گرفت تا برای امام گزارش بگیرد. محسن رضایی گفت: «از لحاظ مهمات، خیلی در مضیقه هستیم. الحمدلله وضع کلی خوب است، ولی عراق با تمام قوا حمله می‌کند.»^{۱۱۴}

وضع نیروها در جزایر اصلا خوب نبود؛ وضع نیروهای همت بدتر. کارش به قرض گرفتن نیرو از یگان‌های دیگر کشیده بود تا خطش را حفظ کند. چهارشنبه ۱۷ اسفند، غلامعلی رشید از فرماندهان ارشد سپاه به قرارگاه خبر داد: «اگر نیروهای موردنیاز همت نرسند، احتمال سقوط خط این لشکر زیاد است.»^{۱۱۵}

همین روز پیام دیگری از جماران به قرارگاه رسید که از امام نقل شده بود: «عاشورایی استقامت کنید و جزایر مجنون را به هر طریق ممکن حفظ کنید.»^{۱۱۶} همت تمام نیروها و حتی نیروهای تدارکات لشکر را به میدان نبرد آورد. قاسم سلیمانی تعریف کرده که همت خاک‌آلود و ژولیده به سنگر او آمد و از او خواست تعدادی نیرو به او بدهد. قاسم سلیمانی به یکی از نیروهایش گفت با همت بروند و یک گروهان نیرو برایش از بین نیروهایشان جدا کنند. با موتور رفتند تا از معرکه‌ی نبرد یک گروهان نیرو به بخش دیگری از معرکه ببرند.^{۱۱۷} در مسیر، گلوله‌ی خمپاره راهشان را برید و ترکشش سر همت را هدف گرفت و همت فرمانده لشکر، روی یک موتور در خط مقدم نبرد شهید شد.

خیبر در پایتخت

همت تنها فرمانده شهید خیبر نبود. چندین فرمانده دیگر از جمله حمید باکری و مرتضی یاغچیان در این عملیات شهید شدند. یک سؤال مهم این است که فرماندهان قرارگاه و هاشمی رفسنجانی چرا این همه به ادامه‌ی نبرد پرتلفات خیبر اصرار داشتند؟

حقیقت این است که جستجوهایم برای یافتن دلیلی که بتواند ذهنم را پس از خواندن این همه گزارش تلخ آرام کند، به نتیجه‌ی روشنی نرسیده است. در این عملیات دو بار پیام‌هایی از دفتر آیت‌الله خمینی به نقل از امام به قرارگاه فرماندهی مخابره شد. اوضاع واقعا خوب نبود اما وقتی پیام امام برای حفظ جزایر رسید، محسن رضایی به فرماندهان جنگ گفت از جزایر بیرون نمی‌رویم، حتی اگر سازمان سپاه از بین برود.^{۱۱۸}

به‌راستی نگاه محسن رضایی به فرمان امام چه بود که حاضر بودند فرماندهان لشکر را به معرکه‌ی نبرد مستقیم بفرستند و سازمان سپاه را از هم بپاشانند؟ آیا آن‌ها معتقد بودند که سخنان آیت‌الله خمینی از جایی فراتر از عالم واقعیت ریشه گرفته است و به عالم بالاتر دارد یا این که بر اساس گزارش‌های فرماندهان و مسئولان جنگ صادر شده است؟ یعنی فرماندهان از اهمیت حفظ جزایر به امام می‌گفتند و بعد امام برای حفظ جزایر پیام می‌داد و بعد به رزمنده‌ها و فرماندهان می‌گفتند حفظ جزایر مهم است و ببینید که امام هم بر آن تأکید کرده است؟

می‌دانیم در ارتش، پیش از آغاز عملیات خیبر، انتقادهای جدی به عملیات وجود داشت. (کتاب «تحلیلی بر عملیات خیبر» از امیر نصرت‌الله معین‌وزیری را ببینید). صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش نیز مشکلات خیبر را به پایتخت رسانده بود. روز ۸ اسفند، هاشمی در خاطراتش نوشته است: «خدمت امام رفتم. گزارشی از وضع جنگ دادم. امام نگران بودند. از طرف آقای صیاد گزارش ناراحت‌کننده‌ای دریافت کرده بودند. با توضیحات من تخفیفی حاصل شد. برای امام اهداف مهم عملیات را توضیح دادم. ایشان هم نظرشان این بود که قطع

جاده‌ی بصره بغداد، ضربه‌ی غیرقابل جبرانی به بعث عراق وارد می‌کند. به ایشان گفتم: من از رهگذر این اهداف به ختم جنگ می‌اندیشم. ایشان لبخندی زدند و جواب ندادند.^{۱۱۹}

می‌بینیم که امام با گزارش صیاد نگران می‌شود و با توضیح هاشمی رفسنجانی از نگرانی‌اش کم می‌شود. در میانه‌ی عملیات نیز امام از جبهه‌ی نبرد گزارش می‌گرفت و به نظر می‌رسد دستورهایش بر اساس همین گزارش‌ها بوده است. عملیات خیبر ایده‌ی محسن رضایی برای رهایی جنگ از بن‌بست بود و نیروهای علی هاشمی برای شناسایی هور ماه‌ها زحمت کشیده بودند و به نظر می‌رسد اصرار محسن رضایی و فرماندهان قرارگاه برای شکستن خط طلائیة برای نجات عملیات بود. اما وقتی فرماندهان مستقیم نبرد، با یقین می‌دانستند شکستن این خط غیرممکن است، اصرار بر این دستورها چه منطقی داشت؟ شاید آقای رضایی توضیحاتی داشته باشد که بتواند ماجرا را شفاف کند.

وقتی با تلفات وحشتناک مشخص شد خط طلائیة شکسته نمی‌شود، اصرار و دستور بعدی حفظ جزایر بود، این بار با تلفات زیاد جزایر تا حد زیادی حفظ شد. در مدتی که جنگ در جزایر ادامه داشت، ایران روی هفت میلیارد بشکه‌ی نفت جزایر مجنون مانور می‌داد و حتی همت هم برای رزمنده‌ها از این موضوع سخن می‌گفت. جدای از این که آیا رسیدن به جزایر با این تلفات یک موفقیت محسوب می‌شود یا نه، به تدریج در اصل مسئله نیز تشکیک شد. بر اساس خاطرات ۱۶ اسفند هاشمی، محلاتی و حسن روحانی به او خبر دادند که وزارت نفت می‌گوید جزایر مجنون، هفت میلیارد بشکه نفت ندارد و آماری که در روزهای گذشته داده‌اند درست نیست.^{۱۲۰}

مجنون هرچه قدر نفت داشت اما مهم‌تر جوان‌هایی بودند که در عملیات پریر می‌شدند و وضع جنگ خوب نبود. هاشمی در خوزستان از نزدیک دریافت «پیشرفت جنگ خیلی مشکل شده است.»^{۱۲۱}

۱۷ اسفند هاشمی و سران قوا میهمان احمد خمینی بودند؛ «امام هم در جلسه

شرکت کردند. بیشتر صحبت‌ها درباره‌ی جنگ بود و امام از نامه‌ی آقای منتظری، که وضع جنگ را بد ترسیم کرده بودند، گله داشتند. قرار شد من به ایشان تذکر دهم.^{۱۳۲}

آخرین برگ از خاطرات هاشمی رفسنجانی در این سال با این جمله‌ها به پایان می‌رسد: «مشخص است که عراقی‌ها برای جلوگیری از موفقیت عملیات خیبر، هر آن‌چه در توان دارند به کار می‌برند. اطلاعاتی می‌گویند که مشاوران خارجی به آن‌ها گفته‌اند که اگر ایران به اهداف این عملیات برسد، به معنای پیروزی مطلق در این جنگ است.»^{۱۳۳}

جمله‌هایی که به نظر می‌رسد شاید برای توجیه فرماندهان برای اصرار بر عملیات و دستور برای مأموریت‌های سخت و غیرممکن باشد.

ایران یک سال بعد یک عملیات پرتلفات و سخت را در دل هور تجربه کرد؛ عملیات بدر. با شکست بدر، ایران تا پایان جنگ عملیات بزرگی در این منطقه انجام نداد و تیر ماه ۱۳۶۷، عراق در یک حمله‌ی پر قدرت و سریع جزایر مجنون را پس گرفت.

نکته‌ی آخر این‌که در شرایطی که مسئولان عالی به دلایلی دستور به جنگ و مقاومت می‌دهند و فرماندهان خط مقدم نبرد این دستورها را نتیجه‌بخش نمی‌دانند و می‌بینند چگونه نیروهایشان نفر به نفر پریر می‌شوند، آیا باید بر اساس واقعیت‌هایی که آنان از میدان نبرد تشخیص می‌دهند، تصمیم گرفت یا بر اساس آن‌چه مسئولان به عنوان واقعیت نبرد تشخیص می‌دهند؟

شکست تلخ بدر^{۱۲۴}

نشانه‌هایی که جدی گرفته نشد

تاریخ انتشار: ۲۷ اسفند ۱۳۹۹

عملیات خیبر در اسفند ۶۲ مسائل زیادی ایجاد کرده بود و آن‌گونه که هاشمی رفسنجانی روایت کرده است: «تمایل بود که بعضی‌ها را اعدام کنند، در جنگ خیبر بنا بود، درخواست بود بعضی‌ها را اعدام کنند، آن روز که الحاق از جزیره و بیرون جزیره نشد و یک گردان ما به کلی نابود شد. از جزیره آمده بودند بیرون، از این طرف لشکرهایی که باید بروند و الحاق کنند، نکردند.» هاشمی می‌گوید نظر خیلی از بزرگان هم این بود که فرمانده‌ای را اعدام کنند؛ «من این جور حاضر نبودم، من می‌گفتم شما ببینید بالاخره جنگ است... اگر خیانت کرده باشند، بحث دیگری است.»^{۱۲۵}

ماجرای این قرار است که اسفند ۶۲ بنا بود در شب دوم عملیات خیبر چهار گردان از نیروهای مهدی باکری و احمد کاظمی از محور هور و نیروهای همت از مسیر طلائیه حمله کنند و در نقطه‌ای به هم برسند. حمله یک شب عقب افتاد اما به محور باکری و کاظمی درست اطلاع داده نشد. آن‌ها همان شب حمله کردند؛ در حالی که خبری از نیروهای همت نبود. این اشتباه

و اتفاق وحشتناک چهارگردان خط‌شکن از بهترین نیروهای لشکر عاشورا و نجف را به کام مرگ فرستاد. مهدی باکری و احمد کاظمی به واسطه‌ی این اشتباه لحظات بسیار سختی را گذراندند و شاهد پریپردن نیروهایشان در این چهارگردان بودند. ضعف‌های عملیات خیبر و اصرار هاشمی رفسنجانی و محسن رضایی برای تداوم عملیات بسیاری از فرماندهان را با تردیدهایی همراه کرده بود. رضا دستواره، از فرماندهان لشکر ۲۷، درباره‌ی این عملیات می‌گفت: «ایمان و توکل و باورهایی از این دست یک طرف، تدبیر و تدبیر و اندیشه و اصول هم یک طرف... در عملیات خیبر هیچ تاکتیک و اصول عملیاتی نداشتیم تا بتوانیم مقاومت کنیم.»^{۱۳۶}

نتایج خیبر یک جریان انتقادی در درون سپاه نیز شکل داده بود که سرانجام خوبی پیدا نکرد اما به هر حال فرماندهی سپاه در شرایط سختی قرار گرفته بود و هاشمی رفسنجانی که پیش از خیبر در جایگاه فرماندهی قرار گرفته بود قدری به سمت طرح‌های پیشنهادی صیاد شیرازی گرایش پیدا کرده بود. اما چه اتفاقی می‌افتد که طرح‌های پیشنهادی صیاد شیرازی یک به یک کنار گذاشته می‌شود و بار دیگر طرح محسن رضایی و سپاه برای عملیات بزرگ سال ۶۳ به کرسی می‌نشیند؟ مطالعه‌ی این روند بخش‌های مهمی از تعاملات فرماندهان ارتش و سپاه در جنگ را آشکار می‌کند.

همراهی‌ها و جدایی‌ها با صیاد

فرماندهان سپاه و ارتش همواره با اختلاف نظرهای جدی همراه بودند؛ اختلاف نظرهایی که در سال ۶۳ نیز ادامه داشت و رسیدگی به این اختلافات وقت زیادی از مسئولان کشور می‌گرفت. به عنوان نمونه در همان ابتدای سال ۶۳ در خاطرات ۱۸ فروردین ۶۳ هاشمی رفسنجانی می‌خوانیم: «عصر رئیس‌جمهور به منزل آمدند و راجع به اختلافات ارتش و سپاه، در حقیقت اختلافات سرهنگ صیاد شیرازی و محسن رضایی، بحث طولانی کردیم؛ کمی پیش رفت ولی نتیجه‌ی کامل نداشت.»^{۱۳۷}

اما در روزهای بعد، وقتی هاشمی رفسنجانی به سمت طرح عملیاتی صیاد شیرازی گرایش پیدا کرد، محسن رضایی هم با این طرح رویکردی همدلانه در پیش گرفت. حتی وقتی بخشی از فرماندهان سپاه با طرح صیاد شیرازی مخالفت می‌کردند، محسن رضایی موضع دیگری داشت. امیر عبدالحسین مفید در یادداشت‌های زمان جنگ به جلسه‌ای اشاره کرده است که در آن برخی فرماندهان ارتش و سپاه با طرح صیاد شیرازی مخالفت می‌کردند اما در آن جلسه «محسن رضایی می‌گوید من با برادر صیاد شیرازی همگام و هماهنگ هستم». نکته‌ی جالب این‌جاست در همان جلسه غلامعلی رشید که حلقه‌ی اول فرماندهی سپاه در جنگ است می‌گوید: «جناب (صیاد) شیرازی جو خفقان به وجود آورده‌اند و در مقابل حرف ستادش عصبانی می‌شود.» و صیاد شیرازی می‌گوید: «نمی‌فهمم که رشید از طرف همه صحبت می‌کند یا از طرف خودش.»^{۱۳۸}

آیا همراهی محسن رضایی با صیاد شیرازی یک هماهنگی ظاهری است یا از روی اعتقاد عملیاتی؟ کتاب سردار علایی، که خود از فرماندهان ارشد جنگ و عملیات بدر هم بوده است، دو نکته را برای ما تشریح می‌کند که نشان می‌دهد این هماهنگی از روی اعتقاد به طرح صیاد نیست. علایی در کتابش نوشته است که از همان ابتدای سال ۶۳ نظر محسن رضایی انجام دوباره‌ی یک عملیات در منطقه‌ی هور بود؛ جایی که عملیات خیبر هم انجام شده بود.^{۱۳۹} نکته‌ی دیگری که علایی آشکار می‌کند این است که در برابر طرح صیاد شیرازی، محسن رضایی «از ابتدا با این طرح مخالف بود ولی تا این تاریخ (۳ مرداد ۶۳)، مخالفت خود را اظهار نکرده بود تا اختلالی در طرح ارتش به وجود نیاید.»^{۱۴۰}

در خاطرات هاشمی رفسنجانی هم همراهی اولیه محسن رضایی روایت شده است و وقتی محسن رضایی مخالفتش را آشکار کرد، هاشمی متعجب شد. طرح تهیه‌شده علاوه بر امضای صیاد شیرازی، امضای محسن رضایی را هم پای خودش داشت و هاشمی در خاطرات ۵ مرداد می‌نویسد که برایش عجیب بود که محسن رضایی و موسوی قویدل «که خودشان طرح را تهیه و امضا کرده بودند، به

شدت با طرح مخالفت کردند و تقریباً هیچ‌کس موافق صحبت نکرد. هاشمی در خاطرات همین روز نوشته است: «یکی از فرماندهان سپاه به طور خصوصی گفت که چون فرماندهان اصلی سپاه مخالفند، نمی‌گذارند موافقان سپاهی در جلسات نظر خودشان را بدهند. حتی افسران ارتش را منع می‌کنند.»^{۱۳۱} طرح پیشنهادی ارتش، طرحی برای اجرا در منطقه‌ای در حاشیه‌ی اروندرود در جنوب خوزستان بود و هاشمی رفسنجانی وقتی در جلسه‌ی ۸ مرداد با آقایان خامنه‌ای، صیاد شیرازی و محسن رضایی متوجه شد محسن رضایی به طور کلی مخالف عملیات در جنوب است و از اول هم مخالف بوده، حساسی به هم ریخت و می‌گوید در جلسه به محسن رضایی اعتراض شد «که چرا چند ماه وقت مملکت و این همه نیرو را تلف کرده و با صراحت برخورد نکرده‌اند؛ جواب درستی نداشت.»

در ادامه‌ی جلسه آقای خامنه‌ای پیشنهاد کرد فرماندهی عملیات در جنوب به صیاد شیرازی واگذار شود که به عملیات در جنوب اعتقاد دارد. هاشمی نوشته است: «من هم پذیرفتم و قرار شد با امام در میان بگذاریم. محسن رضایی ناراحت و جلسه ختم شد.»^{۱۳۲} سردار علایی این‌گونه روایت کرده است که چند روز پس از این جلسه، در ۱۲ مرداد، محسن رضایی نامه‌ای به امام نوشته است و با توضیح وضعیت جبهه‌ها از فشار برای اجرای طرح عملیاتی والفجر ۷ که همان طرح پیشنهادی صیاد شیرازی بود گله کرده است و «اعلام کرد اگر به ما مهلت بدهید دوساله جنگ را با پیروزی تمام می‌کنیم.»^{۱۳۳}

این روند تا جایی پیش می‌رود که طرح صیاد شیرازی با مخالفت فرماندهانی از ارتش و سپاه غیرعملی تشخیص داده و کنار گذاشته می‌شود و طرح عملیاتی سپاه برای عملیات بزرگ این سال تصویب می‌شود. طرح سپاه اجرای عملیاتی دیگر در هورالهوریزه بود، در جبهه‌ی جنوب، جایی که سال قبل عملیات خیبر نیز در آن انجام شده بود. این طرح نیز با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو بود و بسیاری از فرماندهان نشانه‌های شکست را پیش از عملیات می‌دیدند اما برخلاف طرح صیاد شیرازی کنار گذاشته نشد و به شکستی تلخ تبدیل شد اما چگونه این اتفاق رقم خورد؟

نشانه‌های شکست

از شهریورماه عملیات دوباره در هورالهوریزه در دستور کار قرار گرفت اما فرماندهانی که تجربه‌ی خیبر را در هور داشتند می‌دانستند عملیات بزرگ در هور به امکاناتی وسیع و آمادگی‌های فراوانی نیاز دارد که احتمالاً فراهم نخواهد شد. در مهر ۶۳ غلامعلی رشید در نامه‌ای به احمد غلامپور، از فرماندهان عملیاتی، نوشت که به نظر می‌رسد دستور خواهد رسید که عملیات بدر بدون فراهم شدن امکانات برآوردشده انجام شود. مشکلات را توضیح داده بود و نوشته بود: «من از این‌که مجبور شویم عملیات را با ده‌ها نقص و عیب و اشکال و کمبود آغاز کنیم می‌ترسم.» احمد غلامپور هم در جواب نوشته بود: «نوشته‌های مزبور را به شدت تأیید می‌کنم و از ترس آینده‌ی جنگ به خدا پناه می‌برم.»^{۱۳۴}

پیش‌بینی آن‌ها درست بود و امکانات هم فراهم نشد اما محسن رضایی از فرماندهان می‌خواست از زاویه‌ی دیگری به ماجرا نگاه کنند. پنج ماه پس از این نامه محسن رضایی در جمع فرماندهان گفت: «از تجهیزاتی که ممکن است تا شروع عملیات آماده نشود چشم‌پوشند و با توکل بر خدا وارد کارزار عملیات شوند.» رضایی ادامه داد: «دنیای فانی روی زشت و بی‌وفایش را خیلی صریح و وقیحانه به ما نشان داد و برخلاف آن‌چه فکر می‌کردیم که امکانات به دست ما خواهد رسید و پنج ماه صبر کردیم، اما الحمدلله امکانات نرسید.» گویا فرمانده سپاه خوشنود بود که بدون امکانات به پیروزی خواهد رسید و فقط نگران بود با رسیدن امکانات اصول انقلاب منحرف شود: «خدا می‌داند اگر موشکی می‌آمد و اثری در عملیات آینده می‌داشت، بعدها چطور انقلاب منحرف می‌شد.»^{۱۳۵}

موضوع تنها نرسیدن امکانات نبود. در عملیات خیبر ارتش عراق هیچ حساسیتی به هور نداشت و احتمال عملیات از هور را نمی‌داد اما خیبر به آن سرنوشت دچار شد؛ حالا که هم به هور حساسیت داشت و هم نیروهای فراوانی در آن مستقر کرده بود، عملیات بدر چه سرنوشتی پیدا می‌کرد؟ شواهد فراوانی از تردید در جمع فرماندهان در اختیار داریم.

سرهنگ یعقوب حسینی در کتابش پیرامون عملیات بدر، یک سند بسیار مهم از زمان واقعه منتشر کرده است. در این سند که گزارش ستاد قرارگاه کربلا است، پیش از عملیات برخی تاکتیک‌های مورد نظر برای عملیات نقد شده است و پرسیده شده «آیا نبرد به یک مقابله‌ی نظامی می‌رود یا خودکشی؟» یازده بند از نشانه‌هایی که عدم موفقیت را نشان می‌دهد برشمرده بودند و نوشته بودند: «اگر در این نبرد یکی از مسائل یادشده در بالا واقعیت پیدا کند، ضربه و صدمه‌ی دردناکی به نیروهای ما وارد خواهد شد.»^{۱۳۶}

مخالفت صیاد

امیر تراب‌ذاکری، از فرماندهان ارتش، می‌گوید: «صیاد صددرصد با عملیات بدر مخالف بود، اما نمی‌گفت. چون نمی‌خواست اتحاد مقدس به هم بخورد. می‌گفت شاید شد، گرچه عقلش می‌گفت این کار ممکن نیست. چون من را خیلی جاها فرستاد بدون این‌که به کسی بگوید. مثلاً به من گفت ذاکری برو و از قول خودت، سهرابی (رئیس وقت ستاد مشترک ارتش) را توجیه کن. به او بگو که تورئیس ستاد امامی، پس به امام بگو که این کار شکست می‌خورد. من نقشه‌های بزرگ رنگی درست کرده بودم و زبان چربی هم داشتم، توضیحاتم سه ساعتی طول می‌کشید. توضیح می‌دادم که این عملیات شکست می‌خورد. اما سهرابی جرأت نکرد که به امام بگوید و نگفت. چند روز گذشت و خبری نشد. صیاد به من گفت برو و آقای رفسنجانی را در مجلس توجیه کن. بگو من به عنوان یک عنصر اطلاعاتی منطقه‌ی جنوب می‌گویم که این عملیات شکست می‌خورد، تجدید نظر کن. در منطقه‌ی هور دشمن کم بود اما زمینی وجود نداشت که ما به دشمن برسیم، همه‌اش آب بود. به مجلس رفتم. شانس بد من، روزی که به مجلس رسیدم که دفتر و نقشه‌هایم را پهن کنم و توضیح دهم، یک اکیپ خبرنگار خارجی آمده بودند و آقای رفسنجانی مصاحبه داشت. به من گفت که به جای خودش با آقای محمد یزدی صحبت کنم. در آن زمان قائم‌مقام مجلس بود. به آقای یزدی موضوع را گفتم، گفت این جا

نمی‌شود حرف زد. به خانه‌اش رفتیم و چهار ساعتی برایش توضیح دادم. آخر سر از من پرسید که حالا چه می‌خواهی؟ گفتم می‌خواهم بروی و به آقای رفسنجانی بگویی که این عملیات را متوقف کند. گفت من جرأت نمی‌کنم این حرف را بزنم. من حتی نمی‌گویم تو آمدی و چه گفته‌ای. دست از پا درازتر برگشتم و به صیاد گفتم چه شده است.»^{۱۳۷} او ادامه‌ی تلاش‌هایش را نیز روایت کرده است که به نتیجه نرسیده است.

تردید در فرماندهان عملیاتی

تعدادی از فرماندهان مهم عملیاتی سپاه نیز به‌طور جدی در موفقیت عملیات تردید داشتند که به شواهدی از آن اشاره می‌کنم. سردار علایی در کتابش تصریح می‌کند، اکثر فرماندهان قرارگاه و یگان‌های سپاه در موفقیت عملیات تردید جدی داشتند؛ «معتقد بودند اجرای آن با اصول نظامی سازگار نیست.» او نوشته است فرماندهان آبدیده همچون احمد کاظمی و مهدی باکری معتقد بودند نمی‌توان در هور عملیات انجام داد و «دشمن با انواع آتش می‌تواند عقبه‌ی نیروهای خودی را ببندد.»

بررسی روزشمار جنگ سپاه نشان می‌دهد در ماه‌های منتهی به عملیات، محسن رضایی تلاش بسیاری برای رفع تردیدها انجام داده است اما این تلاش اغلب به سخنرانی‌های حماسی و معنوی اختصاص داشت تا توجیه نظامی و منطقی عملیات. محور سخنان محسن رضایی اشاره به مفاهیم معنوی مانند توکل و صبر و جنگ عاشورایی بود و همچنین نقل سخنان و دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی برای فرماندهان. محسن رضایی می‌دانست فرماندهان سپاه تا چه حد به سخنان امام حساس هستند. ۲۳ بهمن به تعدادی از فرماندهان گفت: «یکی از برادرها می‌گفت امام فرموده‌اند که به بچه‌ها بگویید این قدر طول ندهند و نگذارند دشمن به شما هجوم بیاورد، شما هجوم را شروع کنید... ما در طول جنگ سراغ نداریم که امام یک بار در رابطه با تعجیل صحبت کنند... این بی‌انصافی است که

بگوییم مثلا امام اطلاع ندارند که چقدر به ما امکانات داده شده است.»^{۱۳۸}

فردای این روز همه‌ی فرماندهان قرارگاه‌ها و یگان‌های عملیاتی در قرارگاه فرمانده کل سپاه جمع شدند و ابتدا پیام امام برای سالگرد پیروزی انقلاب را با هم گوش دادند و بعد از آن محسن رضایی سخنرانی کرد. در پیام آیت‌الله خمینی آمده بود که امروز اسلام در مقابل تمامی کفر ایستاده است و با کوچک‌ترین درنگ چنان ضربه‌ای خواهیم خورد که جبرانش به این زودی‌ها میسر نمی‌شود. بعد هم محسن رضایی از جنگ عاشورایی سخن گفت؛ «وی با همانندسازی جبهه‌ی خودی به صحنه‌ی عاشورا از فرماندهان خواست تا عاشقانه، امیدوارانه و با توکل بر خدا مأموریت واگذارشده را پیگیری کنند.» او به فرماندهان گفت: «همه‌ی شما می‌دانید که از سه ماه پیش به این طرف مطالبی برایتان طرح کردیم و چه در جلسات فرماندهان و چه در جلسات لشکرها گفتیم که رمز عملیات آینده ذکر، صبر و توکل است. در اغلب لشکرهایی هم که رفتیم و برای آن‌ها صحبت کردم، نه صحبت از مانور شد، نه از راهبرد و نه از امکانات سخنی به میان آمد. فقط صحبت این سه کلمه شد: (صبر، ذکر و توکل).»^{۱۳۹}

تمام این سخنان که در روزهای بعدی نیز مشابهنش تکرار شد، نمی‌توانست پایان بخش تردیدها باشد. اسفندماه فرارسید و هنوز تردیدها پابرجا بود. گزارش راوی دفتر سیاسی می‌گوید احمد کاظمی به شدت مخالف عملیات است و نظرش را هم مکتوب برای محسن رضایی نوشته است و مشکلات را توضیح داده است و می‌گوید: «مهدی باکری، حسین خرازی و علی زاهدی هم موافق عملیات در هور نیستند.»^{۱۴۰}

علایی نوشته است برای رفع تردیدها فرماندهان را حدود دو هفته پیش از عملیات پیش امام بردند و حرف‌های روحیه‌بخش آیت‌الله خمینی را شنیدند اما «اگرچه از نظر روحی بسیار مؤثر بود ولی ابهامات فرماندهان در مورد وضعیت دشوار و بغرنج عملیات را برطرف نکرد.»^{۱۴۱}

به هر حال قدرت سخنان امام در ۶ اسفند زیاد بود و فرماندهان را در شرایط سختی قرار می‌داد. چند روز مانده به عملیات، صیاد شیرازی می‌گفت با این‌که

دیدار امام روی فرماندهان تأثیر گذاشته است اما «همچنان نگران هستند و با حجب و حیایی که دارند نمی‌خواهند کوچک‌ترین کوتاهی کنند.» صیاد یکی از فرماندهان را مثال زد که معلوم بود نگران است و ابهام دارد اما می‌گوید: «ملاقات با امام به ما قوت بخشیده است.»^{۱۴۲}

در آستانه‌ی عملیات

به هر حال تصمیم برای اجرای عملیات گرفته شده بود. در آستانه‌ی عملیات یک نگرانی مهم دیگر احتمال لو رفتن عملیات بود. گزارش حسین اردستانی، از روایان دفتر سیاسی سپاه در ۱۶ اسفند، چهار روز قبل از آغاز عملیات، نگرانی تعدادی از فرماندهان را از این موضوع روایت کرده است. اردستانی که همراه تعدادی از فرماندهان از خطوط نیروهای عملیات بازدید کرده است، پس از توضیح شواهد نتیجه‌گیری کرده است: «به نظر می‌رسد دشمن متوجه محور حمله شده باشد. نظر باکری هم همین بود.» در همین روز «روزشمار جنگ» سپاه یک خبر مهم دیگر را این‌گونه بازتاب داده است: «رادیو بغداد به نقل از سازمان مجاهدین خلق (منافقین) اعلام کرده است ایران در آستانه‌ی یک عملیات بزرگ از طلائی‌ه تا بستان است که محور اصلی آن جزایر مجنون می‌باشد.»^{۱۴۳} که اشاره به محدوده‌ی در نظر گرفته شده برای عملیات بدر بود.

ستاد قرارگاه کربلا

محمد درودیان، راوی دفتر سیاسی سپاه، روز ۲۰ اسفند که شامگاهش عملیات برگزار می‌شد نکات جالبی از حال و هوای فرماندهان در این روز نوشته است؛ از جمله این‌که حسن روحانی از قول فرمانده نیروی هوایی می‌گفت که خلبان‌ها گفته‌اند در آسمان بغداد پدافند هوایی عراق بیش از ۱۰۰ موشک به سوی هواپیماهای ایرانی شلیک کرده است اما «ما آیه‌ی «وجعلنا» می‌خواندیم و به ما برخورد نمی‌کرد.» درودیان همچنین نوشته است که ساعت ۱۵:۴۰ محمدزاده، از فرماندهان ارشد

سپاه، پیشنهاد کرد «که برای ابری شدن آسمان و مصون ماندن نیروهای خودی از دید عراقی‌ها حاضران در قرارگاه نذر کنند. محسن رضایی به شوخی گفت شما خودت نذر کن که یک ماه روزه بگیری.» محمدزاده گفت اتفاقاً او و شمخانی همین نذر را کرده‌اند.

درودیان از ساعت ۱۶:۳۰ چنین روایت کرده که محسن رضایی که روزه بود در گوشه‌ای از سوله‌ی فرماندهی نشسته بود و محمدزاده در گوشه‌ای دیگر قرآن می‌خواند. درودیان: «من هم در حال ثبت لحظات هستم که با عنایت الهی تاریخ‌ساز باشد و سرنوشت امتی و به عبارتی سرنوشت جهان اسلام را مشخص کند.» زمان به ساعت آغاز عملیات نزدیک می‌شد و درودیان نوشته است که ساعت ۲۱:۱۰ محسن رضایی به رسول‌زاده گفت: «با بیت امام تماس بگیرید و بگویید امام دعا کنند تا دشمن رزمندگان ما را نبیند و آن‌ها بتوانند خط را بشکنند. این درخواست به صورت رمز ارسال شد.»^{۱۴۴}

شکست در آغاز راه

با آغاز عملیات برخی محورها پیشروی موفقی داشتند و برخی دیگر خیلی زود گرفتار شدند و تلفات سنگینی دادند. لشکر ۳۱ عاشورا به فرماندهی مهدی باکری که در عملیات خیبر در سال قبل با اشتباه در اطلاع‌رسانی تلفات سنگین و تلخی را تجربه کرده بود، این بار نیز در همان ابتدا حادثه‌ای تکان‌دهنده و فاجعه‌بار را تجربه کرد. صبح ۲۰ اسفند نیروهای گردان حضرت ابوالفضل از این لشکر برای اعزام به منطقه‌ی نبرد به محلی رفتند تا با هلی‌کوپتر اعزام شوند. در آن جا به آن‌ها آموزش دادند که چطور سوار هلی‌کوپتر شوند اما هرچه منتظر ماندند خبری از هلی‌کوپتر نشد. شب شد هلی‌کوپترها نیامدند. شب را تا صبح در شرایط سخت به انتظار ماندند، اما باز هم هلی‌کوپتری نرسید. کمی قبل از طلوع آفتاب گفتند هلی‌کوپترها نمی‌آیند و باید به محل تجمع قبلی برگردند. خسته، تکیده و کلافه سوار بر هشت اتوبوس بازگشتند. وقتی رسیدند آن قدر خسته بودند که حتی اغلب سلاح‌هایشان

را نیز از خود جدا نکرده، به خواب رفتند. فرمانده‌شان می‌گوید: «هنوز چند دقیقه نگذشته بود که من صدای هواپیما شنیدم، از چادر بیرون آمدم و دیدم چهار فروند جنگنده‌ی عراقی در حال نزدیک شدن به مقر هستند. به سرعت برگشتم و فریاد زدم.» هرچه فریاد می‌زد که توجه نیروها را به حمله‌ی جنگنده‌ها جلب کند سودی نداشت؛ «صدای من به همه‌ی چادرها نمی‌رسید، ضمن آن‌که برادران به دلیل بیداری در شب پیش و خستگی زیاد در خواب بودند. بدین ترتیب به جز چند نفر، دیگران بیدار نشدند.» خون به پا شد. جنگنده‌های دشمن از فاصله‌ی نزدیک چادرها را زیر آتش گرفتند. از آن نیروها یک گروهان باقی ماند که آن‌ها هم اغلب چند شب بعد شهید شدند. یکی از فرماندهان می‌گفت دشمن هدف گردان و موقعیت و ترکیبش را می‌دانست.^{۱۴۵} این اتفاق، تلخی سنگینی را برای فرماندهان لشکر، به‌ویژه مهدی باکری، رقم زد. اتفاقی که در روزهای بعد به نوعی دیگر تکرار شد.

روز ۲۲ اسفند، آتش بار شدید دشمن تلفات سنگینی از نیروهای خودی گرفت؛ به طوری که عصر ۲۲ اسفند حسین خرازی، فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین، به فرماندهان قرارگاه خبر داد: «ما چهار گردان نیرو داشتیم ولی آتش انبوه توپخانه و بمباران دشمن تلفات زیادی به سازمان گردان‌های لشکر ما وارد کرد و در حال حاضر فقط یک گردان و دو گروهان نیرو داریم و نمی‌توانیم برای عملیات امشب آماده شویم.»^{۱۴۶}

محسن رضایی از حساسیت فرماندهان درباره‌ی فرمان امام آگاه بود و در چند ماه منتهی به عملیات در تحلیل‌هایش بسیار از نظرات امام برای فرماندهان گفته بود. در ۲۳ اسفند پیامی دیگر از آیت‌الله خمینی به قرارگاه فرماندهان رسید. گزارش «روزشمار جنگ» سپاه می‌گوید این پیام پس از فشار نیروهای عراق و در جریان قرار گرفتن امام صادر شد. «امروز روز واقعی جنگ بین اسلام و کفر است. با تمام توان بایستید و به هیچ عنوان سستی در خود راه ندهید. ما تا آخرین قطره‌ی خون می‌ایستیم، شما هم بایستید.»

حسین خرازی، در جواب این پیام اعلام کرد: «والله، برادران ما تا این ساعت مقاومت کردند، همگی شهید یا مجروح شدند یا به هور ریختند، لذا در خط نیرویی نداریم.» محسن رضایی با حسین خرازی تماس گرفت و به او گفت اگر پیام شما همان است که به قرارگاه نجف ارسال کرده‌اید، به هیچ وجه قابل قبول نیست. شما باید همه‌ی مواضع یا بخشی از آن را پس بگیرید و حفظ کنید. خرازی گفت: «با کمال شرمندگی به درگاه خدا، همان است که گفتم.» محسن رضایی دوباره خواسته‌ی قبلی خود را تکرار کرد و گفت این قابل قبول نیست، شما باید کاری کنید و خرازی دوباره از نبود نیرو گفت: «من خودم هستم و چند نفر دیگر؛ هر امری دارید بفرمایید می‌پذیرم.» خرازی هم در نهایت دستور امام را برای نیروهایش ابلاغ کرد و آماده‌ی عملیات شد.

ادامه‌ی این عملیات نیز سخت و تلخ بود. مهدی باکری، فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا، در جمع رزمنده‌هایش در خط مقدم به محاصره افتاده بود و هرچه اصرار می‌کردند حاضر به بازگشت نبود و از تأکیدهای اصلی‌اش حرف امام بود و می‌گفت امام گفته «مقاومت کنید، من عقب نمی‌روم.»^{۱۴۷} و در نهایت در حالی که تن مجروحش را با قایق به عقب برمی‌گرداندند، قایق هدف آتش دشمن شد و مهدی نیز مانند برادرش به مفقودان پرشمار بدر و خیبر پیوست.

در نهایت با دستور عقب‌نشینی، عقب‌نشینی بسیار آشفته و تلخی رقم خورد. امیر عبدالحسین مفید نیز در یادداشت‌های آن روزها به شدت از نحوه‌ی عقب‌نشینی در این عملیات انتقاد کرده و نوشته است: «ای کاش دیشب می‌توانستیم لغت عقب‌نشینی را، که یک عملیات نظامی و تاکتیک بسیار مشکل است، به صیاد و رضایی می‌فهمانندیم.»^{۱۴۸}

آخرین تلفات در روند آشفته‌ی عقب‌نشینی به ایران تحمیل شد؛ به طوری که پس از عقب‌نشینی در جمع فرماندهان، برخی فرماندهانی که نیروهایشان را از دست داده بودند، حالت جنون داشتند. احمد غلامپور، فرمانده وقت قرارگاه کربلا: «فرماندهان در قرارگاه جمع بودند. فشار روحیشان قابل توصیف نیست. برادری از

فرماندهان تا حد جنون ناراحت شده بود و به محض رسیدن صیاد شیرازی با او درگیر شد و داد و بی داد راه انداخت. چنین حالت عجیب و غریبی تا آن زمان ندیده بودیم. چنین آشفتگی‌ها و درهم‌ریختگی‌هایی اصلاً سابقه نداشت. کسی رغبت نداشت صحبت کرده و یا حتی به دیگری نگاه کند.»^{۱۴۹}

تنها چیزی که می‌توانست فرماندهان و رزمندگان ایرانی را از اغمای شکست بیرون بیاورد پیام امام خمینی بود. پیام امام را برای رزمنده‌ها خواندند: «به فرماندهان ارتش و سپاه بگویید - چون گزارش دادند بعضی‌ها ناراحت هستند - می‌خواستم بگویم هیچ جای نگرانی نیست. البته من برای شهدا و شما دعا می‌کنم ولی باید همه‌ی ما بدانیم که ما تابع اراده‌ی خداوند هستیم. ما از ائمه که بالاتر نیستیم. آن‌ها هم در ظاهر بعضی وقت‌ها موفق نبودند. هم پیغمبر ﷺ هم امیرالمومنین علیه السلام هم امام حسن علیه السلام هم امام حسین علیه السلام. ما که نسبت به مقام این‌ها چیزی نیستیم. عمده مشیت خداوند است که هر چه او بخواهد همان خوب است و چون غسل شیرین و باید با آغوش باز پذیرای آن چه او می‌خواهد باشیم و از هیچ چیز نگران نباشید. محکم باشید و از هم‌اکنون در فکر عملیات بعد. و مطمئن باشید که پیروزید. امروز هم پیروزید. اگر کار برای خدا باشد، که شکست ندارد.»^{۱۵۰}

سردار غلامپور: «با خواندن هر جمله از پیام مقدار زیادی از یأس و ناامیدی افراد برطرف می‌شد. پیام که تا انتها خوانده شد، ناامیدی‌ها و افسردگی‌های همه از بین رفت. همه‌ی افراد متحول شدند و روحیه‌ی عجیبی گرفتند. گویی در آن پیام اشعه‌ی حیات‌بخشی وجود داشت که نور امیدواری و تلاش بر جان می‌تاباند. لبخندها بر لب‌ها نشست. چهره‌ها باز شد و صحبت‌ها شروع شد. وضع نیم‌ساعت قبل از بین رفته و گویی بارانی از صفا و طراوت کویر وجودها را از خستگی و دلمردگی شست‌وشو داده بود.»^{۱۵۱}

صیاد شیرازی نیز با اشاره به پیام امام گفته است: «من هم روحیه‌ی محکمی گرفتم. گفتم اولاً باید همه‌ی یگان‌ها ظرف سه روز خودشان را بازسازی کنند که می‌خواهیم مأموریت بعدی را ابلاغ کنیم. یگان‌هایی هم به اسم یگان شهادت

درست کردیم، گفتیم داوطلب می‌خواهیم. از آن‌ها که می‌خواهند جلو دار و پیشتاز و خط‌شکن باشند. گفتیم حسینیه را تاریخش می‌کنیم آن‌ها که می‌خواهند بروند. تعداد زیادی ماندند و ثبت نام کردند. سه روز بعد که از لشکرها بازدید کردم، آثار معجزه‌ی پیام امام را دیدم. آن لشکر از هم‌پاشیده‌ی قبلی همه منظم، سلاح گرفته بودند.»^{۱۵۲}

عملیات پرحاشیه‌ی کربلای ۴

بیانیه‌ی شگفت‌انگیز مرکز اسناد سپاه درباره‌ی این عملیات

تاریخ انتشار: ۵ دی ۱۳۹۷

در روزهای گذشته مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه، یادداشت عجیبی درباره‌ی ابهامات عملیات کربلای ۴ منتشر کرده که مرا به شدت درباره‌ی روند جدید این مرکز و اعتبار ده‌هاساله‌ی آن نگران کرده است.

هوشیاری دشمن

در این یادداشت با اشاره به هوشیاری دشمن در زمان انجام این عملیات، آمده است: «اجرای عملیات کربلای ۴ در مرحله‌ی اول با توجه به موانع موجود در همان ساعت‌های اولیه متوقف شد.»

اگر دوستان به کتاب‌های منتشرشده در مرکز خودشان نیز رجوع می‌کردند، چنین ادعایی را مطرح نمی‌کردند. دکتر اردستانی، رئیس پیشین مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، در کتاب «تنبیه متجاوز» جزئیات نبرد سخت کربلای ۴ در شبانه‌روز اول را توضیح داده و این‌که عملیات پس از حدود ۲۶ ساعت در ساعت ۲۳:۴۵ شب (چهارم دی) متوقف شده است. حتی در مقاله‌ی منتشرشده در سایت

مرکز نیز مدت عملیات از سوم تا پنجم دی ۱۳۶۵ ذکر شده است.

عملیات کربلای ۴ محوری مهم داشت که از آن به عنوان ابتکار ویژه‌ی عملیات نام برده می‌شد. در این ابتکار ویژه نیروهای عملیات باید در بخشی از رودخانه‌ی اروند از طول رودخانه عبور می‌کردند و موفقیت عملیات کاملاً به موفقیت این ابتکار ویژه بستگی داشت. بر اساس منابع منتشرشده در مرکز اسناد سپاه و کتاب‌های دیگر، قبل از آن که رمز عملیات خوانده شود، بر اساس اتفاقاتی که رخ داد، فرماندهان مطمئن شدند عملیات لو رفته است.

در کتاب «تنبیه متجاوز» توضیح داده شده که چگونه با وجود شواهد بسیار از هوشیاری دشمن، عملیات انجام شده؛ «طی چند روزی که به زمان عملیات باقی مانده بود، بمباران و آتش توپخانه‌ی عراق روز به روز افزایش می‌یافت... پس از تاریخ شدن هوا در روز سوم، (زمان آغاز عملیات) عراقی‌ها به ریختن فلر به وسیله‌ی هواپیما و شلیک منور دست زدند. از ساعت ۱۹ تا ۲۱ بیش از پنج مورد گزارش در مورد اقدامات دشمن به قرارگاه مرکزی رسید.» غواص‌ها قبل از آغاز عملیات باید از رودخانه عبور می‌کردند و از ساعت ۲۱ به آب زدند. اردستانی نوشته است: «از ساعت ۲۱ غواص‌ها به درون رودخانه رها شدند، اما پس از حدود نیم ساعت، در ساعت ۲۱:۳۵ برادر عزیز جعفری اطلاع داد دشمن با تیربار نیروها را زیر آتش گرفته است. این تحرک دشمن نیز مانند شب‌های گذشته عادی فرض شد، لذا دستور داده شد همه در ساعت ۲۲:۳۰ پای کار باشند. اما ساعت ۲۱:۳۸ دقیقه، لشکر ۱۴ امام حسین علیه السلام خبر داد که دشمن روی خط، منور زیادی انداخته و داخل رودخانه نیز با تیربار به نیروها حمله کرده است. تمام این اقدامات دشمن داخل تنگه متمرکز شده بود. همان جایی که می‌بایستی تاکتیک ویژه‌ی عملیات انجام می‌گرفت.

در ساعت ۲۲، فرمانده قرارگاه قدس اعلام کرد که لشکر ۳۱ عاشورا متوقف شده است و امکان استفاده از لشکر ۴۱ ثارالله علیه السلام نیز وجود ندارد، و تیربار دشمن در خط و روی آب نیروها را هدف قرار داده است. در محور قرارگاه قدس لشکرهای ۱۴ امام حسین علیه السلام، ۲۱ امام رضا علیه السلام و ۳۱ عاشورا در ساعات نخست حمله و قبل از درگیری،

تلفات زیادی متحمل شدند. با این همه، فرمانده سپاه ابراز می‌داشت شرایط حاد نیست.»^{۱۵۳}

مهم‌تر از همه این‌که بر اساس توضیح اردستانی: «حدود ساعت ۲۲:۰۸ با خبرهای گوناگونی که رسید، فرماندهی پی برد که دشمن تک را کشف کرده است. اما اوضاع به سختی قابل اداره و بازگشت به شرایط قبل از حمله بود. و از سوی دیگر، هنوز تا اندازه‌ای امیدواری وجود داشت. از این رو، در ساعت ۲۲:۳۰ سوم دی‌ماه ۱۳۶۵ رمز عملیات قرائت شد و یگان‌ها در تمام محورها عملیات را آغاز کردند.» اردستانی جزئیات سخت ادامه‌ی عملیات را تا ساعت ۲۳:۴۵ چهارم دی توضیح داده است.^{۱۵۴}

آمار شهدا

در بیانیه می‌خوانیم: «برخلاف تبلیغات برخی رسانه‌های خارجی آمار شهدای عملیات کربلای ۴ به استناد اسناد موجود، کمتر از ۱۰۰۰ نفر است.» اگر ادعای بیانیه نویسان را قبول کنیم، آیا همین هزار شهید در عملیاتی که در ساعت‌های اولیه متوقف شده ناچیز است؟ جالب این‌جاست که در کارنامه‌های عملیاتی که همین مرکز برای عملیات‌های مختلف از جمله کربلای ۴ منتشر کرده به آمار تلفات خودی اشاره نشده اما به آمار تلفات دشمن اشاره شده است؛ «تلفات دشمن: حدود ۸۰۰۰ کشته و ۶۰ اسیر.» یعنی در عرض چند ساعت ادعایی و در یک عملیات لورفته، ما کمتر از هزار شهید داده‌ایم و دشمنی که کاملاً هوشیار و آماده بوده است، هشت هزار کشته!

اما آمار تلفات چه قدر بوده؟ در منابعی که توسط همین مرکز منتشر شده آمارهای متفاوتی وجود دارد. مرحوم اردستانی در «تنبیه متجاوز» نوشته است: «در این عملیات، ۹۸۵ تن از نیروهای خودی شهید و ۸۰۷۱ تن مجروح شدند.» اما دکتر علایی در کتاب «روند جنگ ایران و عراق» از انتشارات همین مرکز می‌نویسد: «در این عملیات حدود ۱۰۰۰ نفر از رزمندگان ایرانی شهید شدند و نزدیک به ۲۰۰۰ نفر از

آنان نیز مفقود شدند. حدود ۱۱,۰۰۰ نفر از ایشان نیز مجروح شدند.^{۱۵۵}

ماهیت عملیات به‌گونه‌ای بوده که به تعبیر هاشمی رفسنجانی، فرمانده عالی جنگ در زمان عملیات، اکثر مفقودین را باید شهید به حساب آورد. یعنی با آماره‌ی سردار علایی داده تعداد شهدا با حساب کردن شهدای مفقود و همچنین مجروحینی که شهید می‌شوند بسیار بیشتر از هزار نفر است. علاوه بر این هاشمی رفسنجانی در یادداشت روزانه‌ی دهم دی ۶۵ که در زمان واقعه ثبت شده می‌نویسد: «آقای شمخانی اطلاعات لازم را در خصوص نتایج عملیات شکست خورده‌ی کربلای ۴ داد. خیلی بدتر از آن‌چه تا به حال گفته بودند. نزدیک به ۱۰۰۰ شهید و ۳۹۰۰ مفقودالایتر داشتیم که اکثر آن‌ها را باید شهید حساب کرد و حدود ۱۱,۰۰۰ مجروح.»^{۱۵۶}

اگر دوستان آمار دقیق را دارند خوب است در کتاب‌ها و مقالات منتشره‌ی خودشان آماره‌ی یک دست ارائه دهند. بگذریم از آمارها و اطلاعات متفاوت دیگر در این بیانیه و منابع دیگر مرکز. به‌عنوان نمونه در بیانیه آمده است ۴۰گردان وارد عملیات کربلای ۴ شد اما در کتاب‌های مرکز آمار متفاوت است و دکتر علایی نوشته حدود ۶۰گردان وارد عملیات شدند. چرا مراکزمانند مرکز اسناد سپاه و بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس و پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس با وجود بودجه و امکاناتی که در اختیار دارند هنوز در ارائه‌ی اطلاعات دقیق درباره‌ی آمار عملیات و حتی اعلام زمان شروع و پایان عملیات‌ها تا این حد شبهه‌برانگیز عمل می‌کنند؟

غافلگیری عجیب

در یادداشت آمده است: «اساساً غافلگیری کامل در هیچ عملیاتی امکان‌پذیر نبود... به جز دو سه عملیات، همه‌ی عملیات‌های دوران دفاع مقدس بدون غافلگیری انجام شدند؛ از جمله عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس، با وجود هوشیاری دشمن، با موفقیت اجرا گردید.»

دوستان برای آن‌که جواب یک شبهه را درباره‌ی یک عملیات بدهند، با طرح

مسائلی، شبهه‌های بسیاری در مورد کلیت جنگ ایجاد کرده‌اند. به‌راستی اگر امکان غافلگیر کردن دشمن وجود نداشت با چه ملاکی پس از فتح خرمشهر شش سال به دنبال تنبیه متجاوز بودیم و با چه استدلالی در عملیات‌ها با علم به هوشیاری دشمن، نیروها را روانه‌ی میدان نبرد می‌کردیم؟ وقتی می‌نویسید غافلگیری دشمن امکان‌پذیر نبود مخاطب از خود می‌پرسد پس با چه شیوه‌ای در برخی عملیات‌ها غافلگیری دشمن امکان‌پذیر شده است؟ با استدلال شما آیا می‌توان ادعای عراقی‌ها را پذیرفت که در عملیات والفجر ۸ به دلیل همکاری آمریکا با ایران و ندادن اطلاعات به عراق، ایران توانست ارتش بعث را غافلگیر کرده و فو را فتح کند؟ لطفاً به تبعات آن چه می‌نویسید بیشتر دقت کنید. نمی‌توان در جایی امکان غافلگیری دشمن را زیر سؤال برد و در جایی دیگر توضیح داد که در عملیات والفجر ۸ با تاکتیک‌های ویژه‌ی حفاظتی دشمن کاملاً غافلگیر شده است.

کاش به بحث‌های عملیات کربلای ۴ که در کتاب‌های خودتان منتشر شده رجوع می‌کردید تا می‌دیدید در همین عملیات محسن رضایی و سایر فرماندهان تا چه حد روی غافلگیری دشمن در طراحی عملیات حساب می‌کنند و موفقیت عملیات کاملاً به غافلگیری دشمن در برابر ابتکار ویژه‌ی عملیات وابسته بوده است. آیا وضعیت هوشیاری دشمن در برابر ما در ده‌ها عملیات مانند ثامن الائمه علیه السلام، طریق القدس، بیت المقدس، خیبر، بدر، والفجر ۸، کربلای ۱، والفجر ۱ و... مانند آن چه بود که در کربلای ۴ رخ داد؟ کافی است به آثار مرکز خودتان مراجعه کنید تا دریابید بسیاری از محققین و فرماندهان، طرح‌های غافلگیرکننده و غافلگیری دشمن را از دلایل مهم پیروزی‌ها معرفی می‌کنند، آن‌گاه ادعا نمی‌کردید که تمام عملیات‌ها به جز دو، سه مورد بدون غافلگیری انجام شده است.

عملیات لورفته

لحن یادداشت به‌گونه‌ای است که لو رفتن عملیات‌ها یک موضوع عادی جلوه داده شده و نوشته‌اند: «با وجود توان بالای ارتش عراق در استراق سمع و امکان

بهره‌گیری از اطلاعات ماهواره‌های جاسوسی، امکان نداشت که تعداد زیادی یگان جابه‌جا شوند ولی دشمن هوشیار نشود.» نمی‌توان از سویی لو رفتن عملیات‌ها را موضوعی عادی جلوه داد و از سوی دیگر برخی سرداران سپاه بگویند نهضت آزادی عملیات کربلای ۴ را لو داده است.

این روزها ۳۲ سال از عملیات می‌گذرد و مخاطب امروز با منابع بسیاری سر و کار دارد که در آن‌ها جزئیات فراوانی از تشخیص لو رفتن عملیات کربلای ۴ پیش از آغاز عملیات وجود دارد. برای نمونه در کتاب «لشکر خوبان» مهدی قلی رضایی از نیروهای اطلاعات-عملیات لشکر ۳۱ عاشورا تصریح کرده که پیش از عملیات مطمئن شده است «که نه فقط وقوع عملیات از آن نقطه بلکه حتی زمان و ساعت شروع آن نیز لو رفته... ما به دشمنی حمله خواهیم کرد که همه چیز را برای متوقف کردن ما آماده کرده است.»^{۱۵۷} یا در کتاب «بلدچی» درباره‌ی شرایط قبل از آغاز عملیات می‌خوانیم: «آتش بارهای عراق وجب‌به‌وجوب خط را می‌کوبیدند. یک لحظه هم آرام نمی‌ماندند... منور پشت منور توی آسمان روشن می‌شد. با زبان بی‌زبانی اعلام می‌کردند که ما منتظران هستیم... از این‌که دشمن فهمیده بود ما می‌خواهیم عملیات کنیم حسابی ترسیده بودم. سبک سنگین که می‌کردم می‌دیدم چه قدر بی‌احتیاطی کرده‌اند. روزی صد نفر از دکل بالا و پایین می‌رفتند. روزی چند صد خودرو وارد منطقه می‌شد...»^{۱۵۸} از این نمونه‌ها در خاطرات فراوان است. در کنار این‌ها وقتی در کتاب مرکز اسناد نیز تصریح می‌شود که قبل از اعلام رمز عملیات، فرماندهی دریافته بود که حمله‌ی اصلی که ابتکار ویژه‌ی عملیات و سرنوشت عملیات به موفقیت آن وابسته بود، کشف شده است، آیا می‌توان با چند جمله و استدلال ضعیف به ابهامات پاسخ داد؟

لو رفتن عملیات کربلای ۴ یکی از موضوعات مهم و قابل بررسی در جنگ است. محمد درودیان که در قرارگاه فرماندهی عملیات کربلای ۴ و ۵ به عنوان راوی دفتر سیاسی سپاه کنار محسن رضایی بوده، می‌گوید پس از آن‌که خبرهای اولیه‌ی عملیات رسید، رضایی گفت: «عملیات از رده‌ی به‌کلی سری لو رفته است.» چه

کسانی به اطلاعات رده‌ی «به کلی سری» دست داشته‌اند. آقای درودیان در این باره می‌نویسد: «فارغ از این‌که تاکنون هیچ‌گونه سندی دال بر جمع‌آوری اطلاعات از جبهه و تحویل آن به آمریکا یا عراق توسط نهضت آزادی، از سوی دستگاه‌های اطلاعاتی منتشر نشده است، این گزاره با لورفتن عملیات از رده‌ی به کلی سری در تناقض است، مگر آن‌که گفته شود که نهضت آزادی در رده‌ی به کلی سری سیاسی- نظامی کشور در زمان جنگ، نفوذ داشته است که این موضوع با توجه به توان نفوذ اطلاعاتی نهضت آزادی، واقعی بنظر نمی‌رسد، مگر خلاف آن ثابت شود.»

سؤال این‌جاست که اگر ادعای لورفتن عملیات در رده‌ی به کلی سری درست است چرا به جای بحث و بررسی پیرامون چنین مسئله‌ی مهمی، با چند جمله مسئله کاملاً عادی جلوه داده می‌شود؟ خوب است آقای رضایی درباره‌ی این روایت توضیح دهد و بهتر است ابهامات فراوان پیرامون این عملیات در گفتگوهای مفصل، رودررو و صریح بحث شود که بسیار تأثیرگذارتر از بیانی‌های این‌چنینی است.

از مرکز اسناد و تحقیقات سپاه انتظار می‌رود با سند و دقیق سخن بگویند. در شرایط جدید که مخاطبان به راحتی به روایت‌های گوناگون دسترسی پیدا می‌کنند، نمی‌توان با یادداشت‌های بیانی‌گونه‌ی دهه‌ی شصتی مسائل را حل کرد. برای مرکز اسناد سپاه خوب نیست که بدون ارائه‌ی سندی بنویسد: «آمار شهدای عملیات کربلای ۴ به استناد اسناد موجود، کمتر از هزار نفر است.» و بعد در آثار خود مرکز آمارها متفاوت باشد. اگر اسنادی هست آن را منتشر کنید تا معلوم شود از ۴۱،۰۰۰ شهید سال ۱۳۶۵ چه تعداد در عملیات کربلای ۴ و کربلای ۵ شهید شده‌اند؟ دنیای ایران با رسانه‌های جدید تغییر کرده و کسانی که هنوز در دنیای قدیمی هستند نمی‌توانند پاسخ سؤالات امروز را بدهند. پاسخ‌های قدیمی به پرسش‌های جدید بیش از آن‌که کار را درست کند ویران‌کننده است.

ابهام در آمار شهدا

۴۱ هزار شهید سال ۶۵ در کجا شهید شده‌اند؟

تاریخ انتشار: ۱۲ دی ۱۳۹۷

نوروز تلخ

عید نوروز ۱۳۶۶ در دل جنگی خونین از راه رسید. این هفتمین نوروزی بود که ایران درگیر جنگ بود. نوروز، جشن سنتی ایرانی‌هاست اما سال ۱۳۶۶ عراقی‌ها هم آن را جشن گرفته بودند. مسئولان و فرماندهان ایرانی از ابتدای سال ۶۵ تبلیغ زیادی درباره‌ی تعیین سرنوشت جنگ در این سال انجام داده بودند. حالا با پایان یافتن سال ۶۵، بعثی‌ها در عراق ناکامی ایران را جشن گرفته بودند. صدام پیام داده بود: «ای شرافتمندان امت عرب در هر کجا که هستید، امروز ۲۲ مارس ۱۹۸۷ را جشن می‌گیریم.» در اطلاعیه‌ی ارتش بعث از ناکامی سال سرنوشت ایرانی‌ها گفته شده بود و این‌که تلاش آن‌ها «با فاجعه‌ای برای این دارودسته که کوشیدند به شهر بصره، شهر شهرها، نزدیک شوند به سر آمد. دشمن نه تنها به بصره نرسید و به آن نزدیک نشد بلکه در بین خود و بصره دژهایی از اراده و عزم دلیرمردان و آتش‌های آنان یافت.» در شهرهای مختلف عراق جشن برپا بود. دیکتاتور عراق بی‌شرمانه جشن گرفته بود و برایش مهم نبود که در این سال چه قدر از مردمش در جنگ

کشته شدند و چه تعداد زندگی در کشورش از هم پاشیده بود. جلال طالبانی، رهبر اتحادیه‌ی میهنی کردستان عراق، که آن سال‌ها با ایرانی‌ها علیه صدام همراه بود به فرماندهان ایرانی گزارش‌هایی از جشن‌ها داد، از برنامه‌های شاد رادیو و رقص و آواز و پایکوبی در شهرها گفت و این‌که «در بین تظاهرکنندگان در نجف تعدادی آخوند بود. در بغداد نیز تعدادی آخوند در مقابل تریبون صف کشیده بودند و زنان بی‌حجاب در مقابل آن‌ها به رقص و پایکوبی مشغول بودند.» طالبانی گفت که برنامه‌های رادیو تلویزیون ایران نیز در عراق دیده و شنیده می‌شود که «با پخش دیدار آقای خامنه‌ای از مشهد و یا دیدار از مجروحین، کل اخبار خود را در ده دقیقه خلاصه کرد.»^{۱۵۹}

این سوی مرز، ایرانی‌ها وضع خوبی نداشتند. آمار رسمی بنیاد شهید جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که سال ۱۳۶۵، ایران ۴۱،۰۵۰ شهید داشته است. این یعنی به تنهایی در این سال حدود ۹۰۰۰ نفر بیشتر از مجموع شهدای دو سال قبل از آن، ۶۳ و ۶۴، شهید داشته‌ایم. سال ۱۳۶۳، ۱۵،۰۶۶ شهید و سال ۱۳۶۴، ۱۶،۷۹۹ شهید.^{۱۶۰} آمار کل شهدای این سال در منابع سپاه و سایت مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس نیز با اندکی تغییر تأیید شده است. سؤال مهم این بود که جمعیت تکان‌دهنده‌ی شهدای این سال در چه عملیات‌هایی شهید شده بودند؟

آمارهای گذشته

هفته‌ی گذشته با نگارش مقاله‌ی «عملیات پرحاشیه‌ی کربلای ۴» به دنبال جواب سؤال‌هایی بودم که با عملیات تویتری فرمانده سپاه در سال‌های جنگ، برخی از آن‌ها دیده نشد. من در آن مقاله با اشاره به آمارهای متناقض خواسته بودم که تکلیف ۴۱،۰۵۰ شهید سال ۶۵ مشخص شود. آیا می‌توان به صرف این‌که فرمانده سپاه در زمان جنگ، بدون ارائه‌ی سند بگوید آمار شهدای کربلای ۴ و ۵ فلان عدد بوده و اسامیشان هم در سپاه و بنیاد شهید هست، چشم بر تناقض‌های منابع خودشان و شواهد فراوان دیگر بست و گفت خیالمان راحت شد؟

تلاش بسیار تلخی بود؛ یافتن این که این ۴۱,۰۵۰ نفر در کجا و به چه شکلی شهید شده‌اند. ابتدا به جمع‌بندی آمار ارائه شده در کتاب «تنبیه متجاوز» اشاره می‌کنم؛ کتاب منتشر شده در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه که با دیباچه‌ی فرمانده سپاه در سال‌های جنگ و به نوعی زیر نظر او منتشر شده و نویسنده‌اش مرحوم دکتر اردستانی است که سال‌ها ریاست مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه را به عهده داشته است.

عملیات‌های سال ۱۳۶۵ مشخص است. همواره بیشترین شهدای هر سال مربوط به عملیات‌های بزرگ آن سال است و بقیه‌ی درگیری‌ها و عملیات‌های کوچک و متوسط، شهدای زیادی ندارند. با این حال بر اساس منابع مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه، آمار شهدای این عملیات‌های کوچک و بزرگ را بررسی کردم:

- عملیات کربلای ۱، آزادی مهران: ۷۰ شهید
- عملیات کربلای ۳، حمله به اسکله‌های البکر و الامیه: ۷۵ شهید
- کربلای ۴، عملیات لورفته و شکست خورده: ۹۸۵ شهید
- کربلای ۵: ۷۶۵۱ شهید
- مرحله‌ی اصلی حمله به شهرها (بمباران و موشکباران) در سال ۶۵ از ۱۹ دی تا ۳ بهمن و همزمان با عملیات کربلای ۵ بود که آمارش در این کتاب، ۱۹۱۸ شهید است.

آماری که چند روز پیش فرمانده سپاه در سال‌های جنگ، در تلویزیون ارائه داد با آمار کتاب «تنبیه متجاوز» درباره‌ی عملیات کربلای ۴ یکسان است اما آماری که درباره‌ی عملیات کربلای ۵ داد بسیار کمتر از این رقم بود. با این وجود، طبق این کتاب، جمع حدودی رقم شهدا در عملیات‌ها و اتفاقات مهم سال ۱۳۶۵، عدد ۱۰,۶۹۹ شهید است. بین این تعداد و رقم ۴۱,۰۵۰ شهید این سال یک خلاء ۳۰,۰۰۰

نفری وجود دارد! تلاش من برای پرکردن این خلاء بزرگ آماری به سختی پیش رفت و سعی کردم آمارهای احتمالی دیگر را برای افزودن به این آمار بررسی کنم. کتاب «تنبیه متجاوز» مفقودان عملیات کربلای ۵ را ۳۵۲۹ نفر اعلام کرده است. دیروز توانستم از مدیران سایت شهدای ارتش آمار دقیق تمام شهدای ارتش (به تفکیک نژاجا، نهاجا، نداجا، پدافند و آجا) در سال ۱۳۶۵ را بگیرم؛ آمار دقیق و واضحی بود که تعداد دقیق شهدا از میان نیروهای مختلف ارتش از رسمی و وظیفه را مشخص کرده بود و عدد ۵۸۷۳ شهید را برای کل سال ۱۳۶۵ نشان می‌داد. اگر تمام مفقودان را شهید حساب کنیم و به همراه آمار کل شهدای ارتش در سال ۶۵، به عدد اول اضافه کنیم به رقم ۲۰,۱۰۱ می‌رسیم. هنوز تکلیف ۲۰,۰۰۰ نفر از شهدای این سال مشخص نشده است.

برخی عملیات‌های کوچک و متوسط و یا برون مرزی در این سال انجام شده و همچنین ارتش عراق در ابتدای سال عملیات‌هایی که به «دفاع متحرک» مشهور شد انجام داد. همچنین شهدایی هستند که در مناطق غیر جنگی شهید شده‌اند. تلفات این‌گونه وقایع چندان زیاد نیست، هر چند کسر کوچکی از این خلاء آماری را پر خواهد کرد. به عنوان نمونه در عملیات‌های برون مرزی قرارگاه رمضان به دلیل استفاده از نیروهای عراقی، شهدای ایران تعداد بسیار کمی را تشکیل می‌دهد؛ مثلاً در کتاب «تنبیه متجاوز» برای عملیات مهم فتح ۱، تلفاتی در حد ۲ مجروح برای ایران ثبت شده است.

یکی از سنگین‌ترین حمله‌های عراق در دفاع متحرک، حمله به مهران بود که بر اساس کتاب «تنبیه متجاوز» در این حمله ۷۰ نفر از سپاه و ۹ نفر از ارتش شهید شدند. مقطع اصلی جنگ شهرها در این سال نیز همزمان با عملیات کربلای ۵ است و آمار مقاطع دیگر عدد بزرگی نیست. اگر برای این وقایع و همچنین ادامه‌ی عملیات والفجر ۸ که به ابتدای سال ۶۵ هم کشیده شد، به صورت کاملاً مبالغه‌آمیز رقم ۵۰۰۰ یا حتی ۱۰,۰۰۰ شهید را در نظر بگیریم هنوز تکلیف ۱۰ تا ۱۵ هزار شهید مشخص نیست. بدون آن‌که قضاوتی در این باره داشته باشیم، آمار رسمی بنیاد شهید و ستاد

کل نیروهای مسلح می‌تواند تکلیف را مشخص کند. معمولاً آمار اصلی شهدا در هر سال به عملیات‌های بزرگ آن سال مربوط است؛ بر همین اساس به نظر می‌رسد این شهدا را باید در بازه‌ی شروع عملیات کربلای ۴ (سوم دی ماه ۱۳۶۵) تا نیمه‌ی اسفند ۱۳۶۵ در قالب عملیات کربلای ۵ و عملیات تکمیلی کربلای ۵ جستجو کرد و این سؤال پیش می‌آید که آیا آمار که از عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ داده شده، دقیق است؟ بنیاد شهید جمهوری اسلامی با دقت بالایی می‌تواند تعداد شهدا را بر اساس تاریخ و محل شهادت اعلام کند. اگر بنیاد شهید آمار شهدای این بازه را اعلام کند می‌توان رقم شهدای ایران برای عملیات کربلای ۴ و ۵ و عملیات تکمیلی کربلای ۵ را مشخص کرد. بنیاد شهید جمهوری اسلامی و ستاد کل نیروهای مسلح در حالی که سه دهه از پایان جنگ می‌گذرد موظف به ارائه‌ی آمار دقیق هستند و امید که همه با این مطالبه: «آمار دقیق شهدای سال ۶۵ را به تفکیک عملیات اعلام کنید» بتوانیم از این ابهام‌های آماری جلوگیری کنیم.

به‌راستی در برابر شهدای ۴۱،۰۰۰ نفری سال ۱۳۶۵ و چند برابر این رقم مجروح و اسیر، نتیجه‌ی جنگ در سال ۶۵ چه بود؟ ایران تمام سال ۶۵ را برای عملیات سرنوشت‌ساز تبلیغ کرده بود اما نتیجه‌ی کربلای ۵ با وجود برخی موفقیت‌ها، عملیاتی نبود که بتوان آن را به‌عنوان عملیات سرنوشت‌ساز معرفی کرد. بر اساس گزارش روزشمار مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، چهارم اسفند ۱۳۶۵ فرمانده کل سپاه در نامه‌ای از هاشمی رفسنجانی، فرمانده عالی جنگ، خواست: «از تبلیغ در مورد عملیات سرنوشت‌ساز و این‌که عملیات بعدی در آینده‌ی نزدیک انجام خواهد شد، خودداری شود.» و در ادامه‌ی نامه بر «تبلیغ محدود بودن عملیات کربلای ۵ تأکید شده.»^{۱۶۱}

تغییر روایت‌ها

به تدریج که از واقعه فاصله می‌گیریم، روایت‌ها ناخودآگاه و خودآگاه با تغییراتی گفته می‌شوند. این روزها یکی از مهم‌ترین مسئله‌هایی که فرماندهان سپاه

به عنوان دستاورد کربلای ۵ مطرح می‌کنند، تصویب قطعنامه‌ی ۵۹۸ در سازمان ملل است. درباره‌ی تأثیر عملیات کربلای ۵ در تصویب قطعنامه‌ی ۵۹۸ تردیدهایی وجود دارد اما نکته‌ی مهم‌تر این‌جاست که قطعنامه‌ی ۵۹۸ در زمان تصویبش با انتقاد شدید ایران همراه شد. موضع رسمی ایران درباره‌ی قطعنامه‌ی ۵۹۸، ۲۰ مرداد ۱۳۶۶ در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل اعلام شد که قطعنامه‌ی ۵۹۸؛ «توسط ایالات متحده به منظور دخالت آشکار در خلیج فارس و منطقه تنظیم شده... که در جهت حمایت از عراق و حامیان این کشور در جنگ می‌باشد... قطعنامه‌ی ۵۹۸ بدون مشورت با جمهوری اسلامی تنظیم شده است. به صورتی که اغلب پیشنهادات عراق در قطعنامه منعکس شده است.»^{۱۶۳}

در فضای رسانه‌ای نیز ایران انتقادهای شدیدی از قطعنامه‌ی ۵۹۸ انجام داد و به روایت محمدجواد لاریجانی (معاون وقت وزارت خارجه و مسئول پیگیری قطعنامه)، ولایتی (وزیر خارجه) قطعنامه‌ی ۵۹۸ را قرارداد ترکمنچای و عنصر حرامزاده می‌دانست که به محض پذیرش امامزاده شد! و می‌گفت تا من وزیر خارجه ام اجازه نمی‌دهم که این قطعنامه قبول شود. با این حال دکتر ولایتی نیز این روزها قطعنامه‌ی ۵۹۸ را از دستاوردهای دیپلماسی وزارت خارجه‌ی ایران می‌داند.

حال چگونه تصویب قطعنامه‌ای را که در زمان صدور این‌گونه به آن نگاه می‌کردیم به عنوان دستاورد بزرگ کربلای ۵ معرفی می‌کنیم؟ قطعنامه‌ای که تیر ۶۷ و یک سال پس از تصویب آن (در تیر ۶۶) در شرایط سخت و از روی ناچاری از سوی ایران پذیرفته شد و رهبر انقلاب پذیرش آن را سرکشیدن جام زهر نامید. اگر قطعنامه‌ی ۵۹۸ قطعنامه‌ای بود که خواسته‌های ما را تأمین می‌کرد چرا یک سال پس از تصویب آن، همچنان از پذیرشش خودداری کردیم و جنگ را به جبهه‌ی غرب و شمال غرب منتقل کردیم؟ بر اساس آمار بنیاد شهید در سال‌های ۱۳۶۶، ۲۱،۰۹۱ شهید و ۱۳۶۷، ۲۱،۲۳۰ شهید داده‌ایم.^{۱۶۴} شاید اگر قطعنامه‌ی ۵۹۸ در زمان صدورش پذیرفته می‌شد امروز بخش زیادی از این ۴۲،۰۰۰ نفری که در

سال‌های ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷ شهید شدند در میان ما بودند.

نکته‌ی آخر

به نظر می‌رسد زمان سخنرانی‌های یک‌طرفه به پایان رسیده و این روزها تمامی مسئولان زیر ذره‌بین افکار عمومی قرار دارند. مردم به واسطه‌ی رسانه‌های جدید قدرت و ابزار جدیدی برای اظهارنظر پیدا کرده و از آن استفاده می‌کنند و مسئولان باید از این موضوع آگاه شوند.

از سوی دیگر ما به شدت نیازمند نقد گذشته برای جلوگیری از تکرار اشتباهات هستیم؛ هر چند نقد وقایعی که بهترین عزیزانمان را در آن از دست داده‌ایم سخت و تلخ است اما لازم است با چشمان اشک‌بار به این نقد تن دهیم. شاید به دلیل دلبستگی شدید فرماندهان و مورخان نظامی، آن‌ها گزینه‌ی مناسبی برای این نقادی نباشند. آقای محمد درودیان که از تحلیلگران برجسته‌ی سپاه در مسائل جنگ است با شهادتی مثال‌زدنی این موضوع را این‌گونه توضیح داده است: «من خودم واقعا هیچ زمان نمی‌توانم تعلقاتم را کنار بگذارم. یعنی اصلا برایم امکان‌پذیر نیست مثل یک منتقد بی‌رحم کالبد جنگ را وسط بگذارم و قطعه‌قطعه کنم... فرماندهان جنگ هم به همین ترتیب هستند. فرماندهان جنگ همه‌ی هویتشان به همان جنگ است. لذا اگر بخواهند چیزی را بیان کنند یا نقد کنند به این معنی است که اول باید خودشان را نقد کنند. انسان به دشواری می‌تواند خودش را نقد کند و از آن عبور کند. شاید این عبارت درست باشد که می‌گویند فرماندهان همیشه در کمند و اسیر آن تجربه‌ی نظامی هستند. به همین دلیل در آینده این خطر وجود دارد که اشتباهاتشان را تکرار کنند و خودشان را اصلاح نکنند.»^{۱۶۴}

چالش فرماندهی

فصل ۴

نقد فرماندهی عالی جنگ و اختلافات ارتش و سپاه

هاشمی رفسنجانی می‌گفت: «وقتی که بنی‌صدر رفت، ارتش و سپاه، برادرانه می‌جنگیدند. چون شهید صیاد، از نوع سپاهی‌ها بود. این دو نیرو، با هم خوب همکاری می‌کردند. اما بعد از آن، بحث میراث مطرح شد و این‌که بالاخره کی برنده‌ی جنگ است؟ ارتش هم از سپاه نگران بود و می‌ترسید که سپاهی‌ها، آن‌ها را ببلعند و کارشان تمام شود.»^{۱۶۵}

اختلاف ارتش و سپاه پس از آزادی خرمشهر هر روز پررنگ‌تر می‌شد. مسئولان جنگ، این اختلافات را از مشکلات اصلی جنگ و از دلایل اصلی ناکامی‌ها می‌دیدند و از سوی دیگر برخی فرماندهان نظامی مانند امیر مفید معتقد است: «مشکل اصلی در ناتوانی فرماندهی کل قواست که قادر به یک پارچه کردن نظرات دوگانه نیست.» و هاشمی و همکارانش در فرماندهی کل نمی‌توانند مسائل تخصصی نظامی را که توسط دو فرمانده ارائه می‌شود، تحلیل و بهترین گزینه را انتخاب کنند.^{۱۶۶}

در یادداشت‌های این فصل به ریشه‌ی اختلافات ارتش و سپاه در مراحل جنگ پرداخته‌ام و همچنین موضوعاتی مانند استعفا و رفتن صیاد شیرازی از نیروی زمینی ارتش و همچنین نقد شیوه‌ی فرماندهی هاشمی رفسنجانی در مدیریت اختلافات ارتش و سپاه در جنگ.

آغاز یک چالش

بحث عملیاتی محسن رضایی و صیاد شیرازی

تاریخ انتشار: ۲۰ تیر ۱۳۹۶

در جلسه‌ی مرداد ۶۱، صیاد شیرازی با ناراحتی به محسن رضایی می‌گفت: «شما بعد از ۲۲ ماه جنگ می‌گویید اگر ارتش ن جنگید تعهد ندارد، چطور ن جنگیده؟ چه کار بکند دیگر؟ چه انتظاری دارید؟...»^{۱۶۷}

سال ۶۰ سالی بحرانی بود که بهارش با برکناری بنی صدر از ریاست جمهوری و فرماندهی نیروهای مسلح پایان یافت. تابستانش بحرانی تر و خونین تر از بهار آن سال بود. تعداد زیادی از مسئولین کشور در عملیات‌های تروریستی سازمان مجاهدین خلق که به منافقین معروف بودند، کشته شدند. اوضاع جبهه نیز به شدت ناامیدکننده بود اما در اوج ناامیدی با همراهی و همکاری عجیب ارتش و سپاه یکی از بزرگ‌ترین دوره‌های تحول در تاریخ ایران رقم خورد؛ دوره‌ای که میدان نبرد را کاملاً متحول کرد. از مهر ۶۰ تا خرداد ۶۱ در کمتر از نُه ماه، ایران در عملیات‌هایی بزرگ و موفق زمین‌های اشغالی‌اش را پس گرفت.

خرداد ۶۱ خرمشهر آزاد شد و تیر و مرداد ۶۱ عملیات رمضان به شکستی تلخ و پرتلفات تبدیل شد. شکستی که آثار بسیار بزرگی داشت و یکی از آن‌ها بازگشت

ارتش و سپاه به دوران تنش و اختلاف بود. تنش جدید حتی باعث شد آن‌ها به نزدیکی و همراهی برادرانه‌شان در دوران موفقیت نیز با عینکی جدید نگاه کنند. بخشی که ابتدای یادداشت آمده گفتگوی محسن رضایی و علی صیاد شیرازی در پایان عملیات رمضان است که محسن از ارتش گله می‌کند و صیاد با تلخ‌کامی جواب او را می‌دهد. پس از عملیات رمضان یکی از موضوعات تأثیرگذار و محوری بر تحولات جنگ، اختلاف فرماندهان ارتش و سپاه است که بحث‌هایش اغلب میان محسن و صیاد در جریان بود. آقایان خامنه‌ای و هاشمی هم ناگزیر بخشی از وقتشان صرف حل اختلافات آن‌ها می‌شد. ۱۵ فروردین ۶۲ امام حکمی به آقای خامنه‌ای برای هماهنگی ارتش و سپاه داد و ۳۰ بهمن ۶۲ نیز حکمی به هاشمی برای فرماندهی دنباله‌ی عملیات‌های والفجر داد که هر دو حکم برای وحدت ارتش و سپاه بود.

سال ۶۱ پیش از عملیات والفجر مقدماتی دوباره اختلاف‌ها برای تعیین زمین عملیات و شیوه‌ی اجرای عملیات بالا گرفت.

۱۳ بهمن ۶۱، چند روز قبل از آغاز عملیات، هاشمی در خاطراتش نوشته: «ظهر به دفتر آقای خامنه‌ای رفتیم. صیاد شیرازی و محسن رضایی از جبهه آمدند. در نحوه‌ی عملیات آینده و نقطه‌ی آغاز اختلاف داشتند. تا ساعت ۴ بعدازظهر مذاکره کردیم و تصمیم یک‌طرفه شد. آقای صیاد شیرازی کوتاه آمد، ولی آقای رضایی مقاومت کرد. به خاطر این‌که عمده نیروهای رزمنده در اختیار سپاه است.»^{۱۶۸}

به روایت سردار محمد نبی رودکی در جلسه‌ای امام خمینی برای اتحاد ارتش و سپاه دست صیاد و رضایی را در دست هم گذاشت. به نظر می‌رسد آیت‌الله خمینی نیز نقش اتحاد ارتش و سپاه در روند جنگ را بسیار تأثیرگذار می‌دانست. توصیه‌های فراوانی با روایت‌های مختلف در این رابطه وجود دارد.

آقای ری شهری (وزیر اطلاعات وقت) روایت جالبی از اواخر جنگ دارد؛ «در یکی از جلسات که به امام گزارش دادند و مسئولین از امام خواستند که با مردم صحبت کند که بیشتر به جبهه بیایند، امام ساکت بود. صحبت آخرین نفر، آقای خامنه‌ای،

که تمام شد سکوت مطلق شد. همه منتظر حرف امام بودند. امام چند جمله بیشتر نگفت: هرچه یال و کوپال آن‌ها بیشتر می‌شود، در عمل ضعیف‌تر می‌شوند. مگر در فتح خرمشهر چه قدر نیرو داشتند؟ با اشاره به اختلاف ارتش و سپاه گفت: رمز قوت آن روز همدلی و هماهنگی و دلیل ضعف امروز ناهماهنگی و عدم انسجام نیروهاست.»^{۱۶۹}

اختلافی که تا حدی طبیعی است. اما می‌توان پرسید که آیا جنگ با این اختلاف‌ها می‌توانست به نتیجه برسد؟ و اگر مسئولان نتوانستند اختلاف‌ها را حل کنند آیا نباید به فکر پایان جنگ می‌افتادند؟ این سؤالی بود که از آقای هاشمی پرسیدم؛ «آیا به ذهن شما نمی‌رسید و یا در جایی نگفتید که جنگ با این اختلافات به نتیجه نمی‌رسد؟»

هاشمی رفسنجانی جواب داد: «من رفته بودم اختلافات را کم کنم که تا حدودی روابط را متعادل کرده بودم، ولی بحث اصلی این بود که اختلافات آثارش را در میدان عمل نشان می‌داد. هیچ‌یک از فرماندهان ارتش و سپاه در انجام وظایف محوله، نمی‌گفتند انجام نمی‌دهیم، ولی به خاطر آن اختلافات، همدلی نبود که با هم وارد عمل شوند و مکمل همدیگر باشند.» پس از این جواب به ریشه‌ی اختلافات پرداختیم و این سؤال من بدون جوابی قانع‌کننده رها شد. اما این موضوعی قابل بررسی است.

به نظر می‌رسد بررسی اختلاف ارتش و سپاه در جنگ به صورت علمی و محققانه و تحلیل دقیق آن می‌تواند راه‌گشای وضعیت‌های مشابه در آینده باشد.

نامه‌ی تکان دهنده

انتقاد تعدادی از فرماندهان از سپاه و جنگ

تاریخ انتشار: ۲۲ شهریور ۱۳۹۶

شکست پس از پیروزی

پس از آزادی خرمشهر عملیات‌ها سخت و تلخ پیش می‌رفت. تیر و مرداد ۱۳۶۱، کمتر از دو ماه پس از آزادی خرمشهر، عملیات رمضان در هوای داغ خوزستان با تلخی تمام و پرتلفات پایان یافت. هر چند پس از آن، عملیات‌های محدود مسلم و محرم موفقیت‌هایی داشت اما در عملیات محرم که آبان ۶۱ انجام شد، سیل در رودخانه‌ی دویرج تلفات عجیبی از ایرانی‌ها گرفت. در بهمن‌ماه این سال عملیات پرحاشیه‌ی والفجر، پرتلفات و با صحنه‌های دردناکی همراه بود و پس از شکست، نامش را والفجر مقدماتی گذاشتند.

اختلاف فرماندهان ارتش و سپاه اوج گرفته بود و صیاد شیرازی پس از این عملیات در توضیح طرح عملیات پیشنهادی‌اش، طرح را آتش به جای خون توصیف کرد که حاشیه‌ساز شد. این طرح نیز با نام والفجر ۱ در فروردین ۶۲ اجرا شد که عملیاتی شکست‌خورده شد.

عملیات خیبر

زمستان ۶۲ در حالی فرا رسید که محسن رضایی امیدوار بود با شناسایی‌هایی که در منطقه‌ی دست‌نخورده‌ی هورالهوریزه انجام داده بودند ارتش صدام را غافلگیر کنند و پس از چندین عملیات به یک موفقیت بزرگ برسند. بسیاری در پیروزی این طرح تردید داشتند و شکست تلخی را پیش‌بینی می‌کردند. عملیات در هور سختی‌های زیادی داشت و پشتیبانی از نیروها سخت‌تر از عملیات‌های قبلی بود. عملیات خیبر نیز علی‌رغم شروع خوب، به سختی‌های عجیبی خورد و یک ناهماهنگی عجیب در انتقال خبر، ۴گردان خط‌شکن از لشکرهای ۳۱ عاشورا و ۸ نجف را به قتلگاه برد. نیروهای تهران نیز تلفات عجیبی دادند.

هر چند محسن رضایی و سایر فرماندهان ارشد سپاه در گزارش‌هایشان بیشتر عدم پشتیبانی و نبود امکانات را عامل شکست‌ها معرفی می‌کردند اما حقیقت این بود که عوامل زیادی نیز تأثیر داشت که به نیروهای نظامی، طراحی‌ها و اختلافاتشان مربوط می‌شد.

تعدادی از فرماندهان قدیمی نیروهای تهران که در عملیات خیبر در لشکر ۱۰ سیدالشهدا علیه‌السلام جمع بودند، در نقد و بررسی عملیات خیبر علاوه بر مشکلات بخش‌های دیگر کشور، به مشکلات داخلی سپاه در جنگ نیز توجه کردند. حرف‌هایشان را یک‌کاسه کردند و پیگیر شدند تا امام را ببینند. محمد ابوترابی می‌گوید با احمد خمینی صحبت کردند. او گفت بروند مسائل را با آیت‌الله منتظری در میان بگذارند. آقای منتظری که توضیحاتشان را شنید، از آن‌ها خواست نظرات و پیشنهادهایشان را در جزوه‌ای تدوین کنند؛ چنین کردند که جزوه‌ای ۹۰ صفحه‌ای شد. آیت‌الله منتظری گفت این جزوه را به مسئولین کشور برسانند؛ رساندند.

بخش‌هایی از نامه

نامه بخش‌های مختلفی داشت. در بخش خصوصیات مسئولین اجرایی اداره‌کننده‌ی جنگ نوشته بودند:

«- فقدان علم و تجربه‌ی کافی از جنگ نوین در جهان امروز (تصمیمات غیرعلمی و...)

- با شعار این‌که توکل برای پیروزی کافی است، شدیداً تدبیر و تعقل را از صحنه بیرون کرده‌اند.

- به دلیل این‌که جواب تبلیغات خارجیان را می‌دهیم و برای حفظ روحیه‌ی مردم، دروغ‌های بزرگی را در رده‌های مختلف اجرایی می‌گویند که نه تنها نتیجه‌ی عکس می‌دهد بلکه مردم را گیج کرده و در ذهن آن‌ها سؤال ایجاد می‌کند. آن‌ها درباره‌ی طرح و برنامه نکاتی نوشته بودند از جمله این‌که:

«تفکر مسئولین اجرایی عمدتاً یک بعدی و بیشتر معطوف به عملیات ساده‌ی نظامی است تا عملیات پیچیده و همه‌جانبه‌ی سیاسی، اقتصادی، نظامی.»

درباره‌ی ساختارهای مربوط به جنگ، از شورای عالی دفاع تا سازمان سپاه را دقیق نقد کرده بودند. درباره‌ی رابطه‌ی نهادهای مهم کشور و جنگ نوشته بودند: «مجلس شورای اسلامی در جنگ فعال نیست و اکثر نمایندگان مردمی که درگیر جنگ هستند، از مسائل جنگ بی‌خبرند... قوه قضاییه در جنگ فعالیت اصولی و مستمر ندارد، به همین دلیل: ضعیفان حسابرسی دقیق می‌شوند اما فرماندهان رده بالا حسابرسی نمی‌شوند و به تخلفات احزاب و سازمان‌ها در جنگ رسیدگی نمی‌گردد... برای توجیه نارسایی‌ها و ضعف‌ها از اعتبار حضرت امام خرج می‌کنند... در جمهوری اسلامی مانند قارچ از زمین انواع قرارگاه به بهانه‌ی اداره جنگ سبز می‌شوند. تب قرارگاه مملکت را تسخیر نموده و برای انجام هر کاری قرارگاه احداث می‌کنند.»

درباره‌ی اختلاف نیروهای نظامی نوشته بودند: «دشمنان خط امام بین تمام نهادهای نظامی انتظامی جمهوری اسلامی اختلاف انداخته‌اند و جریان حاکم بر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سرمنشا این اختلاف انداز می‌باشد.»^{۱۴}

نامه درباره‌ی فرمانده کل سپاه و وزیر سپاه نیز انتقادهای تندوتیزی داشت: «فرمانده کل سپاه، عمده‌ی قوای گمنام سپاه را آدم حساب نمی‌کند. اطاعت

بی چون و چرا از فرمانده و شورای عالی در همه‌ی زمینه‌ها خط مشی کلی سپاه است که توسط فرماندهی دنبال می‌گردد.» در نامه آمده بود: «با آن که حضرت امام (ارواحنا فداه) فرموده‌اند ولایت اداری نداریم، مسئولان و فرمانده کل سپاه از هر طریق کوشش می‌کنند ولایت خود را اثبات کنند... هر کس ولایت فرمانده کل سپاه را قبول نداشته باشد منزوی و سرکوب می‌شود.»^{۱۳۱}

پیشنهاد پس از انتقاد

این نامه علاوه بر انتقاد، پیشنهادهای زیادی برای تغییر اوضاع جنگ داشت؛ از جمله تعیین فرمانده‌ای عالی که تمام وقتش صرف جنگ شود و تشکیل ستادی برای ساماندهی نیروهای مسلح. هر دو مورد در ماه‌های پایانی جنگ عملی شد که دیگر دیر شده بود. همچنین پیشنهادهایی داشتند برای حضور اثرگذار دولت و سایر بخش‌های کشور از مجلس گرفته تا نهادهایی مانند شورای انقلاب فرهنگی در جنگ. و پیشنهادهایی درباره‌ی سپاه: «هر چه سریع‌تر باید فرمانده و وزیر سپاه تعویض شوند، زیرا خودشان عامل اصلی ضعف‌ها و نارسایی‌ها هستند.»

تحلیل جالبی درباره‌ی فرسایشی شدن جنگ نوشته بودند: «جنگ فرسایشی و غیرقاطع با صلح فرقی ندارد و هر دو دشمنان انقلاب اسلامی را به مقصود خود می‌رساند... استراتژی کلی جمهوری اسلامی گیج و در ابهام است. باید استراتژی کلی (عمومی و بزرگ) بر اساس پیروزی در جنگ به روشنی تهیه و تدوین گردد: بر اساس تصرف بغداد تدوین گردد.»^{۱۳۲}

نویسندگان نامه پیش‌بینی کرده بودند عراق جنگ شیمیایی و جنگ شهرها را گسترش می‌دهد و پیشنهاد دادند که در ساخت انواع موشک و تقویت پدافند هوایی سرمایه‌گذاری شود.

بحث با هاشمی

این نامه به امضای فرماندهانی از سپاه تهیه شده بود که برخی از آن‌ها چندی بعد

در جنگ شهید شدند و از نیروهای باسابقه‌ی سپاه بودند. نویسندگان نامه دیدار و گفتگویی چالشی با هاشمی داشتند و هاشمی گفته بود نامه را به محسن رضایی می‌دهد اما فرماندهان امضاهایشان را بردارند. اما آن‌ها گفته بودند ارزش نامه به امضای فرماندهانی است که خودشان از استخوان خردکرده‌های جنگ هستند.

این نامه و امضاکنندگانش دچار جریاناتی می‌شوند که سید محمد ابوترابی از امضاکنندگان نامه و راوی کتاب «مردان رستگار» در خاطراتش می‌نویسد: «رویه‌ای در پیش گرفته شد که آقای هاشمی بابتش هشدار داده بود: اگر امضایتان پای نامه باشد، اذیت‌تان می‌کنند.»^{۱۷۳}

تنش پس از نامه

به تدریج نامه و انتقادهای و پیشنهادها پیش وارد فضایی پرهیاهو شد. به نظر می‌رسد دادن نامه‌ای که در آن به صراحت و شدت از محسن رضایی و رفیق دوست انتقاد شده و پیشنهاد برکناری آن‌ها داده شده، به خود آن‌ها، توسط هاشمی کار جالبی نبود و بهتر بود هاشمی به عنوان فرمانده جنگ مسئله را پیگیری می‌کرد.

محمد ابوترابی از نویسندگان نامه می‌گوید: «جزوه پیگیری شد، اما نه با رویکرد اصلاح ایرادات، بلکه از سر عناد و با نیت برخورد با عوامل تنظیم و تدوینش.»^{۱۷۴} در سال ۶۳ که این نامه تدوین شده بود، محسن رضایی، فرمانده سپاه، چالش‌های مختلفی داشت؛ ناکامی‌اش در عملیات خیبر اوضاع را سخت کرده بود. همچنین فرماندهی سپاه چالشی جدی با آقای محلاتی، نماینده‌ی امام در سپاه، داشت درباره‌ی حدود اختیارات او در سپاه و از سوی دیگر اختلافاتی با صیاد شیرازی. علاوه بر آن در داخل سپاه نیز به‌ویژه در تهران محسن رضایی مخالفانی داشت. در خاطرات ۱ آذر ۶۳، هاشمی می‌نویسد محسن رضایی در دیدار با او؛ «از تحرک مخالفانش در سپاه و کارشکنی در منطقه‌ی تهران علیه فرماندهی اظهار ناراحتی شدید و درخواست اجازه‌ی برخورد خشن‌تر و تنبیه مخالفان را داشت.»^{۱۷۵} در همین

ایام در تهران و کرمانشاه برخی جلسات محسن رضایی با رزمندگان و فرماندهان به تشنج کشیده شد.

نامه‌ی فرماندهان لشکر ۱۰ نیز در همین ایام نوشته شد و مسائلی با سایر مسائل مخلوط شد. شاید فرماندهی سپاه این ماجراها را به هم مرتبط می‌دید. از سوی دیگر یکی از احتمال‌هایی که به ذهن نویسندگان نامه آمده بود، این بود که تشنج‌های این ایام برنامه‌ریزی شده و برای بدنام کردن نویسندگان نامه طراحی شده بود. محمد ابوترابی نوشته: «شاهد بودیم فرماندهی وقت سپاه قدم در مسیری می‌گذارد که قلب امام امت را به درد خواهد آورد.»^{۱۷۶}

پایان ماجرا

نویسندگان نامه در جلساتی با نمایندگان مجلس تعدادی از آن‌ها را نیز با خود همراه کرده بودند. به روایت هاشمی بنا می‌شود فرمانده سپاه و منتقدانش با امام دیدار کنند و در حضور امام حرف‌ها مطرح شود. ۲۲ آذر هاشمی می‌نویسد که به او خبر دادند که امام با آن‌ها دیدار نمی‌کند و هاشمی موضوع را پیگیری کند. هاشمی نوشته رئیس‌جمهور درباره‌ی این دیدار نظر مخالف داده و امام از دیدار منصرف شده‌اند.

۲۵ آذر، ۹۰ نماینده‌ی مجلس به هاشمی نامه نوشتند که معترضین اعتراض‌هایشان را درباره‌ی فرماندهی سپاه در حضور نمایندگان مجلس مطرح کنند. ماجرا ابعاد پیچیده‌ای پیدا کرده بود. اما همین روز هاشمی پیامی برای نمایندگان مخالف فرماندهی سپاه داشت: «پیغام شفاهی امام را قبل از شروع جلسه به نمایندگان گفتم که امام از دخالت بعضی از نمایندگان در امور سپاه و همراهی با مخالفان فرماندهی ابراز نارضایتی کرده بودند. برای خواباندن سر و صداها خیلی مؤثر افتاد؛ گرچه آن‌ها را خیلی دماغ کرد.»^{۱۷۷}

همین روز هاشمی با رئیس‌جمهور و شورای سپاه جلسه گرفتند و تصمیم گرفتند از امام بخواهند شبیه پیامی که هاشمی به مجلسیان گفت، پیامی هم برای

منتقدان سپاهی محسن رضایی بدهد. پیامی شفاهی که آقای محلاتی نماینده‌ی امام در سپاه آن را ۲۸ آذر ۱۳۶۳ در جمع منتقدان خواند.

محلاتی از قول امام به دشمنی‌ها اشاره کرد و این‌که دشمنان به دنبال اختلاف در سپاه هستند. گفت امام از هیاهو علیه فرماندهان سپاه انتقاد کرده است و گفته اگر در سپاه اختلاف شود جمهوری اسلامی از بین خواهد رفت. گفت امام گفته است امروز هیچ‌یک از افرادی را که در رأس امور هستند امکان ندارد برداریم؛ با هیاهو آقا محسن و آقای رفیق دوست برداشته نمی‌شوند. امام گفته بود اگر بعد از این پیام کاری کنند به عنوان مخالف اسلام معرفی می‌شوند.

حسن بهمنی و کاظم نجفی رستگار از امضاءکنندگان نامه بودند و نزد بقیه‌ی امضاءکنندگان احترام زیادی داشتند. گفتند که امام تکلیف همه را روشن کرده و ما وظیفه‌مان رساندن مشکلات به مسئولین کشور بود که انجام شد. امضاءکنندگان این نامه علاوه بر بهمنی و رستگار که دو ماه پس از این جریانات در اسفند ۱۳۶۳ در عملیات بدر شهید شدند، عبارتند از محمد ابوترابی، بهرام میثمی، منصور کوچک محسنی، تقی محقق، حسین اسکندرلو، احمد غلامی، عباس نجف‌آبادی و قاسم گلریز که برخی از آن‌ها نیز شهید شده‌اند.

هر چند روایت ابوترابی امضاءکنندگان نامه را از جریانات اعتراض‌های میدانی به محسن رضایی بی‌خبر نشان می‌دهد اما روایت‌هایی وجود دارد که نیروهای لشکره ۱ و فرماندهانشان را در این اعتراضات مؤثر می‌دانند. شاید بدون این اعتراض‌ها انتقادها جواب بهتری می‌گرفت و مسئولین به دلیل نگرانی از افزایش ناآرامی‌ها ماجرا را ختم کردند. البته از سویی مسئولین نیز نباید تحت تأثیر حاشیه، اصل انتقادها را نادیده بگیرند.

جلسه‌ی تلخ

طرح رؤیایی فرماندهان سپاه یا طرحی واقع بینانه؟

تاریخ انتشار: ۵ مهر ۱۳۹۶

عملیات بدر، اسفند ۱۳۶۳؛ شرایط تلخ و وحشتناکی رقم خورده بود. صیاد شیرازی از فرماندهی می‌گوید که یکی یکی نیروهایش شهید می‌شدند و او هر لحظه موی سرش سفید می‌شد. در پایان عملیات وقتی صیاد به مقری که فرماندهان در آن جمع بودند رفت، همه آشفته بودند و یکی از فرماندهان با صیاد درگیر شد. احمد غلامپور می‌گوید فرمانده عصبانی «تا حد جنون ناراحت شده بود».^{۱۳۸}

تلخی و ناکامی ویژگی مشترک عملیات‌های بزرگ جنگی ایران پس از فتح خرمشهر شده بود؛ رمضان (تیر و مرداد ۶۱)، والفجر مقدماتی (بهمن ۶۱)، والفجر (فروردین ۶۲)، خیبر (اسفند ۶۲) و حالا بدر (اسفند ۶۳).

به نظر می‌رسد شرایط ناامیدکننده زمینه را برای پایان جنگ مهیا کرده است. صیاد شیرازی طرح‌های جدیدی داشت که اردیبهشت ۶۴ به نتیجه نرسید. هاشمی منتظر به نتیجه رسیدن طرح‌های او بود. محسن رضایی که نامه‌های متعددی در سال‌های جنگ به امام نوشته است، نامه‌نگاری و گله به امام را در بهار این سال پی گرفت. از مسئولین گله کرده بود و خواسته بود که مسئولین طرح

فرماندهان سپاه را بگیرند که خواسته‌شان اجابت شد.

فرماندهان سپاه چند روزی کار کردند و طرح‌هایی آماده کردند. به روایت غلامعلی رشید، از طراحان اصلی، طرح به این صورت بود که اگر مانند وضع موجود نیرو و امکانات تهیه شود (حدود ۱۵۰گردان برای هر عملیات) هفت سال طول می‌کشد تا بصره تصرف شود، با عملیات‌هایی مانند بدر و خیبر در هر سال. بخش دیگر طرح این بود که اگر نیرو و امکانات افزایش پیدا کند و خواسته‌ی سپاه تأمین شود، سپاه می‌تواند حمله‌ی اول را در جبهه‌ی جنوب با ۵۰۰ گردان (بیش از سه برابر مواقع دیگر) طراحی کند و ظرف شش ماه بصره را تصرف کند. بعد از آن در سال بعدش یا شش ماه بعدش با ۵۰۰ گردان در جبهه‌ی شمال غرب عملیات کند و کرکوک را بگیرد و حتی اگر مسئولین بخواهند می‌توانند با تأمین نیرو زمینه‌ی تصرف بغداد را هم فراهم کنند.

آن چنان که رشید نوشته است در حالت معمولی حدود صد هزار نیرو برای جبهه تدارک می‌شد و شرط این که این اهداف تا سقوط صدام و فتح بغداد ادامه پیدا کند این بود که: «یک میلیون نفر طی دوازده الی پانزده ماه بسیج شود.»^{۱۷۹} و امکانات اولیه‌ی جنگی از لباس و تفنگ و تجهیزات برایشان فراهم شود.

۸ خرداد ۶۴ فرماندهان سپاه در جلسه با آقایان خامنه‌ای و هاشمی طرحشان را توضیح دادند. هاشمی پس از شنیدن طرح اولیه که در آن هفت سال بعد بصره تصرف می‌شد گفته بود یعنی هفت سال دیگر به نتیجه می‌رسیم؟ و وقتی آن‌ها بحث طرح کوتاه‌مدت را بیشتر توضیح داده بودند هاشمی آشفته‌تر شده بود. غلامعلی رشید گفته بود: «آقای هاشمی با ناراحتی گفت ما بند پوتین این نیروها را هم نمی‌توانیم تأمین کنیم! این بحث‌ها در این شرایط خیانت است.»^{۱۸۰} و جلسه به هم ریخته بود.

هاشمی در خاطرات این روزش با اشاره به جلسه با فرماندهان سپاه نوشته است: «به نظر می‌رسد که آن‌ها ضعیف برخورد کرده، طرح‌های بلندمدتی که چند سال دیگر نتیجه می‌دهد و مستلزم صرف نیروهای عظیم انسانی و مالی است،

آورده بودند. با تلخی طرحشان را رد کردیم و من به آن‌ها گفتم باید با امکانات موجود جنگید.^{۱۸۱}

آیا با توجه به عملیات‌های گذشته می‌شد به طرح جدید دل بست؟ آیا رشد چندین برابری امکانات و نیرو برای کشور مقدور بود و در صورت فراهم شدن، موفقیت طرح چه تضمینی داشت؟ آیا این طرح نشانه‌ای برای غیرعملی بودن هدف پیروزی کامل در جنگ نبود؟

فرمانده سپاه یک‌بار دیگر در سال ۶۷ نامه‌ای همراه با طرح بلندمدت و درخواست‌های بسیار سنگین تر نوشت که امام از آن با تعبیر تکان دهنده یاد کرد. آن‌زمان هاشمی توانست با این درخواست‌های تکان دهنده به همراه گزارش‌های دیگری که از دولت رسید، شرایط را برای پایان جنگ آماده کند. کاری که می‌توانست در سال ۶۴ نیز انجام دهد و با بردن طرح عملیاتی فرماندهان سپاه نزد امام تلاشش را برای پایان جنگ انجام دهد. اما هاشمی در خاطرات روز ۸ خرداد ۶۴ نوشته است که بعد از ظهر این روز و پس از جلسه فرماندهان سپاه، با صیاد شیرازی جلسه داشت و صیاد طرح عملیاتی‌اش را توضیح داد. شبش میزبان سران قوا بود و درباره‌ی مشکلات جنگ صحبت کردند و نوشت: «قرار شد طرح صیاد را تأیید کنیم و برای وادار کردن سپاه به اطاعت، از امام استمداد شود.»^{۱۸۲} طرح‌های صیاد نیز در تابستان ۶۴ با موفقیت همراه نبود اما باعث پیگیری برای پایان دادن به جنگ نشد.

ضعف فرماندهی کل

صیاد گمان می‌کرد او را تنها گذاشته‌اند

تاریخ انتشار: ۷ مرداد ۱۳۹۸

صیاد شیرازی پس از شکستِ عملیاتِ قادر ناراحت بود؛ «به شدت بدبین شده بود و درست یا غلط گمان می‌کرد در عملیاتِ قادر او را تنها گذاشتند تا شکست بخورد.»^{۱۸۳} همدلی سپاه و ارتش در پیروزی‌های بزرگِ سال دوم جنگ نقش مهمی داشت؛ اما به تدریج با شکست‌ها، اختلاف‌ها هم تشدید شد.

صیاد به ضرورت یک فرمانده واحد برای جنگیدن معتقد بود. محسن رضایی می‌گوید: «بعد از والفجر مقدماتی ایشان آمد و نشست و گفت آره اگر شما نپذیرید که وحدت فرماندهی در جنگ حاصل شود، ما ول می‌کنیم و می‌رویم... ما گفتیم اصلا این حرفِ بی‌خودی و بی‌ربطی است.»^{۱۸۴}

اختلاف که بیشتر شد، هاشمی برای عملیات بدر (اسفند ۶۳) فرماندهی عملیات را به رضایی داد؛ «مطرح شد که من فرمانده هستم و برادرمان صیاد هم از من تبعیت بکند. منتها قرار شد که هیچ‌کسی این را نفهمد.»^{۱۸۵} بدر به شکستی تلخ تبدیل شد و فرمانده سپاه با افزایش انتقادها در شرایط سختی قرار گرفت.

هاشمی این بار (سال ۶۴) از طرح‌های صیاد استقبال کرد. رضایی می‌گوید صیاد

گفت پنج روزه جنگ را تمام می‌کند و هاشمی «ارتش را مسئول جنگ کرد. ما هم که شاهد این وضع بودیم، گفتیم حرفی نیست... ما یک نفر را معرفی می‌کنیم تا زیر نظر آقای صیاد شیرازی که گفته است من در عرض پنج روز جنگ را تمام می‌کنم، عمل کند.» رضایی با اشاره به مشکلات این دوره و شکست عملیات قادر می‌گوید: «برادران ارتش علاوه بر مشکلات بالا وقت زیادی را هم تلف کردند.»^{۱۸۶}

حالا از طرفی صیاد به تنها گذاشته شدنش در عملیات قادر بدبین بود و از طرف دیگر بخشی از فرماندهان دلیل شکست را ضعف طراحی و فرماندهی او می‌دانستند. گویا بدبینی‌ها به بدنه‌ی نیروها نیز کشیده شده بود. عبدالحسین مفید از فرماندهان ارتش در خاطراتش به یک گردهمایی دوازده روزه در پاییز ۶۴ با حضور رزمندگان ارتش برای بررسی مشکلات ارتش در جنگ اشاره کرده است. از نتایج این گردهمایی این بود که در ارتش «پیروی کورکورانه از سپاه پاسداران در تعیین هدف، مأموریت و تهیه‌ی طرح و اجرا» وجود دارد.^{۱۸۷}

وقتی بدنه دچار ابهام باشد و اختلاف‌ها ریشه‌دار، توصیه‌های اخلاقی مشکلی را حل نمی‌کند، همان‌گونه که توصیه‌های امام، آقای هاشمی و سایر مسئولان اختلاف‌ها را حل نکرد. هاشمی در خاطراتش مشکل جنگ را نظرات دوگانه‌ی ارتش و سپاه معرفی می‌کند، هر چند می‌گوید هر دو طرف حسن نیت دارند و آماده‌ی شهادتند. اما مفید معتقد است او نمی‌خواهد واقعیت را بیان کند و «مشکل اصلی در ناتوانی فرماندهی کل قواست که قادر به یک پارچه کردن نظرات دوگانه نیست.» و هاشمی و همکارانش در فرماندهی کل نمی‌توانند مسائل تخصصی نظامی را که توسط دو فرمانده ارائه می‌شود، تحلیل و بهترین گزینه را انتخاب کنند.^{۱۸۸}

فرماندهان ارتش سعی کردند روسای دو قوه‌ی دیگر را نیز در جریان مشکلات ارتش قرار دهند. در سمیناری که با حضور رئیس‌جمهور خامنه‌ای در آذر ۶۴ برگزار شد، برخی مشکلات مطرح شد. آن‌ها هنوز در حال طرح مشکلات پشتیبانی و نیروی انسانی بودند که آقای خامنه‌ای گفت: «این جا جای این حرف‌ها نیست. همه هستند. بهتر است در جلسه‌ی خصوصی تری عنوان کنید.» فردای آن روز موسوی

اردبیلی، رئیس قوه‌ی قضاییه به سمینار آمد و واکنشش این بود که: «معلم تقصیر را به گردن شاگرد می‌اندازد و شاگرد به گردن معلم. بروید جنگ کنید.»^{۱۸۹}

ایران محدودیت‌ها و مشکلات فراوانی داشت و مسئولان باید زودتر درمی‌یافتند با حجم فراوان مشکلات و اختلاف زیاد در بالاترین سطح نظامی، جنگ از راه نظامی به نتیجه نخواهد رسید و برای پایانش باید چاره‌ای دیگر اندیشید. در این شرایط اصرار بر ادامه‌ی جنگ تنها به اختلافات بیشتر دامن می‌زند و حتی تغییر در رأس نیروها مشکلی را حل نمی‌کند؛ همان‌گونه که با استعفا و رفتن صیاد در سال ۶۵ اختلاف‌ها حل نشد.

فرمانده سپاه گمان می‌کرد با امکانات ارتش می‌تواند به پیروزی‌های بزرگ برسد. هاشمی در ۱۴ اردیبهشت ۶۶ نوشته است: «آقای محسن رضایی بعد از ملاقات امام آمد... پیشنهاد داشت که امام به خود ایشان درجه‌ی امیری ارتش بدهد که بتواند بر امکانات ارتش دست داشته باشد و از موضع قدرت همه چیز را در خدمت جنگ بگیرد و با ارتشی‌ها برخورد کند.»^{۱۹۰} اما فرمانده سپاه در آخرین ماه‌های جنگ به برآورد واقعی‌تری رسید و نامه‌ای نوشت که در آن درخواست‌هایی داشت که نه تنها در ارتش موجود نبود که در مقدرات کشور نیز نبود.

دوگانگی، تشکیلات موازی، نگاه کدخدامنشانه برای حل اختلاف‌ها و کم‌توجهی به مشکلات، در هنگامه‌ی نبرد می‌تواند کار را به جاهای سخت بکشاند.

«استراتژی تحمیلی»

بازی دوگانه‌ی فرمانده سپاه

تاریخ انتشار: ۱۴ بهمن ۱۳۹۷

محسن رضایی می‌گوید هاشمی رفسنجانی به سپاه می‌گفت: «شما که نمی‌توانید بجنگید، به امام هم که نمی‌روید این موضوع را بگویید، امام روی شما حساب باز کرده... شما بیا بیا بروید به امام بگویید، ما خودمان بقیه‌اش را حل می‌کنیم.» رضایی گفته: «هیچ وقت این حرف را به امام نمی‌زنیم، ما فرماندهان امام هستیم و تا آخرین قطره‌ی خونمان می‌جنگیم. ولی اگر بخواهیم صدام را ساقط کنیم، ۱۵۰۰ گردان نیاز داریم.»^{۱۹۱}

۱۵۰۰ گردان رقم عجیبی بود که در نظر مسئولین کشور و با توجه به شرایط اقتصادی هیچ‌گاه نمی‌توانستیم به آن نزدیک شویم. علاوه بر این با ناکامی‌های بی‌پای، اعتماد برخی از مسئولین به توانایی سپاه کم شده بود و درباره‌ی انگیزه‌های سپاه تردید داشتند. رضایی: «می‌گفتند سپاه می‌تواند جنگ را تمام کند ولی دارد طولش می‌دهد تا امکانات بگیرد و سازمان‌هایش را زیاد کند.» همچنین اختلاف فرماندهان ارتش و سپاه در سال ۶۴ به جایی نگران‌کننده رسیده بود که فرمانده سپاه می‌گوید: «ما دندان ارتش را کندیم. گفتیم که اصلاً به هیچ وجه عملیات

مشترک نمی‌کنیم، برادران ارتش خودشان عملیات بکنند و ما هم می‌رویم برای خودمان عمل می‌کنیم.» او به حمایت مسئولین نیاز داشت و می‌گوید: «اگر سپاه منهای دولت می‌توانست اقتصاد را در جایی بسیج کند ما اصلا منتظر مسئولان نمی‌ماندیم؛ می‌رفتیم تا بغداد و حمله می‌کردیم.»^{۱۹۲}

رضایی می‌گوید امام «آقای هاشمی و شورای عالی دفاع را برای تصمیم‌گیری تعیین کرده بودند.» سران قوا استراتژی را این‌گونه تعریف کرده بودند که بتوانند با یک عملیات موفق جای پای مهمی در خاک عراق بگیرند و بعد با تکیه بر آن، از راه دیپلماسی به خواسته‌هایشان برسند و به جنگ پایان دهند. رضایی موافق نبود: «آن چیزی که ما می‌گفتیم این بود که صدام را با یک عملیات نمی‌شود ساقط کرد و باید یک مجموعه عملیات بکنیم... لازمه‌اش این بود که کل کشور بیاید در جنگ قرار بگیرد.»^{۱۹۳}

فرمانده سپاه از سال ۶۴ استراتژی جدیدی تعریف کرد: «حرف‌های خودمان را در عمل به آقایان تحمیل می‌کنیم. اسمش را هم گذاشتیم استراتژی تحمیلی... برنامه‌ریزی جنگ را به صورت تحمیلی انجام دادیم که به آقای هاشمی و مسئولان تحمیل کنیم. ایده‌آلمان هم این بود که اگر در عملیات موفقیتی به دست آوردیم با حمایت امام سد را می‌شکنیم و می‌رویم جلو.» برنامه این بود: «یک عملیات موفق بکنیم تا با این عملیات موفق، به هر قیمتی شده برویم امکانات بگیریم و کشور را وارد جنگ بکنیم.» او به نتیجه رسیده بود. استراتژی هاشمی جواب نمی‌دهد و «نمی‌توانیم وقتمان را پشت سر ایشان تلف کنیم. ما می‌آییم یک چیز نانوشته‌ای را عمل می‌کنیم اما نظر آقای هاشمی را می‌گذاریم برای حفظ ظاهر.»^{۱۹۴}

گویا فرمانده سپاه جایگاهی متفاوت از یک نیروی نظامی برای خود قائل بود و می‌گوید: «اگر ما روحیات ارتشی‌ها را داشتیم، نباید این طوری احساس مسئولیت می‌کردیم. ما چون خودمان را نماینده‌ی امام و انقلاب می‌دانستیم، اگر بیشتر از این آقایان (آقای هاشمی و غیره) احساس مسئولیت نمی‌کردیم، کمتر از آن‌ها هم احساس مسئولیت نمی‌کردیم. لذا ما از موضع کل انقلاب آمدیم موضوع را بررسی

کردیم.» رضایی می‌گوید خودشان را جای امام گذاشتند و استراتژی واقعی مدنظر امام را دنبال کردند. او بارها از طرح‌هایی می‌گوید که آن‌ها را با کسی در میان نگذاشته است. مثلاً وقتی طرح کلی‌اش درباره‌ی تصرف بصره را توضیح می‌دهد می‌گوید: «این را من نه به آقای هاشمی گفتم و نه هیچ‌کس دیگر، چون می‌دانستم هم صحبت کردن بی‌فایده است، هم می‌ترسیم که این‌ها شک کنند.»^{۱۹۵}

در جایی دیگر از طرحی می‌گوید که با جلال طالبانی، رهبر اتحادیه‌ی میهنی کردستان عراق، طراحی کرده بودند تا پس از چند پیروزی نظامی، در یک کودتا «از طریق خود مردمی که در سپاه بدر و نیروهای طالبانی سازماندهی کرده‌ایم کار صدام را تمام کنیم.» همکاری با طالبانی نقش مهمی در تغییر جبهه‌ی ایران از جنوب به شمال غرب در سال ۶۶ داشت. رحیم صفوی از فرماندهان ارشد سپاه در جنگ، تغییر جبهه از جنوب به شمال غرب را انحراف در جنگ می‌داند. حسین علایی، فرمانده نیروی دریایی سپاه در جنگ، ایده‌ی سقوط صدام با کودتا را رد می‌کند و می‌گوید هیچ‌گاه چنین طرحی در زمان جنگ نداشتیم. اما محسن رضایی درباره‌ی صفوی و علایی می‌گوید: «در جریان نیستند. خود من و طالبانی نشستیم و بحث کردیم تا از ارتش عراق یک نیروی کودتا تشکیل دهیم.»^{۱۹۶}

استراتژی‌های کلان توسط مسئولان عالی‌رتبه تعیین می‌شود و سایر بخش‌ها باید تخصص و توانشان را برای پیاده‌کردن آن به کار گیرند. آیا کشور می‌تواند با دو استراتژی کلان موفق باشد؟

بلای جان حاکمان

دیکتاتورها گزارش‌های دروغ را بیشتر دوست دارند!

تاریخ انتشار: ۲۸ مرداد ۱۳۹۶

۲۶ آذر ۶۶، هاشمی رفسنجانی جلسه‌ای با فرماندهان سپاه داشت و فرماندهان از مشکلات می‌گفتند. مرتضی قربانی، فرمانده لشکر ۲۵ کربلا که نیروهایش اغلب از استان مازندران بودند، گزارش تلخی به هاشمی داد که او را عصبانی کرد. هاشمی گفت وضع به وخامتی که قربانی توضیح می‌دهد نیست. گفت ائمه‌ی جماعت و مدیران مازندران به او گفته‌اند که حجم کمک‌ها به لشکر ۲۵ خیلی زیاد بوده، تا جایی که وضع لشکر آن قدر خوب شده که فقط ده میلیون تومان پسته خریده‌اند! قربانی گفت گزارش‌ها در مورد مازندران و لشکر ۲۵ کربلا غیرواقعی است؛ «پسته کجا؟ ما برنج برای تغذیه‌ی نیروهای بسیجی نداریم.»^{۱۹۷}

هفته‌ی پیش به نکاتی از یادداشت‌های روزانه‌ی سردار غلامعلی رشید درباره‌ی دلایل سقوط فاو (بهار ۶۷) اشاره کردم. امروز به یکی دیگر از این دلایل می‌پردازم. رشید در دفترچه‌اش نوشته است: «تحلیل درستی از توان رزمی دشمن نداشتیم و باورمان شده بود که تلفات فاو و کربلای ۵ باعث شده که دشمن تا مدت‌ها کمر راست نکند.»^{۱۹۸}

گزارش‌های غیرواقعی، بزرگ‌نمایی‌شده و یا سهل‌انگارانه بلای بزرگی برای حاکمان و مدیران است. گاهی دلیل گزارش‌های غیرواقعی وجود سیستم دیکتاتورمابانه است که در آن گزارش‌های غیرواقعی منافی برای گزارش‌دهنده دارد که در گزارش‌های واقعی نیست.

به‌عنوان نمونه، سال ۶۵، ایران تبلیغات زیادی برای تعیین سرنوشت جنگ انجام داده بود اما عملیات کربلای ۴ با شکستی سخت این هدف را از دسترس دور کرد. عملیات لو رفته بود و ایرانی‌ها تلفات زیادی دادند اما آنچه فرماندهان عراقی از تلفات ایرانی‌ها به صدام گزارش دادند بسیار بیشتر از اندازه‌ی واقعی آن بود. ژنرال حمدانی از فرماندهان لشکر گارد ریاست جمهوری می‌گوید حمله‌ی ایران به کلی شکست خورد و رقابتی میان فرماندهان سپاه سوم و هفتم عراق، که همیشه موفق بودند، پدید آمد. فرمانده سپاه سوم، طالی‌الدوری، برای این‌که نشان دهد ایران را شکست داده آمار و ارقامی از تلفات فوق‌العاده سنگین نیروهای ایران ارائه داد که غیرمنطقی به نظر می‌رسید. ماهر عبدالرشید، فرمانده سپاه هفتم، هم می‌دانست که باید مطابق میل صدام رفتار کند. او هم آمارهای غیرواقعی داد؛ آمارهایی که تقریباً خنده‌دار بود، اما صدام رضایت داشت چون پس از فو این دروغ‌گویی‌ها تسکینش می‌داد. فرماندهان می‌گفتند با تلفات سنگینی که به ایرانی‌ها وارد شده می‌توانیم همه نفس راحتی بکشیم. فرماندهانی که مدت‌ها در جبهه بودند مرخصی رفتند و آماده‌باش لغو شد. مردم در جامعه هم آمارها را باور کردند و می‌گفتند تا ایرانی‌ها عملیات دیگری شروع کنند حداقل شش ماه زمان می‌خواهند. ایرانی‌ها کم‌تر از دو هفته بعد حمله کردند و دروغ‌ها برملا شد. معلوم شد فرماندهان تلفات ایران را ده‌برابر بیش‌تر اعلام کرده‌اند.^{۱۹۹}

گاه سیستم حکومت دیکتاتوری نیست اما فضای رسانه‌ای تنگ و پرخطر است و در این حالت اصحاب رسانه قید ارائه‌ی گزارش‌های واقعی را می‌زنند و دوباره خطر گزارش‌های غیرواقعی حکومت را تهدید می‌کند.

گاه نیز مسئولیت‌ها جدی گرفته نمی‌شود. از مصاحبه‌هایی که با فرماندهان

جنگ داشته‌ام چنین برداشت می‌شود که درباره‌ی فاو و نارسایی‌های خط دفاعی در این منطقه گاه گزارش‌هایی سهل‌انگارانه تهیه می‌شد که خیال فرماندهان را تاحدودی راحت کرده بود. گاهی نیز گزارش‌های واقعی وجود دارد اما مقامات به دلیل اعتماد بیش از حد به تدبیر خود این گزارش‌ها را نادیده می‌گیرند. در دفترچه یادداشت سردار رشید یکی دیگر از دلایل سقوط فاو «غرور مفرط به تدبیر خودی و هوشیاری نیروهای خودی»^{۲۰} نوشته شده است. درباره‌ی احتمال حمله به فاو گزارش‌های بسیاری به فرماندهان سپاه رسیده بود اما شاید آن‌ها موفقیتشان در جبهه‌ی شمال غرب را به حدی زیاد می‌دیدند که این گزارش‌ها نظرشان را جلب نمی‌کرد.

گاهی نیز نداشتن سیستم درست گزارش‌گیری و اعتماد به منابع غیررسمی، نگاهی غیرواقعی را شکل می‌دهد؛ مانند برداشت هاشمی از گزارش در مورد خرید پسته.

در ادامه‌ی گفتگوی هاشمی و قربانی که ابتدای بحث آوردم هاشمی به فرماندهان می‌گوید او نیز خیلی نگران است و خزانه خالی است؛ «در شهر، شاهد صف مردم در مقابل بانک‌ها هستیم. می‌خواهند از بانک پول دریافت کنند، اما پول نیست. در چنین شرایطی، ۵ میلیارد تومان بدون حساب و کتاب از خزانه دادیم به سپاه که مشکلات یگان‌ها را حل کند.»^{۲۱} جالب است که هاشمی با وجود آگاهی از مشکلات کشور با شنیدن حرف ائمه‌ی جماعت و مدیران مازندران مشعوف می‌شود و دوست دارد این گزارش واقعی باشد.

سایه سیست

فصل ۵

نقش چالش‌های سیاسی در فرایند جنگ

شهریور سال ۱۳۵۹ در حالی جنگ آغاز شد که ایران در اوج بحران‌های سیاسی و اختلافات داخلی بود. در ایران، اختلاف مجلسی که اکثریتش در اختیار حزب جمهوری اسلامی بود و رئیس‌جمهور بر سر کابینه همچنان ادامه داشت که جنگ آغاز شد. این اختلافات پس از آغاز جنگ تا برکناری بنی‌صدر، در آخرین روزهای بهار ۶۰، در روند جنگ تأثیرگذار بود. در آثار منتشرشده در جنگ هشت‌ساله به این بخش از تأثیر سیاست داخلی بر مسائل جنگ پرداخته شده است. اما پس از برکناری بنی‌صدر به تدریج چالش‌های جدیدی در سیاست داخلی کشور شکل گرفت که این چالش‌ها نیز در روند جنگ تأثیرگذار بود اما در آثار منتشرشده چندان به آن پرداخته نشده است و هنوز بسیاری از موارد مهم همچون عملکرد مجمع عقلا در مجلس شورای اسلامی و یا تأثیر اختلاف میان جامعه‌ی روحانیت و مجمع روحانیون در فضای جبهه و جنگ در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. در بخشی از یادداشت‌هایم در نکته‌های تاریخی تلاش کردم برخی از این سرفصل‌ها را باز کنم که می‌تواند زمینه‌ی تحقیق در این موضوعات مهم باشد.

دکتر آمریکایی به خانه‌ات برگرد

درباره‌ی چمران

تاریخ انتشار: ۳۱ خرداد ۱۳۹۶^{۳۲}

«دکتر آمریکایی به خانه‌ات برگرد.» یکی از شعارنوشته‌هایی است که پشت در اتاق دکتر چمران در اهواز زده بودند.^{۳۲} داستان چمران داستان غریبی است. او زندگی بسیار متلاطمی داشت از زمانی که به نهضت خداپرستان سوسیالیست گرایش داشت تا زمانی که به آمریکا رفت و تا زمانی که به لبنان رفت و پرده‌ی پایانی زندگی‌اش در ایران پس از انقلاب.

شاید اگر چمران ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ شهید نمی‌شد، روزهای بسیار سخت‌تری در انتظارش بود؛ روزهایی که او را در یک تنگنای شدید سیاسی قرار می‌داد. برخی انقلابی‌ها دلایلشان را برای بدبینی به چمران کافی می‌دانستند. او رفیق و وزیر دفاع بازرگان و از همراهان بازرگان در سفر معروف به الجزایر و دیدارش با برژینسکی (مشاور امنیت ملی جیمی کارتر) در ۱۱ آبان ۵۸ بود. سال‌ها در آمریکا زندگی کرده بود. برای آن‌ها که دشمن شریعتی بودند، علاقه‌ی فراوان و رفاقت چمران و شریعتی جرم بود؛ همچنین عشق چمران به امام موسی صدر که برخی او را مخالف امام معرفی می‌کردند و عامل شاه ایران در لبنان. در کنار این موضع‌گیری‌های سیاسی‌اش،

انتقادش از برخی مسائل در سپاه، مخالفت با اعتبارنامه‌ی حسن آیت در مرداد ۵۹ و... را هم اضافه کنید. حالا اگر او در فضای پرتنش پس از ۳۱ خرداد زنده می‌ماند، معلوم نبود دچار چه تنش‌هایی می‌شد.

این تنش‌ها حتی می‌توانست پس از مرگ او نیز ادامه پیدا کند اما پیام امام برای شهادتش شاید جرأت را از بسیاری از منتقدان چمران گرفت؛ «او جنگجویی پرهیزکار و معلمی متعهد بود که کشور اسلامی ما به او و امثال او احتیاج مبرم داشت... هنر آن است که بی‌هیاهوهای سیاسی و خودنمایی‌های شیطنانی برای خدا به جهاد برخیزد و خود را فدای هدف کند نه هوی، و این هنر مردان خداست.»^{۴۴}

چمران اهل هیاهو علیه مدعیان انقلابی‌گری نبود؛ اما در دست‌نوشته‌هایش حرف‌هایی کم اما بسیار جدی وجود دارد که مخاطبش دقیق مشخص نیست اما نقد نوعی از انقلابی‌گری رایج در آن روزهاست: «گروهی ادعای انقلابی‌گری دارند. دیگران را غیرمنطقی، غیرانقلابی، لیبرال... قلمداد می‌کنند... در حالی که به سهولت می‌توان دید ایشان بیش از هر دشمنی لطمه به انقلاب زده‌اند، انقلاب ایران را به لب پرتگاه سقوط کشانده‌اند، همه مردم را از انقلاب زده کرده‌اند، هرج و مرج و آشوب و بی‌نظمی در نظر آنان انقلاب معنی می‌دهد و تصور می‌کنند با بی‌برنامگی و شعارهای تند و احساسات‌کور و کارهای غیرمنطقی می‌توانند انقلاب را به پیروزی برسانند... ما می‌گوییم باید با آمریکا مبارزه کرد، ولی نه در شعار و حرف، بلکه در عمل باید برنامه ریخت و آرام و مستمر و شبانه‌روزی کار کرد... ما نمی‌گوییم متخصص بی‌تقوا را بپذیرید، ولی می‌گوییم هر بی‌تقوایی را به صرف آن که ضدمتخصصین است بر کاری که اصلاً نمی‌داند نگمارید. ما می‌گوییم متخصصین زیادی در این کشور هستند که تقوای آن‌ها به مراتب زیادتر از مدعیان انقلابی و تقوا است، به جرم آن‌ها که آن‌ها متخصص و غرب‌رفته هستند آن‌ها را زیر دست و زبون نکنید... تقوا چیست؟ آیا ریش گذاشتن است؟ آیا ادعاهای گزاف بافتن است؟ کسانی ادعای تقوا می‌کنند که در نظر من بی‌تقواترین آدم‌ها هستند، اسم اسلام و انقلاب را ضایع می‌کنند، دروغ، تهمت، شارلاتانی، زدوبند و حقه‌بازی، لجن‌مال کردن مردم بی‌گناه،

شایعه‌ی دروغ ساختن و مخالفین خود را با قلدری و زرنگی از میدان به در بردن... این‌ها متقی نیستند... ما را لیبرال، نوکر آمریکا، غرب‌زده، متخصص بی‌تقوا و غیره می‌خوانند.»^{۲۵}

چمران برای مقابله با ارتش صدام در ابتدای جنگ ستاد جنگ‌های نامنظم در جنوب کشور را پایه گذاشت. در جبهه‌ی جنوب، سپاه خوزستان به شدت با چمران اختلاف داشت. ابتدای جنگ و در زمان فرماندهی پرتنش بنی‌صدر بر نیروهای مسلح، علی شمشانی، فرمانده وقت سپاه خوزستان، جمله‌ی معروفی دارد؛ «ما یک دشمن داشتیم به نام عراق، یک مخالف داشتیم به نام ارتش و یک رقیب داشتیم به نام گروه چمران.»^{۲۶} داوود کریمی، فرمانده عملیات جنوب سپاه، چنان علیه چمران سخنرانی می‌کرد که مخاطبان را شگفت‌زده می‌کرد.^{۲۷}

آقای خامنه‌ای نیز همچون چمران نماینده‌ی امام در شورای عالی دفاع بود و به همراه او ستاد جنگ‌های نامنظم را پایه گذاشته بودند. رفیق دوست در خاطراتش از جلسه‌ای در ۲۳ دی ۵۹ سخن می‌گوید که در آن حجت‌الاسلام خامنه‌ای از فرماندهان ارتش و سپاه دعوت کرده بود. بعد از سخنان فرمانده ارتشی، آقای خامنه‌ای از حسن باقری نیز خواست که سخن بگوید. رفیق دوست می‌گوید آقای خامنه‌ای کاملاً هوای سپاه را داشته اما «شاید افرادی در سپاه، مثل شهید داوود کریمی، عمق این مسئله را حس نمی‌کردند. او در آن جلسه به آقا اعتراض کرد که ما فکر کردیم شما آمدید به ما امکانات بدهید؛ نه این‌که حرف تحویل ما بدهید و ماست مالی کنید. من ناراحتی را در قیافه‌ی آقا دیدم.»^{۲۸}

چمران از قبل از شروع جنگ هم انتقاداتی از سپاه داشت و محسن رفیق دوست در کتابش روایت کرده است که به درخواست آقای خامنه‌ای در زمانی که چمران وزیر دفاع بود، به دیدار او رفته و مفصل با چمران درباره‌ی انتقادات او از سپاه صحبت کرده‌اند.

آشفتگی ابتدای جنگ در داغ شدن این تنش‌ها تأثیرگذار بود. ۲۰ آبان ۵۹ سپاه در نامه‌ای به محدودیت دسترسی‌اش به سلاح اشاره کرده؛ «این در شرایطی

است که نیروهای غیرمسئول و همه‌ی گروه‌ها در منطقه توسط ستاد جنگ‌های نامنظم دکتر چمران مسلح شده‌اند، حتی عده‌ای از چریک‌های فدایی که در شیراز دستگیر شدند. نیروهای مسلح شده و گروه‌ها در جبهه‌ها نه تنها هماهنگی با نیروهای مسئول ارتش و سپاه نداشته‌اند، بلکه عملاً موجب مختل شدن عملیات نیز گشته‌اند. چرا ارگان رسمی و موردتأیید امام و امت و قانون اساسی، فاقد سلاح و مهمات کافی است اما افراد غیرمسئول نظامی دارای همه امکانات بوده و بدون ضابطه در اختیار همه‌کس قرار می‌دهند؟...»^{۲۹}

دکتر یزدی که از سال‌های دور رابطه‌ای نزدیک با چمران داشت می‌گوید: «من رفتم پیش آقای خمینی گفتم چمران که در جبهه دارد با صدام می‌جنگد چرا این قدر اذیتش می‌کنند؟ آقای خمینی به من گفت به چمران بگو بیاید و احمدآقا را صدا کرد و گفت احمد به دکتر مصطفی بگو بیاید. دکتر چمران هم آمد و رفت آقای خمینی را دید و برگشت به جبهه. اردیبهشت ماه بار دیگر می‌آید و می‌خواهد برود به آقای خمینی گزارش جنگ را بدهد، باز هم راهش نمی‌دهند. چمران خیلی ناراحت می‌شود و برای آقا پیغام می‌گذارد می‌روم جبهه، اگر زنده برگشتم به دیدنتان می‌آیم. اما دیگر برنگشت.»^{۳۰}

علی اصغر غروی، از اعضای نهضت آزادی: «چمران شکایت می‌کرد که این‌ها کارشکنی می‌کنند و نمی‌گذارند که از مهمات و اسلحه‌هایی که خودمان تهیه کردیم، استفاده کنیم...»^{۳۱}

با وجود گذشت بیش از چهار دهه هنوز بسیاری از این موضوعات به صورت دقیق موشکافی نشده است.

چرا جنگ، هشت سال طول کشید؟

منافع جنگ طولانی برای حاکمان ایران و عراق

تاریخ انتشار: ۲ آذر ۱۳۹۹

جنگی که با تصمیم‌های چندروزه به یکباره پایان یافت، چرا هشت سال طول کشید؟ پرفسور تام ورکمن معتقد است در ریشه‌یابی طولانی شدن جنگ، باید ریشه‌های اجتماعی و سیاسی موضوع را بررسی کرد و می‌نویسد: «اگرچه جنگ برای هر دو طرف هزینه‌های سنگین مادی و انسانی دربرداشت، ولی برای هر دو طرف امتیازهای سیاسی نیز دربرداشت. شکاف‌های عمیق در هر دو جامعه، می‌توانست در قالب منافع دنبال شده در جنگ پوشش داده شود.»^{۳۱۲}

او، از مزایای جنگ طولانی برای ایران، به این موضوع اشاره می‌کند که با تداوم جنگ «فرایند تحکیم انقلاب اساساً تکمیل شد.» روحانیون نشان دادند «که در بهره‌گیری از جنگ برای تحکیم هژمونی طبقه‌شان بسیار خیره هستند؛ موضوعات بیگانه‌ستیزی را مورد استفاده قرار دادند تا به لحاظ سیاسی دست به بسیج عمومی بزنند. ایران عراق را به عنوان مظهر تمامی آن‌هایی که ضد دین و دشمن اسلام بودند مورد سرزنش قرار داد... بی‌شک، این روند درجه‌ای از استحکام اجتماعی را برای جامعه‌ی دچار انشعاب ایران فراهم می‌ساخت. دفاع از اسلام تبدیل به دفاع از رژیم دین‌سالار شد.»

پس از پیروزی انقلاب، نهادهای تازه‌ای در کشور شکل گرفته بود و جنگ «به رژیم در گسترش و حفظ کنترل بر نهادهای مهم پس از انقلاب و تحکیم کنترل بر دستگاه سنتی دولت کمک کرد. از جمله‌ی این نهادها می‌توان به سپاه پاسداران اشاره کرد. این نهاد به عنوان وزنه‌ی تعادل ارتش و تحت عنوان نیروهای انقلابی ظهور کرد.»^{۲۱۳}

موقعیت‌های خاص نظامی و امنیتی، مانند جنگ، برخوردهای امنیتی در امور سیاسی-اجتماعی را توجیه می‌کند و در ایران «جنگ برای رژیم فرصت بی‌نظیری فراهم آورد تا با حذف اپوزیسیون سیاسی، گسترش کنترل نهادهای انقلابی، مهار هر رفتار آشوب‌گرانه‌ی اجتماعی، قدرت خویش را تحکیم بخشد. مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، جنگ اجازه داد تا خواهان یکسان‌سازی موضوعات اجتماعی در جامعه‌ای شوند که پس از انقلاب دچار شکاف‌های عمیقی شده بود.»^{۲۱۴}

طولانی شدن جنگ، برای صدام و حزب بعث هم، امتیازهای سیاسی فراوانی داشت. ایران و عراق هر دو تلاش می‌کردند این جنگ را جنگی فراتر از جنگ با طرف مقابل نشان دهند؛ ایران جنگش را جنگی در برابر شرق و غرب عالم و جهان کفر و طاغوت معرفی می‌کرد و حزب بعث نیز این جنگ را دفاع از امت عرب در مقابل فارس؛ و هر دو طرف در مقاطع مختلف، دشمنشان را صهیونیستی و تحت حمایت اسرائیل معرفی می‌کردند.

در ابتدای جنگ، صدام و حزب بعث تا مدتی سرمست حضور در خاک ایران بودند، اما با شکست‌های پی‌درپی و آزادی خرمشهر، در وضعیت تحقیرآمیزی قرار گرفتند. تداوم جنگ در سال‌های بعد، راهی برای رهایی صدام از این تحقیر، پیش پایش می‌گذاشت.

وقتی جنگ به داخل خاک عراق کشیده شد، «صدام حسین از این موقعیت به عنوان مدافع ملت عرب استفاده کرد و خود را حامی ملت عرب نشان داد.» این کار با تبلیغات وسیع در عراق همراه بود؛ «مغازه‌های بمباران شده در شهر بصره، آکنده از پوستره‌های تمجید از صدام حسین به عنوان «دومین فاتح بزرگ ارتش فارس»

شده بود... رژیم بعث با مهارت توانست جنگ را به عنوان آرمان ملت عرب معرفی کند.^{۲۱۵} شواهد فراوانی وجود دارد که صدام توانست حکومت‌های عربی و بخشی از افکار عمومی دنیای عرب را متقاعد کند که خطر ایران خطری برای جامعه‌ی عربی است و او مدافع اعراب است.

جان نیکسون، از بازجویان صدام، از قول دیکتاتور عراق اشاره کرده است که صدام معتقد بود اگر آیت‌الله خمینی پشت مرزها متوقف می‌ماند و وارد خاک عراق نمی‌شد، «افکار عمومی اکثریت عراقی‌ها را به خودش جلب می‌کرد... ولی با تغییر جهت، هدف واقعی خودش را نشان داد و گفت هدفش رسیدن به کربلاست و نه مرز.»^{۲۱۶}

علاوه بر این‌ها، جنگ طولانی مزایای سیاسی و اجتماعی نیز برای صدام داشت و حزب بعث به بهانه‌ی جنگ، کنترل سیاسی خود را در کشور توسعه داد و «با استراتژی‌های پوپولیستی، کار خود را پیش برد.» از سوی دیگر، جنگ «بهانه‌ای برای تداوم سیاست‌های سرکوب‌گرایانه‌ی رژیم شد.» به بهانه‌ی جنگ، کوچک‌ترین اعتراضی سرکوب می‌شد و تداوم جنگ «موجب چندپارگی در میان جنبش اپوزیسیون زیرزمینی در عراق شد.»^{۲۱۷}

فوتبال، انقلاب، ضدانقلاب

شعارهای ضد جنگ در حاشیه‌ی فوتبال

تاریخ انتشار: ۲۵ مرداد ۱۳۹۶

۱۷ مهر ۱۳۶۳ تماشاگرهایی که آمده بودند پس از پنج سال بازی دو تیم قدرتمند پایتخت را ببینند، بعد از لغو بازی با عصبانیت شعار می‌دادند: «مرگ بر کمیته، مرگ بر جان فدا!» جان فدا رئیس هیئت فوتبال تهران بود و کمیته‌ای‌ها هم برای ختم غائله آمده بودند.

هاشمی رفسنجانی همین روز در دفتر خاطراتش نوشت: «تماشاچیان شلوغ و خرابکاری کرده‌اند؛ دست ضدانقلاب در این خرابکاری دیده می‌شود.»^{۲۱۸} روزنامه‌ی جمهوری اسلامی نیز ماجرا را به پای ضدانقلاب نوشت: «عوامل ضدانقلاب در جریان حوادث استادیوم شیروودی، تراکت‌هایی حاوی شعارهای سیاسی در داخل محوطه استادیوم چسبانده‌اند... در این تراکت‌ها علاوه بر تبلیغ نمودن برای صلح و مخالفت با ادامه جنگ با رژیم عراق، به مقدسات انقلاب اسلامی نیز توهین شده است.»^{۲۱۹}

تبلیغ برای صلح و مخالفت با ادامه‌ی جنگ در سال‌های جنگ گناهی نابخشودنی محسوب می‌شد.

اما اصل ماجرا چه بود؟ در این روز دو مسابقه از دسته‌ی اول فوتبال تهران در ورزشگاه شیروودی برگزار می‌شد؛ تیم‌های بانک ملی و نفت ساعت ۱۴:۳۰ و پرسپولیس و پاس ساعت ۱۶:۳۰. پرسپولیس و پاس، دو تیم مطرح تهرانی، پنج سال بود که با هم بازی نکرده بودند و جمعیت زیادی برای تماشای این بازی آمده بودند. جمعیت آن قدر زیاد بود که بخشی از تماشاگرها داخل زمین ورزشگاه جا گرفتند؛ خیلی شلوغ شده بود. ناگهان اعلام شد بازی برگزار نمی‌شود و روز جمعه در استادیوم آزادی بدون فروش بلیط، برگزار می‌شود. جمعیت آتش گرفت و شعارها شروع شد، همچنین شکستن شیشه‌ها و آتش زدن امکانات ورزشگاه. جمعیت به خیابان‌های اطراف آمدند و تا ساعت‌ها درگیری و شلوغی بود.

بعد از واقعه، فدراسیون فوتبال اطلاعیه داد که ورزشگاه‌های داخل شهر ظرفیت بازی‌های مهم را ندارد و اتوبوسرانی هم گفته ظرفیت کافی برای رساندن مردم به ورزشگاه آزادی را ندارد؛ پس تا توسعه‌ی ورزشگاه شیروودی و تهیه‌ی سرویس اتوبوسرانی برای ورزشگاه آزادی و آماده شدن ورزشگاه تختی بازی‌ها به تعویق می‌افتد که نتیجه‌اش تعطیلی مسابقات در آن سال شد. بعد هم فدراسیون اطلاعیه داد و مطبوعات ورزشی را مقصر اصلی اعلام کرد!

کمتر از دو ماه بعد، این بار اتفاقی مشابه برای بازی دوستانه‌ی تیم ملی ایران با باشگاه بوتوف بلغارستان افتاد. از روز ۳۰ آبان اعلام شده بود روز جمعه ۲ آذر مسابقه در استادیوم آزادی برگزار می‌شود. مردم زیادی به ورزشگاه آزادی آمدند اما در استادیوم آزادی سمینار بسیج بود و برنامه‌ی اعزام رزمنده‌ها به جبهه!

گفتند مسابقه به ورزشگاه شیروودی منتقل شده است. مردمی که با سختی به ورزشگاه آزادی رسیده بودند راهی ورزشگاه شیروودی شدند اما خیلی‌ها وقتی به شیروودی رسیدند بلیط مسابقه تمام شده بود و به استادیوم راه پیدا نکردند و دوباره درگیری و شعار. دود لاستیک‌های آتش گرفته همه‌جا را گرفته بود. این بار شهربانی آمد و با شلیک تیر هوایی و گاز اشک‌آور مردم را متفرق کرد و البته مردم هم به ماشین‌های پلیس حمله کردند و درگیری مفصلی شد. بخشی از شعارها علیه

پلیس بود: «مرگ بر پلیس، مرگ بر پلیس فاشیست.» همزمان بازی فوتبال هم در حال برگزاری بود و ایران با یک گل بازی را برد و پس از چند ساعت درگیری خیابانی پایان یافت.

اغلب آنچه در روایت‌های رسمی از فضای دهه ۶۰ روایت شده تصویری بازسازی شده از یک جامعه‌ی نسبتاً خوشبخت، صمیمی و فداکار است و کمتر به نابه‌سامانی‌های آن دوره پرداخته شده است. حتی احوال و نظرات اکثریت مردم درباره‌ی مسائل مهم سیاسی و فرهنگی نیز زیر روایت‌های رسمی فراوان پنهان شده است.

چالش سیاسی سپاه

عبور سپاه از چالش های سیاسی

تاریخ انتشار: ۱۵ آذر ۱۳۹۶

دو عملیات خیبر (اسفند ۶۲) و بدر (اسفند ۶۳) عملیات هایی پرتلفات و ناکام بود که بسیاری از مسئولان کشور را در توانایی سپاه برای تغییر وضعیت گره خورده ی جنگ در آن سال ها به تردید کشاند.

سال ۶۴ همراه با این تردید فرا رسید و در این شرایط صیاد شیرازی که منتقد برخی عملیات های پیشین بود طرح هایی برای تغییر روند جنگ داشت.

آن گونه که محسن رضایی روایت کرده است، در فروردین ۶۴ صیاد گفته بود طرحی دارد که پنج روزه جنگ را تمام می کند و مسئولان نیز طرح او را پذیرفته اند و خواسته اند که سپاه نیروهایی را که صیاد شیرازی نیاز دارد در اختیار او قرار دهد. در این میان مشکلات فراوانی در اجرای طرح ها پیش آمد؛ طرح هایی که منتقدانی در ارتش و سپاه داشت و البته صیاد نیز معتقد بود آن گونه که باید به او کمک نمی شود. طرح اول صیاد عملیات کامل بود که با انتقادات فرماندهان سپاه به ویژه حسین علایی (که در آن مقطع قائم مقام سپاهی صیاد محسوب می شد) منتفی شد و طرح دیگر او به نام عملیات های قادر نیز انجام شد که موفقیتی نداشت. محسن

رضایی می‌گوید: «پنج روز ادعایی شد سه ماه... هیچ موفقیتی به دست نیاوردند و یک وقت طولانی را گرفتند.»^{۲۴}

می‌توان حدس زد اگر صیاد شیرازی عبارت پنج روز را هم استفاده کرده باشد، به معنای پایان دادن پنج روزه‌ی جنگ نبوده است اما محسن رضایی کاملاً این عبارت را جدی گرفته بود. این در حالی بود که طرح‌های سپاه پیش از این در مدت زمانی طولانی‌تر، گرهی از جنگ باز نکرده بود.

ایده‌ی تشکیل سپاه در ابتدا تشکیل یک نیروی نظامی در مقابل ارتش نبود. حتی برخی بزرگان انقلاب مانند شهید بهشتی به سیستمی می‌اندیشیدند که در آن پاسداران سپاه نیروهایی تمام‌وقت نباشند. اما جنگ، سپاه را وارد مرحله‌ی جدیدی کرد. نیرویی که تا آزادی خرمشهر هنوز لشکر تشکیل نداده بود و در قالب تیپ می‌جنگید با ادامه‌ی جنگ در سال ۶۱ به تدریج صاحب لشکر شد و شهریور سال ۶۴ نیروی سه‌گانه‌ی زمینی، هوایی و دریایی تشکیل داد و به تدریج به یک نیروی نظامی هم‌سطح ارتش تبدیل شد و از سوی دیگر در معادلات سیاسی سال‌های جنگ نیز بسیار تأثیرگذار بود. جنگ چنان قدرتی به سپاه داده بود که رایزنی فرمانده سپاه برای ابقای نخست‌وزیر میرحسین موسوی (سال ۶۴) از تأثیرگذارترین رایزنی‌های انجام‌شده با امام بود. فرمانده سپاه در مذاکرات معروف به ماجرای مک‌فارلین نماینده داشت و او با بخشی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی چالش‌های سیاسی جدی داشت که توانست جلسات مجمع عقلا در مجلس را هم به تعطیلی بکشانند.

اختلاف ارتش و سپاه در جنگ نیز با توجه به سایر چالش‌های سیاسی سپاه ابعاد جدیدی پیدا می‌کرد. آن‌چه از سخنان محسن رضایی اشاره کردم حرف‌هایی است که در گفتگو با راویان دفتر سیاسی سپاه در سال ۶۵ مطرح کرده است. در همان مصاحبه هادی نخعی، از راویان دفتر سیاسی سپاه، درباره‌ی دوره‌ای که صیاد شیرازی طرح‌هایش را پی می‌گرفت می‌گوید اگر در آن عملیات‌های پیشنهادی صیاد، پیروزی‌های نسبی به دست می‌آمد، شرایطی که برای سپاه پیش آمده بود:

«می‌توانست خیلی بیشتر هم ادامه پیدا کند و سرنخ قضایا دیرتر به دست سپاه بیاید؟» محسن رضایی هم گفت: «بله، اگر این‌طور می‌شد که یک انحراف اساسی به وجود می‌آمد و سپاه متلاشی می‌شد.»^{۳۳۱} وقتی طرح‌های صیاد شیرازی، فرمانده نیروی زمینی ارتش، به نتیجه نرسید، سرنخ جنگ دوباره به دست سپاه افتاد و آن‌گونه که محسن رضایی روایت می‌کند، مسئولان از روی ناچاری و به دلیل این‌که طرح دیگری وجود نداشت طرح سپاه را پذیرفتند؛ «قطعا اگر یک نیروی دیگری در کشور بود و می‌آمد پیشنهاد دیگری می‌داد شاید آن پیشنهاد را قبول می‌کردند و طرح سپاه را شاید قبول نمی‌کردند.»^{۳۳۲}

بهمن ۶۴ طرح عملیاتی سپاه با نام والفجر ۸ با فتح فاو به یک پیروزی مهم پس از سال‌ها ناکامی بدل شد و این پیروزی جایگاه محسن رضایی را قوی‌تر کرد و رایزنی‌های او توانست حکم جانشینی هاشمی در فرماندهی جنگ را برایش به ارمغان بیاورد و صیاد شیرازی نفر سوم و معاون رضایی در سلسله مراتب فرماندهی جنگ شود. تصمیمی که ۲۴ فروردین ۶۵، با حضور صیاد شیرازی و محسن رضایی نزد هاشمی رفسنجانی گرفته شد اما فردای آن روز صیاد در اعتراض به این تصمیم از فرماندهی نیروی زمینی ارتش استعفا داد و به هاشمی گفت که دیروز غافلگیر شده است.

نکته‌ی دراماتیک ماجرا این‌جاست که صیاد همواره می‌خواست جنگ فرمانده واحد داشته باشد، وحدت فرماندهی از اصول جنگ است اما محسن رضایی اغلب با او مخالفت می‌کرد و معتقد بود مشکل جنگ وحدت فرماندهی نیست و حالا با این تصمیم وحدت فرماندهی به دست آمده بود اما با فرماندهی رضایی.

مخالفان جنگ

آیا مردم موافق ادامه‌ی جنگ بودند؟

تاریخ انتشار: ۱۱ تیر ۱۳۹۸

دهم خرداد ۱۳۶۴ هاشمی رفسنجانی با اشاره به زمزمه‌هایی درباره‌ی خستگی مردم از ادامه‌ی جنگ، گفت که در مشورت با نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور تصمیم گرفته‌اند «برای این‌که هم خودمان را بشناسیم، هم دیگران ما را بشناسند، اعلام می‌کنیم: آن‌هایی که در سراسر این کشور، زیر این آسمان، موافقند که جنگ تا پیروزی و رفع فتنه ادامه پیدا کند» در مراسمی شرکت کنند و «نظرات خودشان را با پلاکاردهایی که با خودشان می‌آورند به دنیا اعلام کنند.»^{۲۳۳}

هاشمی نگفت مردمی که مخالف ادامه‌ی جنگ هستند چگونه نظرات خود را اعلام کنند.

در روزهای بعد قرار شد این مراسم، راهپیمایی روز قدس ۲۴ خرداد ۶۴ باشد. نهضت آزادی مخالف ادامه‌ی جنگ بود و بیانیه‌هایی در این باره داشت که در رسانه‌های خارجی منتشر می‌شدند. نهضت درباره‌ی این دعوت، بیانیه داد و نوشت: «با استفاده از نهادهای دولتی، تظاهرات پرشکوهی در تأیید کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب سفید و تاجگذاری هم امکان‌پذیر بوده است. برای تشخیص اراده‌ی

ملی باید به رفتارندوم گردن گذاشت و یا به مخالفین اجازه‌ی راهپیمایی داد.»^{۲۲۴} با وجود تهدیدهای حکومت عراق برای بمباران بی سابقه در روز قدس، جمعه ۲۴ خرداد ۶۴ راهپیمایی روز قدس با شعارهایی در حمایت از ادامه‌ی جنگ برگزار شد. هاشمی نوشته است فرزندان او نیز در راهپیمایی شرکت کردند و یاسرشان کفن‌پوش آمده بود. او در مراسم سخنان پرشوری گفت: «هدف بزرگی که شما دنبال می‌کنید بهای گزافی دارد که باید بهای آن پرداخته شود.»^{۲۲۵}

آیا مردمی که در حمایت از ادامه‌ی جنگ به خیابان‌ها آمده بودند، از بهایی که جنگ به کشور تحمیل می‌کرد باخبر بودند؟ آیا می‌توان نظر آن‌ها را نظر تمام مردم ایران دانست؟ معمولاً در این مواقع آمارهای متناقضی از جمعیت ارائه می‌شود. هاشمی در خاطراتش نوشته که خبرنگاران داخلی مدعی اند ۵ میلیون نفر در راهپیمایی تهران شرکت کرده‌اند.^{۲۲۶}

تبلیغات زیادی انجام شد که مردم موافق ادامه‌ی جنگ هستند و روزنامه‌ها از تظاهرات پنج میلیونی در تهران نوشتند. نهضت آزادی در یادداشتی نوشت اگر مسیر راهپیمایی را حداکثر ۲۵ کیلومتر با متوسط عرض ۱۵ متر در نظر بگیریم و تجمع نسبی دو نفر در متر مربع، تعداد کل جمعیت راهپیمایان ۷۵۰ هزار نفر و حداکثر یک میلیون نفر تخمین زده می‌شود.^{۲۲۷}

حال پس از سال‌ها در کتاب تازه منتشرشده‌ی «بازخوانی جنگ تحمیلی» نوشته‌ی عبدالحسین مفید از فرماندهان ارشد ارتش در زمان جنگ و مدیر وقت اطلاعات نیروی زمینی ارتش یک آمار جالب منتشر شده است. در کتاب می‌خوانیم که با توجه به تهدید بمباران شهرها، از شب قبل از این راهپیمایی «تخلیه‌ی شهرها و خروج مردم شروع شد، به طوری که تا ساعت ۲۲ مورخ ۲۳ خرداد ۶۴، در مجموع تعداد ۱،۰۵۸،۵۰۰ خودرو از تهران خارج شدند؛ از محور کرج ۴۵۰ هزار، از محور قم ۷۵۰ هزار، از محور هراز ۵۰۰ هزار، از محور ساوه ۴۴ هزار، از محور ورامین ۲۷ هزار و از محور گرمسار ۳۰ هزار خودرو.»^{۲۲۸}

اگر در هر خودرو چند سرنشین بوده باشد، این آمار رقمی چند میلیونی را از خروج

مردم تهران تا ساعت ۱۰ شب نشان می‌دهد.

چند سال بعد، در بهار ۱۳۶۷، بهایی که هاشمی می‌گفت مردم باید بپردازند چنان سنگین شده بود که غیرقابل پرداخت بود. هاشمی به نتیجه رسیده بود ادامه‌ی جنگ ممکن است ایران را به مرز نابودی بکشاند. این بار شاید دیگر نیازی به اعلام نظر مردم هم نبود. ایران روی دور شکست بود. ستادی تشکیل شد تا راهپیمایی بیعت با امام را در حمایت از جنگ برگزار کنند. اما این بار هاشمی در رایزنی با بیت امام لغو راهپیمایی را پیگیری کرد. لغو این راهپیمایی بازتاب زیادی داشت. رادیو بی‌بی‌سی در تفسیری تحلیل کرد که «هدف از این تظاهرات، ابراز موافقت با ادامه‌ی جنگ بود. البته ادامه‌ی جنگ، خط مشی جمهوری اسلامی است، اما اخیراً به نحوی روزافزون با این خط مشی، مقابله‌هایی صورت گرفته است. گزارش شده است که در اصفهان میان پاسداران و آوارگان جنگی درگیری‌های خشونت‌آمیزی روی داده است. گروه کوچک لیبرال به نام نهضت آزادی به رهبری مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر اسبق جمهوری اسلامی، بار دیگر خواستار صلح شده است. همچنین در میان بعضی از روحانیون طراز اول، نشانه‌های نارضایتی از ادامه‌ی جنگ آشکار شده است.»^{۲۲۹}

بعد از لغو مراسم توسط امام، ستاد برگزاری نزد هاشمی آمدند؛ «آن‌ها را توجیه کردم که اقدام امام به‌جا بود، چون در اطلاعیه‌ها جنبه‌ی عمومی به راهپیمایی داده شده بود و تبلیغات لازم نشده بود. جمعیت زیادی شرکت نمی‌کرد و برداشت می‌شد که مردم [از جنگ] خسته شده‌اند.»^{۲۳۰}

به‌راستی نظر مردم درباره‌ی سیاست‌های کلان کشور را از چه طریقی می‌توان دریافت؟

انتقاد قاچاق

ضرورت انتقاد درونی و با شناسنامه

تاریخ انتشار: ۸ مهر ۱۳۹۶

سرلشکر محمد باقری، سال ۹۳ در یک گفتگوی تلویزیونی گفت از سال ۶۴ و ۶۵ ضعف‌های ساختاری و زیرساختی اساسی ایران در جنگ هویدا بود. او تأکید می‌کند پیش از آن هم دیده می‌شد؛ اما عراقی‌ها با حمایت‌های خارجی به شدت قوی می‌شدند و جبهه‌ی ایران با سختی‌ها و کمبودهای زیادی همراه بود. او می‌گوید: «امام می‌فرمودند جنگ جنگ تا پیروزی، جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم، تا این حد. اما آیا بدنه کشور به این نحو از جبهه پشتیبانی می‌کردند و آیا به این نحو جنگ ادامه‌پذیر بود یا خیر؟»^{۳۶}

هر چند حدود ۳۰ سال از پایان جنگ می‌گذرد اما اشاره‌ی شخصی که امروز بالاترین مقام نظامی کشور است به این موضوع، نکته‌ی مهم و امیدوارکننده‌ای است. موفقیت از آن کسانی است که سؤال‌های اساسی و استراتژیک را هرچه زودتر مطرح کنند و جوابی برای آن پیدا کنند. اگر این سؤال‌ها با جدیت در زمان واقعه مطرح می‌شد و جواب می‌گرفت ممکن بود به جای آن‌که قدرت دشمن و شرایط سخت، ما را وادار به پذیرش قطعنامه کند، زودتر و در حالی برای این موضوع چاره

می‌اندیشیدیم که از نظر نظامی موقعیت بسیار بهتری در جبهه داشتیم. چرا برخی سؤال‌های اساسی بسیار دیر طرح می‌شود؟ و یا اگر طرح می‌شود تلاش کافی برای پاسخ دادن دقیق به آن‌ها به کار گرفته نمی‌شود؟ و حتی پرسش‌گران نگران خوردن برچسب و اتهام می‌شوند؟ این موضوع دلایل متنوعی دارد که امروز به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنم.

نهضت آزادی از مقطعی بیانیه‌هایی در نقد جنگ منتشر می‌کرد که شاید از آن‌جا که اپوزیسیون شناخته می‌شدند چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت اما می‌دانیم سرنوشت یک گروه منتقد سپاهی در سال ۶۳ به جایی رسید که ناگزیر لب از انتقاد فروبستند. همچنین گروهی از فرماندهان ارتش با همراهی احمد کاشانی از نمایندگان مجلس در سال ۶۵ بحث‌هایی را پیگیری می‌کردند که با اتهام توزیع شب‌نامه‌هایی علیه مدیریت جنگ بازداشت و زندانی شدند.^{۲۳۲}

اگر ممنوعیت انتقاد در داخل نیروهای نظامی توجیه‌پذیر باشد، اما اتفاق ناخوشایند درباره‌ی مجمع عقلا در سال ۶۵ قدری عجیب می‌نماید؛ مجمعی از نمایندگان مجلس که درباره‌ی مسائل مهم جنگ بحث می‌کردند و حسن روحانی رئیس آن بود.

محسن رضایی سال ۶۵ درباره‌ی این مجمع گفته بود: «آمدند به نظر خود، بحث‌های اصولی را طرح کردند. مثلاً وضع دشمن چگونه است؟ وضع ما چگونه؟ اقتصادمان چگونه؟ چه کار باید بکنیم؟ فرانسه چکار می‌تواند بکند؟ چه قدر اسلحه می‌توانیم بخریم؟ اسلحه به ما می‌دهند؟ نمی‌دهند؟ این بحث‌ها را کرده بودند و خوف این می‌رفت که این بحث‌ها به خارج مجلس سرایت بکند و به جنگ لطمه وارد شود. خوب امام به محض این‌که این جلسه را فهمیده بود، دستور داده بود... بگویید این جلسات را منحل کنند و این حرف‌ها را نزنند و بگویید این جلسه تعطیل بشود.»^{۲۳۳}

شواهدی نشان می‌دهد که حتی گاه فضای انتقاد در جمع‌های خصوصی نیز سخت می‌شده است. در یادداشت روز ۲۱ فروردین ۶۶ هاشمی می‌خوانیم: «عصر

با دکتر روحانی مدتی در محل سپاه قدم زدیم و درباره‌ی جنگ و مشکلات ادامه‌ی آن و نداشتن راهی برای ختم جنگ بحث کردیم. ایشان تقریباً معتقد است جنگ را باید از موضع قدرت خاتمه بدهیم و منتظر فتح سرنوشت‌ساز نمانیم. ولی چون برخلاف نظر امام است صراحت ندارد.^{۲۳۴}

به تدریج انتقاد از ادامه‌ی جنگ همچون موضوعی ممنوعه درآمده بود. روغنی زنجانی از اعضای کابینه‌ی دولت وقت درباره‌ی سال‌های پایانی جنگ می‌گوید اتاقی پشت در محل برگزاری جلسات هیئت دولت بود که وزرا برای تماس با دفتر و مناظره‌شان یا رفع خستگی و کشیدن سیگار و نوشیدن چای به آن جا می‌رفتند. وزرا نظرات واقعیشان را در آن اتاق با صراحت می‌گفتند و مخالف ادامه‌ی جنگ بودند. اما ده متر آن طرف‌تر در اتاق جلسات ماجرا رنگ‌وبویی دیگر داشت و از ضرورت تداوم جنگ سخن می‌گفتند.

وقتی سؤال‌ها دیر مطرح می‌شود یا جدی گرفته نمی‌شود و انتقاد سخت می‌شود، ناگهان ممکن است حقیقت به صورتی تلخ و غافلگیرکننده ظهور کند. قاچاق‌شدن انتقاد، غیررسمی و زیرزمینی شدنش، بدون شناسنامه‌شدن منتقدان به دلیل ترس از متهم‌شدن، هم از تأثیر انتقاد می‌کاهد و هم می‌تواند آسیب‌های خطرناکی به همراه داشته باشد.

مجمع ناکام عقلا

پشت پرده‌ی جلسات جنگی حسن روحانی در دهه‌ی ۶۰

تاریخ انتشار: ۴ تیر ۱۳۹۶

مجمع عقلا نامی بود که حسن روحانی و تعدادی از نماینده‌های مجلس برای جمعشان انتخاب کرده بودند. حسن روحانی می‌گوید مجمع عقلا جناحی نبود و از هر دو جناح در آن حضور داشتند. مثلاً آیت‌الله یزدی، آیت‌الله موحدی کرمانی و آیت‌الله انواری از جناح مشهور به راست و مهدی کروبی، فاضل‌هرندی و آقای بیات از جناح موسوم به چپ. هاشمی رفسنجانی: «آدم‌های خوبی هم بودند و جزو خوبان کشور بودند. آن‌ها با همین بحث‌ها می‌گفتند که این جنگ، دیگر به نفع نیست و می‌بایست به نحوی جنگ را به صورت آبرومندانه ختم کنیم.»^{۲۳۵}

حسن روحانی می‌گوید یکی از اعضای جلسه به محسن رضایی گفت که این‌ها دنبال صلح هستند و محسن رضایی هم نامه‌ای به امام نوشت و امام ماجرا را از آقای هاشمی جویا شد. روحانی می‌گوید این اتفاق «روی اعضای جلسه تأثیر بدی گذاشت. گفتند عجب! ما که این‌جا نشسته‌ایم و این همه زحمت می‌کشیم امکانات کشور را برای یک عملیات بزرگ بسیج کنیم» و باید این‌گونه با ما برخورد شود «جلسه‌ی بعدی که تشکیل شد بعضی‌ها گفتند ما نمی‌آییم. به تعبیر آن روز

دیگر خطرناک است. جلسه استحضامش را از دست داد بعد تعطیل شد.»^{۳۳۶}

سال ۹۴ به آقای هاشمی گفتم الان که ما نگاه می‌کنیم بحث‌های خوبی در این مجمع انجام می‌شده، حتی آقای رضایی هم نقد قابل قبولی به بحث‌های آن ندارد. از هاشمی پرسیدم شما که به دنبال پایان جنگ بودید چرا از مجمع عقلا حمایت نکردید؟ او گفت: «آقای روحانی، معاون من بود. دست ما که از آن‌ها کوتاه نشد و آن‌ها هم کوتاه نیامدند و کارهایشان را می‌کردند. منتها دیگر خبری نمی‌کردند. بعضی از اعضای مجمع عقلا تا آخر جنگ، نظر می‌دادند.» گفتم: «خود آقای روحانی می‌گوید بعد از حرف‌های امام، شل شدند.» و هاشمی پاسخ داد: «شاید در داخل خودشان دیدند که نمی‌توانند خیلی تأثیرگذار باشند. ولی من هرگز احساس نکردم که رها کرده باشند.»

سردار مهدی کیانی از فرماندهان ارشد سپاه در جنگ به نکات جالبی از تفاوت دیدگاه افرادی مانند حسن روحانی با فرماندهان سپاه اشاره کرده است: «یادم می‌آید آقای شیخ حسن روحانی یک مقطعی در عملیات بدر و خیبر می‌پرسید این که شما می‌گویید جنگ تا رفع فتنه یا مثلاً برویم تا کربلا، برویم تا بغداد، این یعنی چه؟ این نه این که برایش سؤال شده بود. الان می‌گویم حتی ممکن است ده سال پیش اگر از من می‌پرسیدند این را به عنوان یک نکته‌ی منفی از شیخ حسن روحانی می‌گفتم. اما الان واقع‌بینانه می‌خواهم حرف‌هایم را بزنم، ما فکر می‌کردیم که این‌ها یک روحیه‌ی سازش‌کارانه یا اگر بخواهم صریح‌تر بگویم یک روحیه‌ی ترس، یک روحیه‌ی این که تمام عیار در خط امام نیستند را دارند. آن وقت هم در مقطع بعد از فتح خرمشهر چنین سؤالاتی بود. بگذارید دو مطلب از جانب خودم بگویم. این‌ها بالاخره امانت است:

۱. تمام بحث‌هایی که در رده‌های قرارگاه تا آن جا که من بودم می‌شد تطبیق احساس بر عقل و منطق به وضوح دیده می‌شود.

۲. تقصیرها را گاهی اوقات عده‌ای بر دوش دیگر[ان] می‌نهند.

امروزه به خوبی معلوم است که بسیاری درصددند که توپ را در زمین آقای

هاشمی بیندازند. البته من هاشمی رفسنجانی را خالی از عیب و نقص نمی‌دانم. هرکس که مشق می‌نویسد دارای غلط است، غیر از معصومین، تمام بشریت این ضریب خطا را دارند و نباید ما کسی را در حد معصوم بالا ببریم که هر عمل او را عین عدالت و صحت تلقی کنیم. در جنگ، بین محسن [رضایی] و هاشمی اختلاف نظر وجود داشت ولی این‌گونه نبود که حرف، حرف هاشمی باشد. دیدگاه‌های فرماندهی سپاه به تبع فرماندهان سپاه هم در تصمیم‌گیری آقای هاشمی تأثیر جدی داشت.

گاهی ما در جنگ احساسمان بر عقل و منطق غلبه می‌کرد و همین عامل اندیشیدن در عرصه‌ای بود که برایمان موفقیتی در بر نداشت. بسیاری از عملیات‌های ما دارای این خصلت بود که بایستی چرایی آن‌ها روشن شود.»^{۳۳۷}

یک بام و دو هوا

بودجه‌های عجیب در جنگ هشت ساله

تاریخ انتشار: ۱۴ مهر ۱۳۹۷

ستاری فر، معاون سازمان برنامه و بودجه در کابینه‌ی دوم موسوی، درباره‌ی دولت و بودجه‌ی جنگ می‌گوید: «بخش جنگ از بخش غیرجنگ مطالبات جدی‌تر و همه‌جانبه‌تری داشت که بخش غیرجنگ نمی‌توانست آن‌ها را برآورده کند. برای اولین بار در کشور یک واگرایی در زمان جنگ صورت گرفت که بریم خدمت حضرت امام و تعدادی مجوز دریافت و بعد خرج کنیم، چندین بار این امر صورت گرفته بود، اما رویه نبود و بعدها شد قاعده که بودجه را رها کنید، خودمان می‌رویم از بالا می‌گیریم. در سال ۶۵ در واقع ۲۵ میلیارد تومان پول داغ به اقتصاد تزریق شد؛ پول چاپ کردند. امام فرمودند دولت و نخست‌وزیری تصمیم بگیرند. بخش جنگ، سازمان مدیریت را تحت فشار قرار دادند که می‌خواهند حمله با امواج نیروی انسانی کنند که نیاز به غذا و لباس و غیره دارند. قرار شد وقتی منابع را دریافت کردند عملکرد و هزینه‌شدن این منابع را گزارش دهند. اما نه تنها هیچ گزارشی داده نشد بلکه این میزان پول نیز بازگردانده نشد.» و ادامه می‌دهد: «در سال‌های بعد با بررسی‌هایی که صورت گرفت مشخص شد این مقدار پول در آن زمان باعث

تورم شدید در کشور شد. نه تنها در مورد اهدافی که گفته بودند خرج نشد بلکه پادگان‌سازی صورت گرفته است. باید توجه داشت در زمان هر جنگی پادگان‌ها مورد حمله قرار می‌گیرند و بعد از جنگ اگر در آن زمان ۱۰۰ تا پادگان داشته باشند به ۷۰ تا کاهش می‌یابد، اما در کشور ما بعد از جنگ ظرفیت پادگان‌ها چندین برابر شده بود.»^{۲۳۸}

تورم سال ۶۴، حدود ۷ درصد است که در سال ۶۵ به حدود ۲۴ درصد می‌رسد. فرماندهان اغلب از تربیون‌های رسمی از دولت زمان جنگ درباره‌ی عدم توجه به جنگ انتقاد می‌کنند. از سوی دیگر مضمون جنگ با دست‌خالی نیز ترویج می‌شود. هر چند حجم حمایت‌ها و کمک‌ها از طرف مقابل و بازبودن دست عراق برای تهیه‌ی نیازهای جنگی‌اش قابل مقایسه با ایران نیست و ایران با محدودیت‌های بسیار سختی روبه‌رو بوده اما نمی‌توان گفت که کشور با دست‌خالی جنگیده است.

موضوع دیگری که در این سال‌ها به آن زیاد اشاره شده این است که فرماندهان در مقابل درخواست آماده‌سازی نیرو برای اجرای طرح‌های عملیاتی‌شان با این جواب مواجه شده‌اند که ما بند پوتین این‌ها را هم نمی‌توانیم تأمین کنیم.^{۲۳۹} در یک موقعیت خاص درباره‌ی یک تقاضای خاص سپاه چنین جمله‌ای گفته شده اما جالب است که این جمله در روایت‌ها به نماد جنگ هشت‌ساله تبدیل می‌شود. محسن رضایی در گفتگویی که سال ۹۳ با او داشتیم درباره‌ی نامه‌ی مشهورش در پایان جنگ که آن را طرحی پنج‌ساله برای پیروزی در جنگ می‌دانست، معتقد بود هزینه‌های طرح و امکانات فراوانی که در آن درخواست شده نه تنها برای شکست صدام که برای بیرون کردن آمریکا از خلیج فارس هم بود و «نهایتاً ۴ میلیارد دلار نمی‌شد.»^{۲۴۰}

این جملات این‌گونه القا می‌کند که گویا در کشور اراده‌ای برای پرداخت کمتر از ۴ میلیارد دلار برای پیروزی در جنگ وجود نداشته! اما گزارشات جنگی این موضوع را تأیید نمی‌کند، به‌عنوان نمونه ۲۰ فروردین ۶۷، چند ماه قبل از پایان جنگ،

رفیق دوست (وزیر سپاه) در جلسه با فرمانده سپاه می‌گوید در دو سه سال گذشته، از چین ۲.۵ میلیارد دلار خرید کرده‌ایم: «یک [میلیارد] و هشتصد [میلیون] ما خرید کرده‌ایم و بقیه ارتش.»^{۲۴۱} این رقم سوای خرید از سایر کشورها است.

بخش‌های دیگر جلسه‌ی این روز هم نشان می‌دهد که دست فرماندهان چندان هم بسته نیست. در یکی از این جلسات، درباره‌ی خرید هواپیما از رومانی بحث می‌شود که هر کدام ۵.۵ میلیون دلار قیمت دارد. رضایی می‌پرسد: «این‌ها نفت هم از ما قبول می‌کنند؟» یعنی به جای پول، نفت بگیرند؟ احمدپور معاون وزیر سپاه: «بله همه نفتی هستند.» رضایی: «خوب الحمدلله، بخريد، ۱۰۰ تا بخريد ازشان.» یعنی ۵۵۰ میلیون دلار. در همین جلسه از نهایی شدن قراردادهایی با برزیل هم صحبت می‌شود.^{۲۴۲}

این‌ها بخشی از هزینه‌های جنگ برای دولت است؛ به این‌ها اضافه کنید: نابودی زیرساخت‌ها و صنایع، هزینه‌ی ساماندهی آوارگان جنگی، محیط زیستی که دستخوش آسیب‌های فراوانی می‌شود، به‌ویژه وقتی جنگ به مناطق حساسی مانند هور کشیده می‌شود و...

برخی علاقه دارند انتقاد از دولت و مسئولان غیرنظامی در زمان جنگ در تریبون‌های عمومی و به‌شکلی یک‌طرفه مطرح شود اما انتقاد از خودشان را برنمی‌تابند و می‌گویند بحث‌های تخصصی نباید در فضاهاى عمومی مطرح شود؛ یک بام و دو هوا!

رقابت نفس‌گیر

آشفته بازار سیاسی در بهار تلخ

تاریخ انتشار: ۲۶ تیر ۱۳۹۶

وزارت کشور تعداد آرای فاو را هم در انتخابات مجلس اعلام کرد؛ حدود ۱۷۰۰ نفر! و رسانه‌های ایرانی بازتاب دادند. اشتباه فاجعه‌باری که تعداد دقیق نیروهای ایرانی را در فاو عراق به دشمن نشان می‌داد؛ دشمنی که آماده‌ی حمله به فاو بود.^{۲۴۳} بهار ۶۷ اتفاقاتی در دل خود دارد که بسیار تلخ، دردناک و وحشتناک است. شکست‌های پی‌درپی با فاصله‌ی کم شیرازه‌ی ایرانی‌ها را از هم پاشاند. آشفتگی و اختلافات فراوان سیاسی آن روزها یکی از دلایل فروپاشی توان نظامی ایران در پایان جنگ بود.

روزهای پایانی سال ۶۶، آغاز بحث‌های داغ انتخابات مجلس سوم بود. جایی که در مهم‌ترین تشکل سیاسی کشور، جامعه‌ی روحانیت مبارز، دو طیف سیاسی روحانی در برابر هم قرار گرفته بودند.

در گفتگوهایی که با رزمنده‌های ایرانی داشتم بسیاری از آن‌ها از تأثیر بزرگ روانی این اختلاف‌ها در جبهه می‌گفتند. رودررو قرارگرفتن روحانی‌ها معانی خاصی داشت.

جهت‌گیری سیاسی مسئولان وزارت کشور، هم‌جهت با جناح به اصطلاح چپ جامعه‌ی روحانیت بود و شورای نگهبان نزدیک به جناح راست شناخته می‌شد. شورای نگهبان و وزارت کشور در انتخاب اعضای هیئت‌های اجرایی به توافق نمی‌رسیدند و رئیس‌جمهور از امام کمک خواست.

در آستانه‌ی انتخابات، بحث‌های سیاسی دو جناح در جامعه‌ی روحانیت مبارز به انشعاب روحانیون مبارز تهران از جامعه‌ی روحانیت ختم شد و بحث‌های داغ اختلافی، کشور درگیر جنگ را زیر سایه‌ی خود گرفت.

روحانیون مبارز تازه‌تأسیس، طبق نظر امام فقط در تهران لیست داد و پیروز انتخابات تهران بود. (۲۵ فروردین ۶۷ و با نامه به امام و موافقت ایشان نام تشکل به مجمع روحانیون مبارز تبدیل شد.)

برخی بحث تقلب را مطرح کردند. شورای نگهبان انتخابات تهران را تأیید نمی‌کرد. برای برگزاری دور دوم باید انتخابات مرحله‌ی اول تأیید می‌شد. امام مجبور به معرفی نماینده برای کمک به روند بررسی و تأیید انتخابات مرحله‌ی اول شد اما کار به سرانجام نرسید. امام ۱۲ اردیبهشت به شورای نگهبان نامه نوشت که دور دوم باید در روز قدس انجام شود. گفت بر اساس گزارش نماینده‌اش و گزارش‌های دیگر، انتخابات سالم بوده و شورای نگهبان صحت آن را اعلام کند. امام ۱۴ اردیبهشت به امامی کاشانی، از اعضای شورای نگهبان، نامه نوشت که دور قبل، شورای نگهبان در ۳۱ روز تمام تکلیف انتخابات را روشن کرده اما؛ «در این دوره که وضع حساس‌تر است، تا به حال که ۲۶ روز از انتخابات می‌گذرد، شما از ۱۹۶ حوزه فقط ۴۵ حوزه را تأیید کردید. اگر در تهران به عقیده‌ی شما اختلاف بود، رسیدگی به شمارش آرای شهرستان‌ها که ممکن بود.»^{۲۴۴} با چالش‌های فراوان دور دوم برگزار شد.

اختلاف رقیبان برای حضور در مجلس، تنها اختلاف سیاسی در این بهار نبود. آقای خامنه‌ای سال ۶۴ و در دور دوم ریاست جمهوری‌اش از روی ناچاری و وقتی هیچ‌کس نتوانست نظر امام را برای تغییر نخست‌وزیر برگرداند، میرحسین موسوی را به مجلس معرفی کرد. در مراسم تحلیف ریاست جمهوری و همچنین رأی اعتماد

به نخست‌وزیر، مجلس روزهایی پرحاشیه داشت. کابینه نیز در میان اختلافات و با حکمیت هیئت حل اختلاف شکل گرفت. کابینه، دو قسمتی بود؛ گروهی وزیر رئیس‌جمهور شناخته می‌شدند و گروهی وزیر نخست‌وزیر. به عنوان نمونه علی‌اکبر ولایتی وزیر خارجه از وزرای رئیس‌جمهور شناخته می‌شد و میرحسین موسوی از تعامل کم او با نخست‌وزیر گلایه داشت. این اختلاف نظرها به جامعه نیز کشیده شده بود. ۲۰ فروردین ۶۷ امام در نامه‌ای به ولایتی وزیر امور خارجه نوشت: «باید تحمل انتقاد را چه حق و چه ناحق داشته باشیم... سبقت در رساندن سریع هر موضوعی به جامعه گرچه به ضرر مردم باشد، نه تنها کار وزارت امور خارجه را مختل می‌کند، که در بعضی اوقات روی سیاست‌های داخلی هم اثر نامطلوب می‌گذارد.»^{۲۴۵}

۲۲ خرداد ۶۷ امام در نامه‌ای به میرحسین موسوی نخست‌وزیر به او نیز تذکر داد؛ «هر مسئولی... در چهارچوب محدودهی وظایفش عمل کند؛ که در غیر این صورت احتمال پاشیدگی نظام جدی است.» آیت‌الله خمینی نوشته بود که گاه از حرف‌های وزیران و دخالتشان در حوزه‌های دیگر تعجب می‌کند و مثال زده بود؛ «سیاست خارجی کشور بر عهده‌ی وزیر خارجه است اگر آقایان اعتراضی دارند باید برادرانه در هیئت دولت مطرح کنند... شیوه‌ی پسندیده‌ای نیست که هر وزیر و یا نماینده‌ای هرچه دلش خواست در مجامع عمومی بگوید.»^{۲۴۶}

تنها بخشی از آشفته‌بازار سیاسی بهار ۶۷ را روایت کردم. نکته این جاست که در همین بهار، ارتش صدام ۲۸ فروردین فاو و ۴ خرداد شلمچه را گرفت. ۲۹ خرداد نیروهای منافقین مهران را گرفتند و شکست‌های پی‌درپی ایران تا پذیرش قطعنامه ادامه داشت.

مأموریت غیرممکن

سخنان مسعود رجوی درباره‌ی جنگ عاشورایی

تاریخ انتشار: ۳ مرداد ۱۳۹۶

مسعود رجوی: «ما در این راه عاشوراگونه می‌رویم، اما این بار با زمانی که در ۳۰ خرداد ۶۰ شروع کردیم فرق می‌کند، چون در آن موقع چشم‌انداز پیروزی نداشتیم و عاشوراگونه شروع کردیم، ولی این بار چشم‌انداز پیروزی داریم که خیلی ملموس است. البته همه‌ی افراد باید بدانند که می‌خواهند چه کنند. ما کاری می‌خواهیم بکنیم که همه‌ی دنیا تعجب کنند و یک‌دفعه بفهمند که ما در تهران هستیم و خمینی دیگر وجود ندارد.»^{۲۴۷}

نیروهای رجوی سال‌ها در کنار صدام بودند؛ تا سال ۶۶ بیشتر همکاری‌های اطلاعاتی و جاسوسی داشتند. سال ۶۶ در درگیری‌های مرزی شرکت می‌کردند و سال ۶۷ چند عملیات نظامی بزرگ‌تر و پی‌درپی انجام دادند؛ بامداد ۸ فروردین به فکه حمله کردند و ۲۹ خرداد در عملیات چلچراغ مهران را گرفتند و شعار دادند امروز مهران، فردا تهران. سوم مرداد ۶۷ نیروهای نظامی سازمان مجاهدین خلق که در ایران به منافقین معروف بودند، سومین و آخرین حمله‌شان در سال‌های جنگ را آغاز کردند.

پاراگراف اول بخشی از سخنان مسعود رجوی، رهبر وقت سازمان برای توجیه نیروها برای حمله است. او ۳۱ تیر گفت که جنگشان عاشوراگونه است اما نتیجه‌اش متفاوت از عاشورا است؛ «در این که ما حتما پیروز می‌شویم هیچ شکی نداریم. الان جبهه‌ها خالی شده و وقتی که از جبهه آن طرف‌تر برویم کسی نیست که جلو ما را بگیرد.» رجوی می‌گفت: «با عنایت به نام پیامبر اسلام ﷺ عملیات را فروغ جاویدان نامیده‌ایم.»^{۲۴۸}

رجوی گرم و گیرا سخن می‌گفت و هواداران بارها سخنان او را با شعار، هورا و صلوات قطع می‌کردند. او مأموریت فرماندهان را که باید به همراه نیروهایشان یک‌به‌یک شهرهای ایران را می‌گرفتند توضیح داد:

«- صالح آماده‌ای؟

- بله.

- شما قرار شد به کجا بروید؟

- کرمانشاه. تقسیم‌بندی هم کرده‌ایم که تیپ‌ها باید در کدام نقاط متمرکز شوند. تیپ... سراغ صداوسیما می‌رود، تیپ... سراغ زندان دیزل آباد تا زندانیان را آزاد و آن‌هایی را که می‌خواهند مسلح کند و تیپ... سپاه بعثت و قرارگاه نجف را می‌گیرد و به همین ترتیب، جعفر راه ورودی کرمانشاه، تیپ افسانه پادگان نزدیک آن و تیپ جلیل دروازه‌ی خروجی کرمانشاه و هوانیروز را می‌گیرد. البته مردم را هم می‌فرستیم که زندانیان دیزل آباد را آزاد کنند.

- اول شهر را بگیرند بعد زندان را، چون تصرف شهر مهم‌تر است. مادر کرمانشاه اعلام جمهوری دموکراتیک اسلامی می‌کنیم. محمود تو آماده‌ای؟

- بله...»^{۲۴۹}

اعضای سازمان انرژی گرفتند. هادی شعبانی، که یکی از آن‌هاست، تعریف می‌کند: «آن شب، شب اتمام حجت مسعود با بچه‌ها بود و طوری صحبت کرد که همه می‌گفتند همین امشب حمله را شروع کنیم. حتی برخی افراد در شبانه‌روز دو ساعت می‌خوابیدند و فقط کار می‌کردند. برای همین خیلی از نیروها در حمله‌ی

فروغ [جاویدان] از فرط خستگی در میدان نبرد خوابشان برد.^{۲۵۰} ایران ۲۷ تیر قطعنامه را پذیرفته بود اما ارتش صدام به جبهه‌های جنوب و غرب کشور حمله کرد و با ضعف خطوط دفاعی ایران چند روزی در خاک ایران جولان می‌داد. رجوی به نیروهایش گفت:

«ملت دیگر از جنگ خسته شده‌اند و همه مخالف جنگ هستند و کسی به جبهه نمی‌آید. کسانی که در جبهه هستند افرادی هستند که آن‌ها را به زور از شهرها و روستاها دستگیر کرده‌اند و به جبهه فرستاده‌اند و میلی به جنگیدن ندارند. تمام لشکرها و نیروهای رژیم در حملات عراق ضربه‌ی کاری خورده و پراکنده هستند و یارای مقابله با ما را ندارند... کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم، در حد توان یک ابرقدرت است، چون فقط یک ابرقدرت می‌تواند کشوری را ظرف این مدت تسخیر کند.»^{۲۵۱}

بعد از ظهر ۳ مرداد، منافقین از مرز خسروی می‌گذرند، در پناه ارتش عراق تا سرپل ذهاب پیش می‌آیند و به سمت باختران (کرمانشاه) پیشروی می‌کنند. آن‌ها برای رسیدن به باختران باید دو شهر کرد و اسلام‌آباد غرب و تنگه‌های پاتاق، حسن‌آباد و چهارزبر را پشت سر بگذارند. اما در تنگه‌ی چهارزبر رزمنده‌های ایرانی جلویشان را سد می‌کنند و ۵ مرداد در عملیات مرصاد سخت‌ترین شکست سازمان رقم می‌خورد. این یادداشت را با توجیه مسعود رجوی درباره‌ی شکست عملیات فروغ جاویدان به پایان می‌برم؛ سخنانی که مدتی بعد از این شکست در جمع نیروهای سازمان گفت: «شکست نظامی امام حسین علیه السلام نه به خاطر بحث نیروی او بود، ۷۲ نفر در مقابل ۳۰۰ نفر، بلکه این شکست بدان معطوف می‌گردد که امام حسین علیه السلام تمام انرژی خود را روی شمشیر و ایدئولوژی گذاشت و از نقش عنصر خارجی غافل گردید. ما که او را رهبر عقیدتی خودمان می‌دانیم و معتقدیم که باید از قیام کربلا درس بگیریم، ضمن اعتقاد به شمشیر و ایدئولوژی باید از تجربه‌ی مولایمان بهره‌برده و در پی کسب مشروعیت آلترناتیو خود در عرصه‌ی بین‌المللی باشیم.»^{۲۵۲}

یقه‌گیری از رئیس جمهور

چالش حضور رئیس جمهور در جبهه پس از پذیرش قطعنامه

تاریخ انتشار: ۴ مرداد ۱۳۹۶

رئیس جمهور خامنه‌ای: «ممکن است بگویید خب مگر دولت زیر نظر رئیس جمهور نیست؟ نه، جوابش نه است.»

یقه‌ی آقای خامنه‌ای را گرفته بود و می‌گفت چرا دو سال پیش نیامدید؟ آقای خامنه‌ای گفت: «آقا حالا که آمدیم برادر، حالا کوتاه بیا.» همان جا که بحث می‌کردند دشمن اطراف منطقه را بمباران کرد. آقای خامنه‌ای: «هشدار بود به بنده و ایشان، که حالا این جا یقه‌ی هم را نگیریم.»^{۲۵۲}

حجت الاسلام خامنه‌ای تا قبل از ریاست جمهوری (سال ۶۰) در جبهه‌ها حضور داشت اما پس از آن، سال‌ها بود که جبهه نرفته بود. اواخر تیرماه چند روز پس از پذیرش قطعنامه به جبهه‌ی خوزستان رفت.

به پاسدارها می‌گفت امام اجازه نمی‌داده به استان‌های جنگی برود. می‌گفت امام بارها به او و هاشمی گفته وقتی او یا هاشمی با هواپیما به جایی می‌روند و امام خبردار می‌شود تا وقتی هواپیما سالم بنشیند قلبش می‌لرزد؛ «خب ما نمی‌خواستیم بلرزانیم قلب امام را.» می‌گفت حالا هم که آمده به سختی امام و سران قوا را راضی کرده است.

سؤال‌ها از آقای خامنه‌ای تنها چرایی نیامدن به جبهه نبود؛ از او به عنوان رئیس‌جمهور درباره‌ی عملکرد دولت در جنگ می‌پرسیدند. گفت از دولت بپرسید؛ «ممکن است بگویید خب مگر دولت زیر نظر رئیس‌جمهور نیست؟ نه.»

رئیس‌جمهور حرف‌هایی زد که می‌توانست ذهن‌های خسته‌ی فرماندهان از سختی‌های آخر جنگ، پذیرش ناگهانی قطعنامه و... را آشفته‌تر کند. گفت بر اساس قانون اساسی نمی‌تواند وزیری را که می‌داند کارش غلط، ناقص و ضعیف است بردارد. گفت: «نخست‌وزیر را قبول نداشتم.»^{۲۵۴} اما چون امام گفت، منصوب کردم و تا الان از او حمایت کرده‌ام.

ماجرا برمی‌گردد به سال ۶۴، آقای خامنه‌ای پیش از دور دوم ریاست‌جمهوری به نتیجه رسیده بود که میرحسین موسوی نخست‌وزیر مطلوبی نیست. بنا داشت در انتخابات ۶۴ نامزد ریاست‌جمهوری نشود، اما امام قبول نکرد. گویا امام پذیرفت انتخاب نخست‌وزیر با رئیس‌جمهور باشد. موعد انتخاب نخست‌وزیر لابی‌ها شروع شد اما حرف‌های محسن رضایی به امام درباره‌ی این‌که تغییر نخست‌وزیر به نفع جنگ نیست و در جبهه‌ها تأثیر منفی می‌گذارد امام را مصمم کرد تا مانع تغییر نخست‌وزیر شود. امام مصمم بود و وساطت‌ها هم تأثیری نداشت. رئیس‌جمهور هم مصمم به تغییر نخست‌وزیر بود. ناگزیر نامه‌ای به امام نوشت: «اگر حضرت‌عالی تشخیص می‌دهید که باید مهندس موسوی را معرفی کنم، حکم کنید، شما رهبر هستید. شما روز قیامت جواب دارید، ولی من جواب ندارم کسی را که مصلحت نمی‌دانم نخست‌وزیر کنم، مگر این‌که حکم ولی فقیه بالای سر او باشد.»

ناطق نوری می‌گوید با مهدوی‌کنی و تنی چند برای حل ماجرا به دیدار امام رفتند. امام راضی نشده بود حکم بدهد. گفته بود به عنوان یک شهروند نظر می‌دهم. ناطق می‌گوید پس از این جلسه به دیدار رئیس‌جمهور رفته است و ماجرا را شرح داده و گفته: «این دیگر حکم است و امام فقط لفظ حکم را نگفتند. امام تا آخر ایستاده است. این‌که ایشان می‌فرمایند جز موسوی خیانت به اسلام است، حکم است.»^{۲۵۵}

رئیس‌جمهور ناچار موسوی را برای نخست‌وزیری معرفی کرد. وزرا نیز با حکمیت انتخاب شدند. آقای خامنه‌ای به پاسدارها می‌گفت: «آن وزیری که من تعیینش نکردم، با حکمیت آمده، آن حرف مرا گوش نمی‌کند.»

او گفت: «جنگ مسئولیتش با من نیست، حالا هم نبوده دیروز هم نبوده. عرض کنم از سال ۶۲ به این طرف، بنده هیچ‌گونه مسئولیتی در جنگ ندارم.»

انتصاب نخست‌وزیر بدون رضایت رئیس‌جمهور تفرقه‌ی زیادی در مجلس و مسئولین به وجود آورد. حالا رزمنده‌ها نیز در جریان قرار می‌گرفتند و به نظر می‌رسد این امر در موضوعات سال‌های پس از جنگ نیز تأثیرگذار بوده که نیازمند بررسی و تحقیق است.

نکته‌ی دیگر این‌که درباره‌ی نقش دولت در جنگ، نمی‌شود فرماندهان سپاه از سویی تمام تلاش خود را برای ابقای آقای نخست‌وزیر و دولت به کار گیرند و از سوی دیگر در محافل مختلف از نارضایتی‌شان از پشتیبانی دولت در جنگ بگویند. اگر فرماندهان سپاه معتقدند که نظر آقای رضایی نظر شخصی او بوده است، رضایی باید پاسخگوی این اقدام باشد. سردار محقق [محقق] از فرماندهان وقت لشکر ۲۷ و از فرماندهان ارشد فعلی سپاه می‌نویسد چرایی تلاش آقای رضایی برای ابقای موسوی موضوع مهمی است که حتماً باید به آن پرداخته شود و ادامه می‌دهد: «دلایل ارائه‌شده توسط ایشان [محسن رضایی] و توضیحات درباره‌ی آن، تاکنون نتوانسته بسیاری از رزمندگان حاضر در صحنه‌های نبرد، سیاسیون و پژوهشگران را اقناع نماید.»^{۲۵۶}

به‌راستی وظیفه‌ی فرماندهان نظامی چیست و تا چه حد باید در امور سیاسی و استراتژیک کشور وارد شوند؟

تاکتیک خطرناک

پذیرش قطعنامه تاکتیکی نیست

تاریخ انتشار: ۱۰ مرداد ۱۳۹۶

۲۹ سال پیش، ۱۱ مرداد ۱۳۶۷، تلفن هاشمی رفسنجانی زنگ خورد، رئیس جمهور خامنه‌ای پشت خط بود و به هاشمی که حدود دو ماه از حکم جانشینی‌اش در فرماندهی کل قوا می‌گذشت پیشنهاد داد به نیروها در خوزستان اجازه‌ی عملیات بدهد. به نظر می‌رسید آتش جنگ خاموش شده است و هاشمی نگران بود دوباره شعله‌ور شود. هاشمی رفسنجانی: «گفتم احتمال درگیری بدون هدف درست و تلفات فراوان دو طرف می‌رود و به علاوه نیاز به اجازه‌ی امام دارد؛ علاوه بر بررسی مصلحت.»^{۲۵۷}

ایران دو هفته پیش از این تاریخ در ۲۷ تیرماه قطعنامه و آتش بس را پذیرفته بود، اما پس از آن دوباره ارتش صدام به مرزها حمله‌ور شده بود و اسیران زیادی از ایران گرفته بود. شوک قطعنامه و پیام متأثرکننده‌ی آیت‌الله خمینی و خبر حمله‌ی دوباره‌ی دشمن نیروهای زیادی را به جبهه‌ها سرازیر کرد و دشمن را عقب زد. حمله‌ی نیروهای سازمان مجاهدین خلق، معروف به منافقین، خون خیلی‌ها را به جوش آورد و افراد بیشتری راهی جبهه‌ها شدند.

از سویی صدام هنوز به صورت رسمی آتش بس را نپذیرفته بود و عراقی‌ها می‌گفتند ایران قطعنامه را به صورت تاکتیکی پذیرفته تا ارتش عراق را فریب دهد. امام، صبح ۳۱ تیر، خطاب به محسن رضایی گفت: «مسائل سیاسی مربوط به جنگ را وزارت خارجه به عهده دارد، ولی مسائل جبهه‌ها را باید نیروهای نظامی و انتظامی و مردمی زیر نظر ستاد فرماندهی کل قوا به عهده بگیرند. همان طور که قبلاً گفتیم ما با مردم خود با صداقت صحبت می‌کنیم. ما در چهارچوب قطعنامه‌ی ۵۹۸ به صلحی پایدار فکر می‌کنیم و این به هیچ وجه تاکتیک نیست، ولی سلحشوران ارتش اسلام باید خود را آماده کنند که اگر دشمن دست به حملاتی زد، جواب مناسبی به آن بدهند. فرزندان انقلاب، توجه کنید که امروز روز حضور گسترده در جبهه‌هاست. فکر نکنید که دیگر جنگ تمام شده است. خود را مسلح به سلاح ایمان و جهاد کنید. بر دشمن غدار رحم جایز نیست. این‌ها تمام حرف‌هایشان یک فریب است. ما خواستیم به دنیا ثابت کنیم که صدام معتقد به مجامع بین‌المللی نیست و ما تا قبول قطعنامه از سوی عراق جواب دشمنان اسلام را در جبهه‌ها خواهیم داد.»^{۲۵۸}

با توجه به حضور نیروهای فراوان در جبهه، فرمانده سپاه طرحی برای یک عملیات بزرگ آماده کرده بود. مجید مختاری راوی دفتر سیاسی سپاه در گزارش خود، هدف عملیات را یک موقعیت مهم و ویژه در خاک عراق معرفی می‌کند. ده روزی می‌شد که رئیس‌جمهور هم در منطقه بود و با طرح محسن رضایی موافق. امیدوار بودند در شرایط جدید بتوانند مجوز حمله را بگیرند. عصر ۱۱ مرداد که هاشمی، احمد خمینی را دید خبردار شد که آقای خامنه‌ای موضوع را با احمد در میان گذاشته است. آقای خامنه‌ای در این باره می‌گوید: «البته من نگفتم که به امام بگویند. ما با خود احمدآقا در میان گذاشتیم که یک فشاری... ایجاد کند. اما احمدآقا گفت که من بروم به امام بگویم و ببینم نظر ایشان چیست.»^{۲۵۹}

احمدآقا وقتی از امام جواب گرفت نتوانست رئیس‌جمهور خامنه‌ای را پیدا کند. برایش در استانداری خوزستان پیامی محرمانه گذاشت: «حضرت حجت‌الاسلام خامنه‌ای دامه‌افاضاته. پس از سلام پیغام شما را به حضرت امام رساندم که

رزمندگان آماده هستند عملیات کنند. حضرت امام فرمودند که به هیچ وجه به خاک عراق حمله نکنید. حتی گلوله‌ای به طرف آن‌ها شلیک نکنید. در صورتی که بمباران کردند، شما هم اگر صلاح دانستید دستور بمباران بدهید. شما نیروی مهیا داشته باشید، در صورتی که آن‌ها حمله کردند و زمینی را تصرف کردند شما هم به آن‌ها حمله کنید. من اعلام کرده‌ام که قبول قطعنامه تاکتیکی نیست. حمله نقض آن است. قبل و بعد آتش بس ندارد. مرید. احمد خمینی.»^{۲۶۰}

شش روز بعد، ۱۷ مرداد ۶۷ شورای امنیت سازمان ملل با حضور نمایندگان ایران و عراق جلسه‌ای برگزار کرد و قرار شد از ۲۹ مرداد ۶۷ آتش بس برقرار و مذاکرات طرفین نیز از سوم شهریور ۶۷ در ژنو انجام شود.

سی دیپلما در حاشیه

فصل ۶

دربارهی مسائل سیاست خارجی در جنگ ایران و عراق

ایرانی‌های انقلابی به قدرت‌های خارجی کاملاً بدبین بودند و نهادهای بین‌المللی را هم تحت نفوذ قدرت‌های خارجی به ویژه آمریکایی‌ها می‌دانستند و به شورای امنیت سازمان ملل کاملاً بی‌اعتماد بودند. کلمه‌ی «صلح» جایگاه خوبی در ادبیات جنگی آن روزها نداشت و معادل سازشگری و خیانت به آرمان‌های انقلاب معرفی می‌شد و تلاش در جهت یافتن راهی برای پایان دادن به جنگ از مسیر سیاسی، تلاش برای تضعیف رزمندگان ارزیابی می‌شد. به تعبیر سردار درودیان: «نه تفکر صلح در کشور وجود داشت و نه منطق آن و اصولاً اعتقادی به پذیرش صلح نبود... اصلاً اجازه نمی‌دادیم کسی درباره‌ی صلح فکر کند.»^{۲۶۱}

پیشنهاد برای صلح و پایان دادن به جنگ از سوی دیگر کشورها نشانه‌ی قدرت ایران در جبهه‌ها تلقی می‌شد و رد کردن این پیشنهادها نشانه‌ی اقتدار انقلابی. و عجیب آن‌که در یادداشت‌های این فصل می‌بینید وزارت خارجه به جای تلاش برای تغییر این دیدگاه‌ها در بیشتر موارد با آن‌ها همراه می‌شد و این سؤال به صورت جدی مطرح می‌شود که در شرایطی که اندیشیدن به صلح امری ناپسند بود، امکان شکل گرفتن یک طرح صلح چه قدر وجود داشت؟

گروگان‌گیری در سفارت آمریکا

انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول که آن را بلعید

تاریخ انتشار ۱۲ آبان ۱۳۹۷

آبان ۵۸ رسانه‌های جهان در تسخیر خبرهای تهران بود. ادوارد سعید، شرق‌شناس و استاد دانشگاه کلمبیای آمریکا، می‌نویسد ماه‌های طولانی بخش اصلی اخبار رسانه‌های آمریکایی درباره‌ی گروگان‌گیری بود. کانال تلویزیونی ای‌بی‌سی آخر شب‌ها برنامه‌ی ویژه‌ای به نام «آمریکای گروگان» پخش می‌کرد. والتر کرانکیت در شبکه‌ی سی‌بی‌اس، هرشب تعداد روزهایی را که گروگان‌ها در اسارت بودند یادآوری می‌کرد؛ مثلاً «روز دویست و هفتادم». برنامه‌های سه‌دقیقه‌ای درباره‌ی تاریخ اسلام، مرور پرونده‌ی پزشکی شاه و... برنامه‌هایی بود که به مخاطب آمریکایی اطلاعاتی درباره‌ی دین و فرهنگ اسلامی می‌داد که «چیزی بیش از یک برداشت ناقص و نادرست نبود. در این برنامه‌ها مردم ایران همواره به صورت افرادی مبارز، خطرناک و ضدآمریکایی مطرح می‌شدند.»^{۲۳}

حدود یک سال قبل، مردم ایران با حضورشان در خیابان‌ها انقلاب عجیبی را رقم زدند. یرواند آبراهامیان، تحلیلگر ایرانی مقیم آمریکا، می‌نویسد که شرق‌شناسان «جمعیت‌های خاورمیانه‌ای را همواره اسلام‌گراهایی ستیزه‌جو، متعصبانی دیوانه،

مجانینی بدوی، بیگانه‌هراس‌هایی بددل و بنیادگراهایی خشمگین تصویر می‌کنند که راهبرشان، اگر عقده‌ی روانی طلب خودکشی از طریق شهادت نباشد، عقده‌ی آدم‌کشی است.» او از انقلاب ایران نمونه‌هایی ذکر می‌کند که این ذهنیت را تغییر می‌دهد؛ «تظاهرکنندگان در تهران حرکت می‌کردند، به شیشه‌ی بانک‌ها سنگ می‌زدند، اما نزدیک بیمارستان‌ها صدایشان را پایین می‌آوردند تا باعث اذیت بیماران نشوند... مغازه‌دارها شیرینی و آب پخش می‌کردند. گل فروش‌ها میخک می‌دادند تا تظاهرکننده‌ها بتوانند آن‌ها را به سربازان بدهند.» مردم به بانک صادرات سنگ می‌زدند اما دست به پول‌های نقد توی شعبه نمی‌زدند.

او با اشاره به خشونت‌های محدود از سوی مردم می‌نویسد: «با در نظر گرفتن همه‌ی جوانب، در انقلاب ایران تمایل جمعیت به رفتارهای آرام و مسالمت‌آمیز بود.» انقلاب ایران در حال ایجاد تحولی در زمینه‌ی حضور مردم بود که در آن خبری که از او باشی گری شدید که به خاورمیانه نسبت داده می‌شد نبود. آنتونی پارسونز، سفیر وقت انگلستان در ایران، معتقد بود: «خبر از هیچ غارت و چپاول کورکورانه‌ای نبود، کار او باش نبود. شاهکار شگفت‌انگیز سازمانده‌ی، زمان بندی و نظم بود... من هیچ وقت مردم ایران را به اندازه‌ی چند ماه گذشته تحسین نکرده‌ام.»^{۲۶۳}

این ویژگی‌ها در بسیاری از رسانه‌های جهان نیز بازتاب داشت و توجه متفکران را به خود جلب کرد. در روزهای انقلاب رسانه‌های آمریکایی علاقه‌ی چندانی به نشان دادن چهره‌ای متعادل از رهبر و مردم ایران نداشتند و به تعبیر ادوارد سعید: «تصویر آیت‌الله خمینی وسایل ارتباط جمعی را قبضه کرده بود؛ البته چیز زیادی از وی بیان نمی‌کردند الا این که وی سخت‌دل و لجوج، قدرتمند و عمیقاً از دست آمریکا عصبانی است.»

آن‌ها مصداق چندانی برای درست نشان دادن قضاوتشان نداشتند که به ناگاه گروگان‌گیری در سفارت آمریکا به کمکشان آمد. طولانی شدن این بحران فرصت کافی برای شکل دادن افکار عمومی درباره‌ی انقلاب را به رسانه‌ها داد و ذهنیت جدید، ذهنیت مثبت پدیدآمده از انقلاب را بلعید. ایرانی‌ها بدون قدرت رسانه‌ای

حتی نتوانستند سابقه‌ی دخالت‌های آمریکا در ایران را رسانه‌ای کنند. ادوارد سعید می‌نویسد: «اظهارنظرهای پرسروصدا راجع به نیروهای آمریکایی با بزرگ‌نمایی سمفونیکِ ماجرای گروگان‌گیری و بازگشت پیروزمندانه‌ی آن‌ها همراه گردید. قربانیان این حادثه مستقیماً به صورت قهرمان‌ها و نمادهای آزادی درآمدند... گروگان‌گیرها هم به صورت عده‌ای حیواناتِ پست‌تر از انسان تصویر شدند.»^{۳۶۴}

همراه‌کردن افکار عمومی از مهم‌ترین مؤلفه‌های قدرت است. بدون قدرت رسانه‌ای برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی، باید از طولانی‌شدن کشمکش‌ها نگران باشید. انقلابی‌ها قصد رویارویی با دولت آمریکا را داشتند اما قدرت رسانه‌ها آن‌ها را در مقابل ملت آمریکا و دنیا قرار داد و افکار عمومی علیه ایران شد.

نکته‌ی آخر این‌که جدا از تأثیر یا عدم تأثیر گروگان‌گیری در آغاز جنگ با عراق، می‌توان بررسی کرد آیا این موضوع بر بی‌تفاوتی یا همراهی افکار عمومی با حمله به ایران تأثیر داشت یا خیر؟ وقتی به عنوان یک مجرم در افکار عمومی جهان معرفی شوید سخت است که کسی دلش برای مظلومیت شما بسوزد. سال‌هاست رسانه‌های رسمی کشور سرشار از تحلیل نقاط قوت تسخیر سفارت آمریکاست؛ اما نیازمند نگاه‌های نقادانه به این مسئله و بسیاری از مسائل دیگر هستیم. به تعبیر یکی از سیاست‌مداران نمی‌شود تیر انداخت و بعد دور جایی را که تیر اصابت کرده دایره کشید و فریاد برآورد: خورد به هدف و بعد جشن پیروزی گرفت.

بازی خونین

معادله‌های عجیب در طولانی شدن جنگ ایران و عراق

تاریخ انتشار: ۲۴ شهریور ۱۳۹۷

پروفسور برنارد رایش در مقاله‌ی «اسرائیل و جنگ ایران و عراق» می‌نویسد: «بهره‌ی اصلی اسرائیل از جنگ ایران و عراق آن بود که این دو قدرت منطقه‌ای که هر دو دشمن اسرائیل محسوب می‌شدند، علیه یکدیگر وارد جنگ شدند و فرصت استراحتی برای اسرائیل فراهم شد.» او معتقد است اسرائیل به دنبال «حفظ موازنه‌ی قوا برای طولانی کردن جنگ و جلوگیری از پیروزی یکی از دو طرف بود.» در تحلیل رایش، جنگ علاوه بر درگیر نگه داشتن این دو کشور، جهان عرب را به دو قطب تبدیل کرده بود؛ یک قطب، سوریه، لیبی و یمن جنوبی و قطب دیگر اردن، مصر و کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس و «دودستگی جهان عرب، مانع تشکیل جبهه‌ی متحدی علیه اسرائیل شد.»^{۳۶۰}

گویا سیاست آمریکا هم ادامه‌ی جنگ خونین ایران و عراق بود؛ تا وقتی که برنده‌ای نداشته باشد. الکواری نماینده‌ی وقت قطر در سازمان ملل، درباره‌ی موضع آمریکا و شوروی در جنگ می‌نویسد: «در واقع این دو ابرقدرت، به رغم تأکیدهایی که بر خلاف آن داشتند، از تداوم جنگ و طولانی شدن آن، مادام که هیچ‌یک از

طرفین نتواند بر دیگری غلبه داشته باشد، احساس رضایت می‌کردند.^{۲۶۶} در سال‌های جنگ تا وقتی که ایران و عراق کشورهای هم‌راویران می‌کردند، قدرت‌های جهانی با وجود اظهار نگرانی از ادامه‌ی جنگ، تلاشی عملی و جدی برای پایان دادن به آن نکردند. آن‌ها سال هفتم تصمیم گرفتند جنگ را پایان دهند.

تحلیلگران ایرانی موفقیت نسبی کربلای ۵ (زمستان ۶۵) را در تصمیم ابرقدرت‌ها برای پایان دادن به جنگ مؤثر می‌دانند اما اغلب تحلیلگران غیرایرانی ناامن شدن خلیج فارس در جنگ دریایی و افشای ماجرای مک‌فارلین را مهم‌ترین دلیل تصمیم آمریکا برای پایان دادن به جنگ می‌دانند.

افشای پرسر و صدای ماجرای مک‌فارلین در آبان ۶۵، که در جهان به ماجرای کمک آمریکا و اسرائیل به ایران معروف شد، کار را برای بازی دوگانه‌ی آمریکایی‌ها سخت کرد و آمریکا تحت فشار شدیدی قرار گرفت و به تعبیر کدی و گازیوروسکی، آمریکایی‌ها به این جمع‌بندی رسیدند که: «باید به‌گونه‌ای مستقیم برای پایان دادن به جنگ طولانی ایران و عراق مداخله نمایند.»^{۲۶۷}

تیر ۶۶، قطعنامه‌ی ۵۹۸ برای پایان دادن به جنگ تصویب شد. واکنش ایران به قطعنامه منفی بود اما برای اولین بار تمام پنج عضو دائم شورای امنیت برای پایان دادن به جنگ تفاهم کرده بودند. به روایت دبیرکل سازمان ملل در جلسه‌ای که مهر ۶۶، او با پنج عضو دائم شورای امنیت برگزار کرد؛ شولتز، وزیر خارجه‌ی آمریکا، در جمع‌بندی نظر پنج کشور گفت: «همه‌ی ما پایان جنگ را می‌خواهیم. همه‌ی ما از قطعنامه‌ی ۵۹۸ حمایت می‌کنیم.»^{۲۶۸}

دکوئیار، دبیرکل سازمان ملل، در خاطراتش درباره‌ی سیاست آمریکا در این مقطع از جنگ می‌نویسد: «نظر قطعی ایالات متحده این بود که برای پایان جنگ: (۱) عراقی‌ها باید به خوبی مقاومت کنند تا مانع هر گونه پیروزی ایران شوند. (۲) جنگ باید بیش از هر زمانی برای ایرانی‌ها رنج‌آور شود. (۳) جریان سلاح به ایران باید از طریق قطعنامه‌ی دیگری در شورای امنیت کاهش یابد و (۴) فشار بین‌المللی در ابعاد وسیعی به این کشور وارد شود.»^{۲۶۹}

بسیاری دریافتند که جنگ ماه‌های پایانی خود را سپری می‌کند. محمدجواد ظریف از دیپلمات‌های ایران در سازمان ملل به خاطر دارد که حدود دی‌ماه ۶۶؛ «مایکل اشتاینر من را صدا کرد و گفت که من یک نکته‌ای را به تو بگویم و آن این است که شما الان دست بالا را دارید، ولی امسال سال شکست شما در جنگ است. قبل از این که شکست بخورید قطعنامه را بپذیرید. هیچ وقت این از ذهنم بیرون نمی‌رود.»^{۲۷}

چندماه پس از این گفتگو، سخنان نماینده‌ی آلمان در سازمان ملل به واقعیت پیوست و در بهار ۶۷ ایران شکست‌های پی‌درپی و سختی را در جبهه‌های جنگ تجربه کرد. فاو، شلمچه و جزایر مجنون را که در عملیات‌های سخت و طولانی مدت در چند سال گرفته بود، در عملیات‌های سریع دشمن در عرض چند ماه از دست داد و با سخت شدن و زجرآور شدن جنگ، قطعنامه‌ی ۵۹۸ را پذیرفت.

سودهای سرشار بسیاری از کشورها و شرکت‌های بین‌المللی فروش سلاح و منافع بسیاری که در حاشیه‌ی جنگ‌ها وجود دارد، تا چه حد در ادامه‌ی جنگ تأثیر داشت؟ مقامات ایرانی به‌ویژه مسئولان وزارت خارجه تا چه حد به انگیزه‌ی اصلی ابرقدرت‌ها و کشورهایی که منافعشان در طولانی شدن جنگ بود پی بردند؟ عجیب آن‌که در ایران نیز نگاهی مسلط وجود داشت که تلاش دیپلماتیک برای پایان دادن به جنگ را تلاشی خائنانه تفسیر می‌کرد. آیا ممکن است گاه گرفتار بازی شده باشیم و با اصرار بر ادامه‌ی جنگ در زمین ابرقدرت‌ها بازی کرده باشیم؟

ضعف سیاست خارجی در جنگ

تعیین سرنوشت جنگ بدون حضور ایران

تاریخ انتشار: ۲ مهر ۱۳۹۷

محمدجواد لاریجانی می‌خواست در مراحل تدوین قطعنامه‌ی ۵۹۸، به‌عنوان نماینده‌ی ایران به نیویورک برود و در جلسات شرکت کند؛ وزیر خارجه مخالف بود و این موضوع به چالشی در وزارت خارجه تبدیل شد.^{۲۷۱}

اما ولایتی، وزیر خارجه در کتابش از تأثیرگذاری ایران بر قطعنامه‌ی ۵۹۸ می‌نویسد: «وزارت امور خارجه‌ی ایران تلاش وسیع و همه‌جانبه‌ای را برای تحقق خواست‌های ایران به‌عمل آورد.» او توضیح می‌دهد که با سفر معاون و مدیرکل امور بین‌الملل وزارت خارجه به پایتخت‌های مختلف، نظرات ایران تا حدی در قطعنامه تأمین شده است.^{۲۷۲}

ایرج همتی در کتاب «دیپلماسی ایران و قطعنامه‌ی ۵۹۸» نشان می‌دهد که این روایت چندان معتبر نیست و به بولتن دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه که چند ماه پس از قطعنامه منتشر شده اشاره می‌کند که در آن توضیح داده شده، با تحریم جلسات شورای امنیت، جلسات شورا درباره‌ی قطعنامه به جلساتی بدون مخالف برای آمریکا و عراق تبدیل شد و «در نتیجه‌ی مانورهای سیاسی که از

سوی بقیه‌ی کشورهای مخالف جمهوری اسلامی ایران به عمل آمد قطعنامه به صورت و شکل فعلی آن به تصویب رسید.»^{۲۷۳}

آیا حضور مستقیم ایران در بحث‌های تدوین قطعنامه نتیجه‌ی بهتری نداشت؟ به نظر می‌رسد در سیاست خارجی ایران گاه مسیرهای طولانی‌تر و پرهزینه‌تر بر مسیرهای مستقیم و کم‌هزینه‌تر ترجیح داده می‌شود تا شعارها آسیب نبینند. وقتی مذاکره و مسیر دیپلماتیک رسمی مسدود است، دیپلماسی قاچاقی شکل می‌گیرد. مدتی پیش از آن‌که ایران جلسات تدوین قطعنامه را تحریم کند، مذاکره‌ی مستقیم با آمریکایی‌ها، معروف به ماجرای مک‌فارلین، خارج از وزارت خارجه در جریان بود. در حالی که جنگ‌های لفظی شدید میان ایران و آمریکا، رسانه‌ها و گوش مردم را پر کرده بود، معامله‌های پشت پرده‌ای با محوریت آزادی‌گروگان‌های آمریکایی و غربی در لبنان، انجام شد.

دیپلماسی قاچاق، علاوه بر این‌که در بلندمدت به اعتماد مردم آسیب می‌زند، وزارت خارجه را هم تضعیف می‌کند و اگر مدیریت قوی در رأس وزارت خارجه وجود نداشته باشد این ضعف در وزارتخانه نهادینه می‌شود و دیپلمات‌ها نیز نمی‌دانند تا چه حد اختیار دارند. به عنوان نمونه پس از تصویب قطعنامه‌ی ۵۹۸ در تیر ۶۶، ایران تلاش می‌کرد با تغییراتی در بندهای قطعنامه به قطعنامه‌ی جدیدی برسد که مبنای پایان جنگ باشد و یا این‌که در روند اجرایی قطعنامه خواسته‌هایش را به دست آورد. به روایت ظریف، از دیپلمات‌های فعال ایران در ماجرای قطعنامه، در یکی از جلسات مهم با نماینده‌ی ژاپن، دو ساعت بر سر خواسته‌های ایران چانه زده، اما در پایان دیپلمات ژاپنی گفت: «اگر من به شما تضمین بدهم که من تمام درخواست‌های شما را عمل می‌کنم، شما حاضری قطعنامه را بپذیری؟» ظریف می‌گوید: «با سردرد عجیبی از آن جا بیرون آمدم. چون نمی‌توانستم بگویم می‌پذیرم. اجازه نداشتیم. تقریباً یک ساعت از این دو ساعت را معلق زده بودم که بگویم مثلاً همکاری می‌کنیم... ولی او می‌گفت به من بگو آره یا نه... و من هم اجازه نداشتیم این را بگویم.»^{۲۷۴}

پس از پایان جنگ نیز مذاکرات وزارت خارجه برای صلح با عراق تقریباً به بن‌بست می‌رسد. این بار نیز نامه‌نگاری‌های صدام با هاشمی تکلیف را روشن می‌کند و صدام در آخرین نامه در ۲۳ مرداد ۶۹، قرارداد الجزایر را مجدداً می‌پذیرد. نامه‌ای که در فشارِ پس از حمله‌ی عراق به کویت (۱۱ مرداد ۶۹) و تهدیدهای آمریکا نوشته شده بود. هاشمی در خاطرات ۲۴ مرداد درباره‌ی این نامه نوشته: «حاکمی از تصمیم عراق به مقاومت در کویت در مقابل آمریکا است که به ما امتیاز داده است.»^{۲۷۵}

پس از آن، معرفی عراق به‌عنوان آغازگر جنگ نیز دوباره با مذاکراتی پیرامون آزادی گروگان‌های آمریکایی و غربی در لبنان گره می‌خورد. دبیرکل سازمان ملل در خاطرات خود روند مذاکرات آزادی گروگان در سال‌های پس از جنگ را شرح داده و درباره‌ی اعلام عراق به‌عنوان آغازگر جنگ می‌نویسد: «در روز نهم دسامبر ۱۹۹۱ (۱۸ آذر ۷۰) شش روز پس از آزادی آخرین گروگان آمریکایی، من گزارشم را به شورای امنیت ارائه کردم که در آن مسئولیت آغاز جنگ عراق و ایران بر عهده‌ی عراق گذاشته شده بود.»^{۲۷۶}

هر چند دکوئیار علاقه ندارد اعلام آغازگر جنگ تحت تأثیر آزادی گروگان‌ها معرفی شود اما در جای‌جای خاطراتش این ارتباط دیده می‌شود. آیا مسیرهای مستقیم، رسمی و شفاف در دیپلماسی که قابل نقد و اصلاح هستند از مسیرهای پنهانی و غیرمستقیم بهتر نیستند؟ آیا دیپلماسی پنهانی و خارج از وزارت خارجه مردم را از حکومت دور و وزارت خارجه را ناکارآمد نمی‌کند؟

وزیر در حاشیه

پیرامون عدم پاسخگویی دکتر ولایتی

تاریخ انتشار: ۱۲ تیر ۱۳۹۶

سال ۶۶ در یکی از سخت‌ترین سال‌های جنگ، وزیر خارجه‌ی ایران کتابی درباره‌ی بیماری سل منتشر کرد، کتابی که گویا به امام هم داده بود و امام در ششم فروردین ۶۷ تقریظی بر آن نوشت: «ان‌شالله‌تعالی جناب آقای ولایتی همان‌طور که در مسائل سیاسی خدمتگزار خوبی هستند، در مسائل درمانی هم خدمتگزار باشند.» این تنها نوشته‌ی امام برای ولایتی در فروردین ۶۷ نبود. دو هفته پس از آن، از او و دوستانش در وزارت خارجه خواست انتقادپذیر باشند.

ولایتی متخصص طب اطفال، سال ۶۰ اولین نخست‌وزیر پیشنهادی آقای خامنه‌ای بود که نتوانست رأی اعتماد مجلس را بگیرد و در نهایت میرحسین موسوی نخست‌وزیر شد و ولایتی وزیر خارجه‌ی دولت میرحسین. وزارت او شانزده سال، یعنی تا سال ۷۶ ادامه یافت.

سیاست خارجی از ارکان هر جنگی است که در جنگ هشت‌ساله‌ی ایران با ضعف‌های فراوانی روبه‌رو بوده است اما نکته‌ی جالب این‌جاست که تلاشم در این سال‌ها برای یافتن گفتگوهایی چالشی یا نقادانه با دکتر علی‌اکبر ولایتی نتیجه‌ای

نداده و سیاست خارجی دوران جنگ با عدم پاسخگویی آقای وزیر، هیچ‌گاه به صورت جدی بررسی نشده است.

قطعه‌نامه‌ی ۵۹۸ تابستان سال ۶۶ تصویب شد و مبنای پایان جنگ در سال ۶۷ قرار گرفت. دکتر علی خرم از مقامات وقت وزارت خارجه درباره‌ی مراحل آماده‌سازی این قطعه‌نامه نکات جالبی دارد که در مصاحبه با نشریه‌ی تخصصی جنگ، «نگین ایران» مطرح شده است:

«چنانچه جمهوری اسلامی ایران دیپلماسی فعال‌تری داشت، می‌توانست منافعش را بهتر تأمین کند. به عنوان مثال در بند ۶ قطعه‌نامه به جای این‌که تعیین آغازگر جنگ مطرح شود، تعیین متجاوز استفاده شود یا به جای تعیین خسارت، تعیین غرامت مطرح شود، چرا که در آن مقطع ایران به لحاظ نظامی از موقعیت برتری در جبهه‌های جنگ برخوردار بود. در زمان تنظیم قطعه‌نامه، زمانی که دبیر کل سازمان ملل درخواست کرد دو کشور نظراتشان را درباره‌ی مفاد اولیه‌ی آن اعلام کنند، فضایی برای بررسی قطعه‌نامه، اعلام نظر و فعالیت‌های دیپلماتیک درباره‌ی آن در اختیار دستگاه دیپلماسی کشور قرار داده نشد و حتی به آقای محمدجواد لاریجانی، که معاون امور بین‌الملل وزارت امور خارجه بود، اجازه‌ی حضور در جلسات مربوط به تصمیم‌گیری درباره‌ی قطعه‌نامه داده نشد. پس قطعه‌نامه‌ی ۵۹۸ پیش‌نویسی بود که در غیاب ایران، عراق آن را بهبود داد. لذا در اوج قدرت نظامی ایران، تأمین‌کننده‌ی منافع عراق بود، اما با تغییر موقعیت جبهه‌های جنگ و پیروزی‌های کربلای ۵ [زمستان ۶۵]، تا حدودی مورد توجه ایران هم قرار گرفت.»^{۲۷۷}

این سخنان یعنی جور دیپلماسی کشور را نیز رزمندگان فداکار کشور می‌کشیدند و جالب‌تر این‌که در این سال‌ها با عدم پاسخگویی وزیر خارجه‌ی وقت، جور پاسخگویی به سؤالات سیاست خارجی را نیز فرماندهان و رزمندگان جنگ کشیده‌اند و شاید بتوان گفت از معدود اوقاتی که سیاست خارجی ایران در جنگ در حضور دکتر ولایتی نقد شد و مردم شاهدش بودند لحظاتی از مناظره‌ی انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ بود که آن هم در شرایطی ناگزیر صورت گرفت.

نکته‌ی دیگر این‌که وزارت خارجه توان استفاده‌ی دیپلماتیک از پیروزی‌های رزمندگان ایرانی همچون والفجر ۸ را نداشت. محسن رضایی معتقد است ابرقدرت‌ها از پیروزی‌هایی بسیار کوچک‌تر از فاو، موفقیت دیپلماتیک ویژه‌ی می‌سازند اما ما نتوانستیم از والفجر ۸ به اندازه‌ی خودش استفاده کنیم. سردار علایی فرمانده نیروی دریایی سپاه در جنگ نیز در مصاحبه با نگارنده گفت: «عملیات فاو موفقیت بسیار بزرگی بود، ولی این موفقیت بزرگ از سوی دستگاه دیپلماسی کشور تبدیل به یک دستاورد سیاسی نشد. یعنی بعد از عملیات فاو، ایران می‌توانست یک طرح صلحی را به صورت رسمی و کتبی ارائه بدهد که این طرح صلح کشورهای حامی عراق را در موضع انفعال قرار بدهد.»^{۲۷۸}

به دلیل شرایط خاص کشور، برخی مسائل وزارت خارجه در سال‌های جنگ بیرون از وزارتخانه تعیین می‌شد و افراد مختلفی خارج از وزارتخانه در تصمیمات نقش داشتند که علاوه بر شرایط ویژه‌ی کشور، ضعف وزیر خارجه و پرهیز او از ورود به هر گونه چالش، از دلایل آن بود.

دکتر ولایتی این روزها مشغولیت‌های فراوانی دارد؛ از امور پزشکی گرفته تا امور دانشگاه آزاد، نوشتن کتاب درباره‌ی تاریخ و تمدن اسلامی، تاریخ جوانمردی و... اما معتقدم او باید پاسخگویی عملکرد خویش در وزارت خارجه و زمینه‌ساز بحث و بررسی سیاست خارجی ایران در سال‌های جنگ و پس از آن باشد. این بررسی و تدوین با سخنان هرازگاه یک طرفه و با سؤال‌ها و جواب‌های مشخص به دست نمی‌آید.

در ایران مدیرانی با سوابق طولانی مدیریت و غیرپاسخگو کم نداشته‌ایم و اگر زمینه‌ی نقد و پاسخگویی فراهم نشود مدام مجبور به تکرار اشتباهات هستیم. از سوی دیگر ظاهراً برای برخی از مسئولان، عدم پاسخگویی و دوری از چالش نقد، مسیر هموارتری برای موفقیت است.

نگاه طالبانی

اعتراض تیمسار ظهیرنژاد به گسترش سازمانی سپاه

تاریخ انتشار: ۶ آبان ۱۳۹۷

احمد خمینی درباره‌ی دیدگاه امام پس از فتح خرمشهر گفته بود: «امام معتقد بودند که بهتر است جنگ تمام شود، اما بالاخره مسئولان جنگ گفتند که ما باید تا کنار شط العرب برویم تا بتوانیم غرامت خودمان را از عراق بگیریم. امام اصلا با این کار موافق نبودند و می‌گفتند اگر بناست شما جنگ را ادامه بدهید بدانید اگر این جنگ با وضعی که شما دارید، ادامه یابد و شما موفق نشوید، دیگر این جنگ تمام‌شدنی نیست.» در این سال‌ها درباره‌ی این ادعای حاج احمد چالش‌هایی شده اما سید حسن خمینی معتقد است که برای او سند قطعی وجود دارد که: «امام مخالف بودند. اما این که بعداً نظرشان عوض شده یک بحث دیگری است.» او می‌گوید سخنان پدرش و سند دیگری که مصلحت نمی‌داند مطرح شود ماجرا را برای او قطعی کرده است.^{۲۷۹}

امام را قانع کردند تا برای داشتن دست بالا، تا حاشیه‌ی شط العرب، در نزدیکی بصره، پیش بروند. تیر و مرداد ۶۱، عملیات رمضان با هدف رسیدن به حاشیه‌ی شط العرب شکستی بزرگ شد. چند ماه از تعیین استراتژی ایران برای ادامه‌ی جنگ

بیشتر نمی‌گذشت که ۲۴ آذر دستور عملیاتی جدید از قرارگاه خاتم‌الانبیاء علیهم‌السلام برای طراحی عملیاتی برای فتح شهر العماره‌ی عراق رسید. العماره فاصله‌ی بسیاری از بصره داشت. آیا استراتژی جنگی ایران در این مدت کوتاه تغییر کرده بود؟

چندین بار طرح عملیاتی تغییر کرد و گاه اهداف محدودتری برای آن تعریف شد اما ۲۷ دی ۶۱ در جلسه‌ی فرماندهان، رضایی به این محدود کردن‌ها اعتراض کرد و علاوه بر آن گفت: «تا ما به بغداد نرویم صدام ساقط نمی‌شود.» به نظر می‌رسد بحث سقوط صدام با گرفتن چند شهر مهم عراق جایگزین رسیدن به حاشیه‌ی شط‌العرب شده بود. راوی دفتر سیاسی سپاه در جمع‌بندی نظرات فرماندهان برای انتخاب العماره می‌نویسد: «تحلیل در مورد جنگ این بود که رژیم صدام با از دست دادن یک یا دو شهر و یا قسمتی از عراق ساقط نخواهد شد و تنها راه حل، رسیدن به بغداد است.»^{۲۸۰} حتی صیاد شیرازی به هاشمی پیشنهاد فتح العماره و تشکیل حکومت اسلامی عراق را در آن جا داد.

وقتی چنین اهدافی دارید، دو اتفاق مهم می‌افتد؛ اول این که دیپلماسی محدود می‌شود. ۲۶ دی ماه شمخانی در جلسه‌ی فرماندهان می‌گوید دشمن شرایط ایران برای صلح را نمی‌پذیرد و از سوی دیگر «مردم می‌گویند ما این همه شهید و معلول دادیم تا کربلا را زیارت کنیم. اگر میسر نشود چه پاسخی می‌توانیم به مردم بدهیم؟ امام دو سال پیش آزادی قدس را وعده دادند... اگر صلح کنیم تکلیف آن‌ها چه می‌شود؟... نتیجه خواهیم گرفت که جز ادامه‌ی جنگ راهی وجود ندارد.»^{۲۸۱} مهم این‌که سخنان رضایی و شمخانی در جمع فرماندهان مطرح می‌شود و نه در یک سخنرانی پرشور برای رزمندگان.

این نگاه تنها نگاه آقای شمخانی نبود و محمد درودیان در گفتگویی در سال ۷۷ که فضای مطرح شدن طالبان در افغانستان داغ بود، می‌گوید: «در آن زمان نگاه ما به سطح بین‌المللی مثل نگاه فعلی طالبان بود. یعنی برای سطح بین‌المللی شأنی قائل نبودیم و تازه از سال ۶۳ به بعد بود که چون دریافتیم تکلیف جنگ را در صحنه‌ی جنگ نمی‌توانیم روشن کنیم نگاهمان به عرصه‌ی سیاسی معطوف شد.»

او در همین مصاحبه تأکید می‌کند: «اصلاً اجازه نمی‌دادیم کسی درباره‌ی صلح فکر کند.»^{۲۸۲}

اتفاق دوم گسترش سازمان بر اساس اهداف جدید است. پیش از عملیات والفجر مقدماتی تیپ‌های سپاه به لشکر تبدیل می‌شوند. سرهنگ یعقوب حسینی، از فرماندهان ارتش در ابتدای جنگ، توضیح می‌دهد که با وجود آن‌که در عملیات‌های قبلی این نیروها تیپ بودند و بخشی از توانشان را هم در چند عملیات از دست داده بودند؛ «ولی به ناگاه این تصمیم گرفته شد که به این تیپ‌ها عنوان لشکر داده شود.» او توضیح می‌دهد که لشکرهای تشکیل شده برخی استانداردهای لشکر را نداشتند و معتقد بود این توسعه «در کل عملیات والفجر مقدماتی اثرات منفی به جا گذاشت.»^{۲۸۳} تیمسار ظهیرنژاد، رئیس ستاد مشترک ارتش، همان ایام در نامه‌ای نوشت این گسترش اگر بر اساس استعداد واقعی نباشد واقعیتی را دگرگون نخواهد کرد «و چنان‌چه صرفاً برای توجیه این مطلب باشد که تیپ که استعداد موقتی سپاه است به لشکر تبدیل شود تا یگان‌های نیروی زمینی در زیر امر آن گذاشته شود... اقدام مناسبی نخواهد بود.»^{۲۸۴}

عملیات والفجر از بدترین عملیات‌های ایران بود. سؤال اصلی این است که تغییر استراتژی از رسیدن به شط‌العرب به مسئله‌ی فتح العماره و سقوط صدام بر اساس کدام فرایند شکل گرفته است؟ آیا امام در جریان این تغییر استراتژی بوده است یا این‌که نتیجه‌ی سپردن سیاست‌های کلان کشور به نظامیان بوده و یا دلیل دیگری داشته است؟

معامله با آمریکا

پیروزی فاو، استارتی دوباره برای ادامه‌ی جنگ

تاریخ انتشار: ۱۰ مهر ۱۳۹۶

بسیاری از فرماندهان سپاه مخالف عملیات والفجر ۸ بودند که مهم‌ترینشان غلامعلی رشید از فرماندهان تأثیرگذار در طراحی عملیات‌ها بود. در بخشی از گزارش جلسات تصمیم‌گیری برای والفجر ۸ آمده است که رشید به شمخانی می‌گفت: «با این مقدمات این عملیات هرگز موفق نخواهد بود.

شمخانی: پس تو می‌گویی برویم صلح بکنیم؟

رشید: من می‌گویم ۱۵۰گردان می‌خواهم. به من بدهید می‌جنگم. شما می‌گویید نمی‌دهم، لذا صلح می‌شود...»^{۲۸۵}

جایگاه کلمه‌ی «صلح» در این گفتگو جالب است.

پیش‌تر نوشتیم که بعد از چند ناکامی بزرگ پس از فتح خرمشهر تا عملیات بدر در اسفند ۶۳، ایران در شرایط بسیار سختی قرار گرفته بود و سال ۶۴ را با این شرایط آغاز کرد. خیلی‌ها به نتیجه رسیده بودند که جنگ با این حجم سرمایه‌گذاری و تلفات و پیشروی‌های اندک ادامه‌دانی نیست. برخی از سیاستیون که بیشتر در مجلس بودند، سپاه را عامل ادامه‌ی جنگ می‌دانستند. رضایی سال ۶۵ در این باره

گفته است: «برادران عزیز جمهوری اسلامی (مسئولان کشور) به شدت از سپاه ناراحت بودند و فکر می‌کردند که سپاه نمی‌تواند بجنگد و نمی‌رود بگوید که من نمی‌توانم بجنگم.»^{۲۸۶} هر چند سپاه به امام نمی‌گفت جنگ قابل ادامه دادن نیست اما در میان خودشان نیز بحث‌های جدی در این باره وجود داشت. در یکی از جلسات پس از بدر، رحیم صفوی می‌گفت: «در عملیات‌های مختلف سرمایه‌ی اصلی ما کم شده است. اگر ما به توان خودمان توجه نکنیم و بدون حساب روی این توان کار کنیم، ضررهای بسیاری می‌بریم. اثرات مخرب بین مردم تا مسئله‌دار شدن خود نیروهای بسیجی، و از طرفی بی‌اعتمادی رده‌های پایین‌تر به بالاتر. در هر یک از عملیات‌هایی که در توانمان نیست و انجام می‌دهیم، توانمان کاسته می‌شود. کادر از دست می‌دهیم. هر یگان در یک عملیات متلاشی و منهدم می‌شود.»^{۲۸۷}

۲۶ شهریور ۶۴ نتیجه‌ی رایزنی‌های محسن رضایی با حاج‌احمدآقا و امام خمینی، حکمی از امام بود تا سپاه نیروی سه‌گانه‌ی زمینی، هوایی و دریایی تشکیل دهد. حکمی که توانایی‌های سپاه را افزایش می‌داد. اتفاق مهم دیگر در تابستان این سال، گشایش یک کانال ارتباطی میان ایران و آمریکا بود که بعدها با سفر مک‌فارلین به تهران به ماجرای مک‌فارلین معروف شد. ایران در این رابطه برخی تجهیزات به‌ویژه در بخش پدافند دریافت کرد.

در طرح والفجر ۸ بنا بود از رودخانه‌ی عریض و خروشان اروند بگذریم و فو عراق را بگیریم. مخالفان عملیات علاوه بر سختی‌های بسیار عملیات عبور از رودخانه، نگران پدافند پس از پیشروی بودند. رضایی در یکی از این جلسات در جواب این نگرانی‌ها گفت: «من اصلاً فکر پدافند نیستم. مشکل من پاک‌سازی منطقه است، ولی شما همه‌ی ذهنتان رفته روی پدافند. این موجب می‌شود که وقت را از دست بدهیم.»^{۲۸۸}

رضایی در جریان مذاکرات آغازشده با آمریکایی‌ها قرار گرفته بود و دقیقاً نمی‌دانیم آرامش ذهن او درباره‌ی پدافند به این موضوع مرتبط بود یا مربوط به طراحی‌های ویژه‌ای بود که برای این عملیات در نظر گرفته بودند.

با اصرار رضایی ایران وارد عملیات والفجره شد، عملیاتی که با طراحی‌های بسیار ویژه و طرح حفاظتی قوی و غافلگیری ارتش بعث با فتح فاو به پایان رسید و پس از سه سال و نیم یکی از عملیات‌های بزرگ ایران با موفقیت به پایان رسید. شیرینی و بزرگی والفجره گویا تلخی‌ها و ضعف‌های سه‌ساله را به فراموشی سپرد و این از آسیب‌های پیروزی است. ایران در جایگاهی جدید قرار گرفت و شعار «سال سرنوشت» سر داد و این پیروزی محرک جدیدی برای ادامه‌ی جنگ شد. وزارت خارجه‌ی ایران در استفاده از این پیروزی بسیار ضعیف عمل کرد و یکی از موقعیت‌هایی که می‌توانست پایان جنگ را با موضع قدرتمندانه‌ی ایران رقم بزند از دست رفت. حسن روحانی می‌گوید: «من بعد از عملیات فاو خدمت آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی رفتم و استدلال مفصل کردم و گفتم شما بدانید از لحاظ نظامی ما پیروزی خیلی بزرگی را نمی‌توانیم به دست بیاوریم و در حد همین فاو است.»^{۲۸۹}

اما امید ایجادشده برای پایان جنگ با پیروزی قاطع نظامی غیرقابل‌مهار بود. از آفت‌های پیروزی فراموشی ضعف‌هاست. هر چند در گفتگوهایی که با برخی فرماندهان سپاه داشتیم معتقد بودند تجهیزات آمریکایی در فتح فاو تأثیر چندانی نداشته است و بر ویژگی‌های منحصربه‌فرد طراحی و اجرای این عملیات تکیه می‌کنند که حقیقتاً ویژگی‌های پیچیده‌ای نیز داشت اما هاشمی تجهیزات به‌دست‌آمده در جریان مذاکرات را در تثبیت پیروزی مؤثر می‌دانست. به نظر می‌رسد هاشمی امید زیادی هم به ادامه‌ی موفق روند معامله با آمریکایی‌ها و به‌دست‌آوردن تجهیزات جنگ داشت.

آیا امید به رسیدن تجهیزات آمریکایی در ذهن هاشمی و رضایی برای ادامه‌ی جنگ در سال ۶۵ تأثیرگذار بود؟

مقصر کربلای ۴

نتایج افشای ماجرای مک فارلین

تاریخ انتشار: ۱۲ مهر ۱۳۹۶

کانال ارتباطی محرمانه‌ی ایران و آمریکا از تابستان ۶۴ گشوده شده بود و ایران توانسته بود در ازای آزادی چند گروگان آمریکایی در لبنان، مقداری از تجهیزات مورد نیازش را تأمین کند. زمستان ۶۴ ایران فاو عراق را فتح کرد. بهار ۶۵ بوش، معاون ریگان، به کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس که با فتح فاو احساس خطر بیشتری می‌کردند سفر کرد و به تندی علیه ایران سخن گفت. این فرصت خوبی برای فروش تجهیزات نظامی آمریکا بود. هاشمی رفسنجانی در تهران با ادبیاتی بسیار تند جواب سخنان ضدایرانی بوش را داد. ظاهر ماجرا درگیری شدید لفظی بود اما در حقیقت ایران و آمریکا در بهترین روزهای ارتباطی با هم پس از پیروزی انقلاب بودند.

کانال ارتباطی محرمانه پیشرفت‌های خوبی داشت، تا جایی که خرداد ۶۵ مک فارلین، فرستاده‌ی ویژه‌ی رئیس‌جمهور آمریکا، به تهران سفر کرد. یک کیک شکلاتی و کلت و مقداری تجهیزات آورده بودند. انجیلی به همراه نداشت؛ هر چند مشهور شده که انجیل معروف را او به ایران آورده است. مک فارلین از سطح

مقامات ایرانی مذاکره‌کننده راضی نبود و سفرش ناموفق شد و ناراضی به آمریکا برگشت و این کانال ارتباطی که توسط منوچهر قربانی فر، دلال ایرانی اسلحه ایجاد شده بود، مخدوش شد. آمریکایی‌ها از طریق برادرزاده‌ی هاشمی کانال جدیدی گشودند و قربانی فر به حاشیه رفت. در کانال اول اسرائیلی‌ها حضور داشتند. انجیل امضاشده‌ی ریگان از طریق کانال دوم به تهران رسید. حالا ایرانی‌ها و آمریکایی‌ها به شدت به قربانی فر بدبین شده بودند و قربانی فر که با مقامات اسرائیلی رابطه‌ی نزدیکی داشت زمینه‌ی افشای این ارتباط را فراهم کرد.

ایرانی‌ها در این سال پس از فتح فاو چند پیروزی کوچک‌تر هم به دست آورده بودند و در موقعیت خوبی بودند. آن‌ها از «سال سرنوشت» و «پایان پیروزمندانه‌ی جنگ» می‌گفتند. محسن رضایی نیز که در مذاکرات با آمریکایی‌ها نماینده داشت، ۷ آبان ۶۵، چند روز مانده به افشای ماجرا در جمع فرماندهان سپاه گفت: «الان بدویدو دارند از آمریکا و شوروی می‌آیند، می‌گویند تورو به خدا یک کاری بکنید. چرا؟ زیرا دنیا با خود می‌گوید ما اگر قبل از پیروزی ایران، مسئله‌مان را با این کشور حل نکنیم بعد از پیروزی اصلا نمی‌شود با این‌ها صحبت کرد. الان از جاهای مختلف از جمله عربستان تا حالا سه هیئت آمده و حرف‌هایی زده‌اند که در این جلسه نمی‌توانم بگویم. من فقط این را بگویم که از آمریکا آمده‌اند، از شوروی آمده‌اند. همه‌ی این‌ها برای چیست؟ برای این‌که می‌بینند شما راه افتاده‌اید و آن‌ها عقب افتاده‌اند.» رضایی گفت: «عملیات آینده‌ی شما اصلا اوضاع دنیا را به هم می‌ریزد. وضع دنیا را دگرگون می‌کند.»^{۲۹۰}

چند روز بعد هفته‌نامه‌ی «الشراع» خبری از ماجرای سفر مقامات آمریکایی به تهران زد. مقامات آمریکایی تکذیب کردند اما هاشمی به دستور امام ماجرا را افشا کرد. شوک عجیبی در جهان بود. این ماجرا در آمریکا به یک بحران تمام‌عیار تبدیل شد. عراق و کشورهای عربی به شدت از آمریکا و بازی دوگانه‌اش متحیر و ناراحت شدند. ماجرا در ایران نیز بازتاب زیادی داشت که با سخنرانی امام خمینی و حمله‌ی شدید به منتقدان مسکوت ماند اما نکته‌ی مهم در روند جنگ پس از این ماجرا، عملیات بزرگ ایرانی‌ها بود.

سوم دی ۶۵، عملیات کربلای ۴ که تدارک زیادی برای آن شده بود، آغاز شد. ارتش صدام کاملاً آماده، منتظر حمله‌ی ایرانی‌ها بود و در قدم اول تلفات زیادی گرفت و عملیات ایران را ناکام کرد. تا سال‌ها علت اصلی لو رفتن عملیات، کمک اطلاعاتی آمریکا به عراق پس از رسوایی ماجرای مک‌فارلین گفته می‌شد و در منابع سپاه نیز همین بود، چندسالی است که سردار کوثری از نقش نهضت آزادی در لو رفتن عملیات می‌گوید. آقای درودیان از نویسندگان و تحلیلگران مطرح سپاه در حوزه‌ی جنگ که به‌عنوان راوی در کنار محسن رضایی در قرارگاه فرماندهی عملیات کربلای ۴ و ۵ حضور داشته می‌گوید پس از آن‌که خبرهای اولیه‌ی عملیات رسید، رضایی گفت: «عملیات از رده‌ی به‌کلی سری لو رفته است.»^{۲۹۱}

درودیان معتقد است: «فارغ از این‌که تاکنون هیچ‌گونه سندی دال بر جمع‌آوری اطلاعات از جبهه و تحویل آن به آمریکا یا عراق توسط نهضت آزادی، از سوی دستگاه‌های اطلاعاتی منتشر نشده است، این گزاره با لو رفتن عملیات از رده‌ی به‌کلی سری در تناقض است، مگر آن‌که گفته شود که نهضت آزادی در رده‌ی به‌کلی سری سیاسی-نظامی کشور در زمان جنگ، نفوذ داشته است که این موضوع با توجه به توان نفوذ اطلاعاتی نهضت آزادی، واقعی به نظر نمی‌رسد، مگر خلاف آن ثابت شود.»^{۲۹۲}

روایت غیرواقعی

کتک زدن اعضای نهضت آزادی ده روز قبل از ورود مک فارلین

تاریخ انتشار: ۱۹ مهر ۱۳۹۶

۱۳ آبان ۶۵ سخنان هاشمی یکی از بزرگ‌ترین بمب‌های خبری جهان در دهه‌ی ۶۰ بود؛ افشای سفر مک فارلین، مشاور رئیس‌جمهور آمریکا، به تهران که اوایل خرداد ۱۳۶۵ انجام شده بود.

۱۲ آبان، هفته‌نامه‌ی «الشراع» لبنان این خبر را داده بود و مشهور است که خبر از بیت آیت‌الله منتظری به آن‌ها رسیده اما پیش از آن شایعات در ایران به حدی رسیده بود که هاشمی در خاطرات ۲۴ مهر ۶۵، سه هفته پیش از افشای ماجرا نوشته که روحانی و دکتر هادی نزد او آمدند؛ «قرار شد در موضوع معامله‌ی گروگان‌های آمریکایی در لبنان با نیازهای تسلیحاتی و آمدن هیئت مک فارلین آمریکایی به ایران که اخیراً شایع شده بود، برای افراد مورداعتماد، مخفی توضیح داده شود.»^{۲۹۳} در آمریکا نیز مقامات، پاسخگوی سؤالاتی درباره‌ی رابطه‌ی تسلیحاتی با ایران بودند. بر اساس خاطرات هاشمی، شنبه ۱۰ آبان ۶۵ روز روز پیش از افشاگری «الشراع»، احمد خمینی از شایع شدن خبر سفر مک فارلین به ایران نگران بود و؛ «پیشنهاد داشت که آن را به گونه‌ی واقعی که برای ما پیروزی است و برای آمریکایی‌ها خفت

و شکست مطرح کنیم.^{۲۹۴} ۱۱ آبان در جلسه‌ی سران قوا تصمیم گرفتند در مراسم ۱۳ آبان، در سالگرد گروگان‌گیری سفارت آمریکا، هاشمی موضوع را افشا کند.

۱۲ آبان، «الشراع» خبر را منتشر کرد. ظهر آن روز هاشمی و آقای خامنه‌ای درباره‌ی افشای ماجرا با هم صحبت کردند. هاشمی می‌گوید آقای خامنه‌ای با تصمیمی که در جلسه‌ی سران قوا برای افشا گرفته بودند موافق نبود اما با هم توافق کردند. شاید از نگرانی‌های آقای خامنه‌ای سخنانی بود که چند روز پیش در خطبه‌های نماز جمعه‌ی ۹ آبان ۶۵ گفته بود: «مسئله‌ی ما و آمریکا یک مسئله‌ی موقت نیست. خصوصتی که نسبت به ما از سوی این ابرقدرت متکبر در طول سالیان متمادی گذشته انجام شده چیزی نیست که حالا با گذشت دو سال و پنج سال و ده سال از ذهن مردم ما بیرون برود... همان‌طور که شما ملت همیشه فریاد کشیدید و مسئولان کشور بارها و بارها تکرار کردند با سیاست استکباری زورمدارانه‌ی طلبکارانه‌ی ابرقدرتی آمریکا به هیچ‌وجه کنار نخواهیم آمد.»^{۲۹۵}

اما تنها این سخنان نبود. رابطه با آمریکا یکی از بزرگ‌ترین تابوهای جمهوری اسلامی بود و افشای این ماجرا می‌توانست تناقضی بزرگ باشد. ۱۳ آبان، هاشمی مأموریت افشای ماجرا را اجرا کرد. لحن و برخی سخنان هاشمی با آن چه مدتی پس از این ماجرا در آمریکا منتشر شد و آن چه هاشمی بعدها در این باره گفت متفاوت بود. هاشمی می‌گفت در جواب تقاضای هیئت آمریکایی برای مذاکره با سران جمهوری اسلامی گفته‌اند: «این‌جا جای این حرف‌ها نیست، ما با آمریکا قهر هستیم.» روایت هاشمی از اقامت و مذاکرات انجام‌شده با آمریکایی‌ها چندان با واقعیت منطبق نبود. او می‌گفت: «پنج روز این‌ها این‌جا به‌صورت توقیف در هتل ماندند و وحشت این‌ها را گرفته بود.» در حالی که آن‌ها اگرچه با سران قوا دیدار نکردند اما مذاکره در رده‌ی دکتر هادی (نماینده‌ی مجلس)، کنگرلو (مشاور نخست‌وزیر) و وردی‌نژاد (نماینده‌ی سپاه) با آن‌ها انجام شده بود. هاشمی در توضیح دلیل عدم مذاکره با آمریکایی‌ها گفت: «مگر ما یادمان رفته که برژینسکی با دولت موقت ما در الجزایر دیدار کرد و دولت موقت را آب برد؟»^{۲۹۶}

آن دیدار قدیمی در آبان ۵۸ نه تنها پایان دولت موقت را رقم زد که برخی، به آن‌ها در دهه‌ی ۶۰ و پس از آن برچسب «مزدور آمریکا» زدند. این برچسب در نادیده گرفتن مخالفتشان با ادامه‌ی جنگ مؤثر بود. ۲۵ اردیبهشت ۶۵، ده روز قبل از آمدن مک فارلین، مهندس بازرگان و سران نهضت آزادی در سالگرد تأسیس نهضت آزادی به بهشت زهرا علیها السلام می‌رفتند تا بر مزار آیت‌الله طالقانی و چمران، از اعضای قدیمی نهضت آزادی، فاتحه بخوانند. چند خودروی آن‌ها توسط مأموران کنترل خودروها متوقف می‌شود و سرنشینان را به روستایی متروک در اطراف تهران می‌برند و کتک مفصلی به آن‌ها می‌زنند.^{۲۹۷}

هر چند هاشمی مجرای ارتباط با آمریکایی‌ها را با ظرافت و تغییر برخی واقعیت‌ها توضیح داد اما خبر ارتباط با آمریکا بزرگ‌تر از این ماجراها بود. حواشی زیادی پدید آمد که هاشمی را به شدت در تگنا قرار داده بود. هشت نماینده‌ی مجلس، وزیر خارجه را برای پاسخ به سؤال‌هایشان درباره‌ی این ماجرا به مجلس فراخواندند. در موقعیتی دراماتیک علی‌اکبر ولایتی هیچ نقشی در این پرونده نداشت! دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه‌ها و سایر افراد موضع‌گیری‌های تندی کردند. ماجرا در آمریکا نیز به یک بحران بزرگ تبدیل شد و کار به دادگاه و بررسی‌های مهم کشیده شد و ابعاد مهم این پرونده تا حدود زیادی برای آن‌ها مشخص شد. ایران در میانه‌ی جنگ و کمتر از دو ماه مانده به شروع عملیات مهم کربلای ۴، با بحرانی بزرگ روبه‌رو شده بود.

حواشی یک سفر

استدلال عجیب هاشمی برای دفاع نکردن از منتقدان

تاریخ انتشار: ۱۹ مهر ۱۳۹۶

نامه‌ی هشت نماینده‌ی مجلس خیلی تند به نظر نمی‌رسید و درباره‌ی ابعاد ماجرای سفر مک‌فارلین به تهران و این‌که مذاکرات چگونه انجام شده است سؤال پرسیده بودند.

واکنش امام به حواشی ماجرا و نامه‌ی نمایندگان مجلس در ۲۹ آبان ۶۵، خیلی قاطع و معترضانه بود: «چرا این قدر ما عقب افتاده هستیم؟ چرا ما باید به واسطه‌ی اغراض نفسانیه این قدر خودمان را ببازیم؟ چرا باید وقتی که دنیا به تزلزل درآمده است برای این بی‌اعتنایی ایران به کاخ سفید و سیاه، چرا ما باید توجیه کنیم مسائل آن‌ها را؟ چرا ما باید این قدر غرب‌زده باشیم یا شیطان‌زده؟ من هیچ توقع نداشتم از بعض این اشخاص، ولو بعضیشان در نظر من پوچ‌اند... در یک همچو وقتی، وقت یک همچو اموری است؟! وقت یک همچو تأییدی است از کاخ سفید؟ وقت یک همچو تأییدی است از ریگان؟ لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید، از لحن اسرائیل تندتر است، از لحن خود کاخ‌نشینان آن جا تندتر است. شما چه شده است این طور شدید؟ شما که این نبودید بعضیتان. من بعضیتان را می‌شناسم، شما این طور نبودید.»^{۲۹۸}

سخنرانی امام خمینی اعتراض‌ها را ساکت کرد. هشت نماینده نامه‌شان را پس گرفتند و در تنگنای انتقادات گرفتار شدند. اگر بپذیریم به دلیل شرایط حساس آن زمان و نزدیکی عملیات سرنوشت‌ساز ایران (کریلی ۴) که ماه‌ها در تدارکش بودیم، این برخوردها برای ساکت کردن حاشیه‌ها توجیه‌پذیر باشد، پس باید این بسته بودن فضای انتقادی زمان‌دار باشد. اما گاه فراموش می‌کنیم یک محدودیت که به دلیل شرایط حساس در نظر گرفته شده، پس از گذر از آن شرایط نیز همچنان ادامه می‌یابد. یا گاه آن قدر شرایط حساس راکش می‌دهیم که همیشه «در لحظات حساس کنونی» زندگی می‌کنیم و ممنوعیت انتقاد ادامه می‌یابد و منتقد سرکوب می‌شود.

یک سال پیش از این ماجراها در سال ۶۴، ۹۹ نماینده با وجود آن که می‌دانستند نظر امام بر نخست‌وزیری موسوی است، به میرحسین موسوی رأی ندادند و به گروه ۹۹ نفر مشهور شدند که روزگار سختی پس از آن برایشان رقم زده شد. با وجود آن که امام نیز مدتی بعد کار آن‌ها را در راستای تشخیصشان تفسیر کرد اما فشارها کاسته نمی‌شد.

۱۳ فروردین ۶۶، حدود یک سال و نیم از این ماجرا می‌گذشت که هاشمی نوشته است امام جمعه‌ی کرمان با او درباره‌ی ۹۹ نفر و ۸ نماینده‌ی سؤال‌کننده از وزیر خارجه صحبت کرده. هاشمی: «بیشتر مایل بود از من برای تبرئه‌ی آنان جوازی بگیرد که گفتم در شکل ظاهر، آن‌ها به وظایف نمایندگی عمل کرده‌اند، ولی روح عمل آن‌ها، حرکت در جهت خلاف نظر امام و بدون توجیه منطقی است.»^{۲۹۹}

غفلت از این‌که جامعه نیازمند انتقاد و وجود فضای انتقادی است، خطرناک است. توجه ما معطوف به حل مسائل سیاسی موقت است اما این مسائل اجتماعی و اعتماد مردم است که همواره تعیین‌کننده است. ماجرای مک‌فارلین همچنان یک موضوع مبهم با ابعادی مناقشه‌برانگیز است و می‌تواند زمینه‌ساز طرح موضوعات مختلفی شود که از سرمایه‌ی اعتماد عمومی کم کند.

معماهای زهر جام

فصل ۷

یادداشت‌هایی پیرامون پایان جنگ هشت ساله

بهار ۶۷ وضعیت جبهه‌های ایران به طرز عجیبی آشفته بود؛ ۸ فروردین نیروهای سازمان مجاهدین خلق، معروف به منافقین، خسارت زیادی از جبهه‌ی ایران در فکه گرفتند. ۲۸ فروردین ارتش صدام فاو را در ۳۶ ساعت پس گرفت. عراق شلمچه را هم ۴ خرداد گرفت و در ۲۹ خرداد، منافقین مهران را اشغال کردند که البته سه روز بعد، نیروهای مردمی، عشایر، بسیج و نیروهای ارتش و سپاه مهران را آزاد کردند. اما هنوز خبر آزادی مهران پخش نشده بود که ۴ تیر، ارتش عراق جزایر مجنون را پس گرفت. از ۲۱ تیر نیروهای ارتش عراق کیلومترها در خاک ایران تا دهلران پیش رفتند.

چند روز بعد در ۲۷ تیر ایران قطعنامه‌ی ۵۹۸ را پذیرفت که آیت‌الله خمینی از پذیرش آن به عنوان نوشیدن جام زهر یاد کرد. چرایی پذیرش ناگهانی قطعنامه از موضوعات چالشی تاریخ جنگ است که در این فصل یادداشت‌هایی را که در این باره در کانال نوشته‌ام مرور می‌کنیم.

حقایق تکان دهنده

اتوبوس‌های پری که خالی به جبهه می‌رسید!

تاریخ انتشار: ۲۶ مرداد ۱۳۹۶

امیر عبادت از فرماندهان وقت ارتش در بهار ۶۷ می‌گوید: «فاو که سقوط کرد، فرمانده قرارگاه جنوب گفتند نیروها را به فاو بفرستید.» به روایت او اتوبوس‌ها دانشجویان را سوار کردند تا به منطقه بیاورند اما تا به منطقه برسند؛ «چون فرمانده و مسئولی هم‌راهشان نبود، بین راه کم‌تر می‌شدند و اتوبوس‌های خالی به منطقه می‌رسید.»^{۳۰۰}

ایران سال ۶۶ را با پیروزی در جبهه‌ی شمال غرب به پایان برده بود؛ عملیات والفجر ۱۰. از سال ۶۶ جبهه‌ی شمال غرب جبهه‌ی اصلی نبرد زمینی شده بود و به تدریج از جبهه‌ی جنوب غافل شده بودیم. اولین ماه سال ۶۷ به پایان نرسیده بود که ارتش صدام در ۲۸ فروردین با حمله به فاو فرماندهان ایرانی را غافلگیر کرد. به روایت غلامعلی رشید از فرماندهان ارشد سپاه: «تحلیل درستی از توان رزمی دشمن نداشتیم و باورمان شده بود که تلفات فاو [زمستان ۶۴] و کربلای ۵ [زمستان ۶۵] باعث شده که دشمن تا مدت‌ها کمر راست نکند.»^{۳۰۱}

روز حمله به فاو فرماندهان سپاه در سمیناری در کرمانشاه دور هم جمع بودند.

حدود ساعت ۷ صبح ۲۸ فروردین ۶۷ در حالی که احمد کاظمی از اهواز خبر حمله را گزارش می‌کرد، یکی از فرماندهان خطاب به حاضرین جلسه گفت: «احمد دارد مسئله را گنده می‌کند. شلوغ می‌کند تا به او کمک شود.»^{۳۲}

محسن رضایی حمله‌ی دشمن به فاو را باور نمی‌کرد و می‌گفت: «نکند که دشمن جای دیگری می‌خواهد که حمله بکند؟ خب، تیپ گارد را نمی‌بایست می‌آورد شاخ شمیران. آورد این جا [غرب] گارد تلفات دیده است. کسی که می‌خواهد به فاو حمله بکند با توجه به این شرایط نبایستی تیپ گارد را می‌آورد این جا [شاخ شمیران].»^{۳۳}

ژنرال حمدانی، آخرین فرمانده گارد ریاست جمهوری عراق، در کتاب «جنگ صدام» می‌گوید ما ایرانی‌ها را فریب داده بودیم و به صورت نمایشی نشان دادیم که لشکر گارد به جبهه‌ی شمال غرب رفته است.^{۳۴} ایرانی‌ها هم باور کرده بودند. حسن روحانی در مصاحبه با مصطفی حریری (مستندساز) می‌گوید از ابتدای صبح چندبار به هاشمی گفته که دشمن به فاو حمله کرده اما هاشمی خبر می‌گرفت و می‌گفت واقعیت ندارد. آخرین بار هاشمی گفت آقای رضایی گفته است اگر دشمن بخواهد فاو را بگیرد باید بمب اتم بزند. بر اساس گزارش مجید نداف (راوی دفتر سیاسی سپاه) محسن رضایی می‌گفت: «دشمن می‌خواهد یک گوشه‌ای از فاو را بگیرد تثبیت هم بکند تا روی آن تبلیغات کند و این حداقل چیزی است که در جریان است و حتمی هم هست. حالا کجا می‌تواند باشد معلوم نیست شاید محور ام‌القصر باشد. همین پایگاه موشک اول را بگیرد خط ما و خودی را صاف بکند.» غلامعلی رشید با حالت خنده می‌گوید: «شما همواره می‌گویید دشمن یک ذره از فاو را می‌خواهد بگیرد.»^{۳۵}

ارتش عراق اعلام کرد ۴ خرداد به شلمچه حمله می‌کند تا زمین‌هایی را که ایران در کربلای ۵ تصرف کرده پس بگیرد. این بار فرماندهان و رزمندگان ایرانی از زمان و مکان حمله‌ی عراق مطلع بودند، اما شلمچه هشت ساعته سقوط کرد. محسن رضایی گفت: «علی‌رغم اطلاع از حمله‌ی دشمن، اراده‌ی لازم برای مقابله با او و حفظ

شلمچه وجود نداشت.»^{۳۶}

آشفته‌گی نظامی آخر شوکه‌کننده است. سال‌ها پیش در کتابخانه‌ی ارزشمند جنگ حوزه هنری نسخه‌ای از یادداشت‌های روزانه‌ی شهید غلامرضا صالحی را دیدم و از آن یادداشت‌هایی برداشتم. به این یادداشت او که ۹ خرداد ۶۷ نوشته شده و جلسه‌ای با حضور فرماندهان سپاه را روایت می‌کند توجه کنید، جلسه پنج روز بعد از شکست تلخ و سخت سپاه در شلمچه در ۴ خرداد ۶۷ است، جایی که ارتش عراق قبل از آغاز حمله، تاریخ حمله‌اش را اعلام کرده بود اما با این حال شلمچه را با قدرت گرفت.

غلامرضا صالحی جانشین فرماندهی لشکر ۲۷ فضای جلسه را این‌گونه روایت کرده است: «از ابتدا جو جلسه را غیرطبیعی دیدم. طبق معمول برادران خصوصاً... [نام چند نفر از فرماندهان سپاه را ذکر می‌کند] با بی‌خیالی بحث را با شوخی و جوک‌گفتن می‌گذرانند. در آن حال، من به شدت گیج شده بودم. تصور من این بود که پس از چند روزی که از عقب‌نشینی شلمچه می‌گذرد و قبل از آن هم شکست در فاو که در هر دو عملیات ما خسارات و تلفات غیرقابل‌جبرانی داشته‌ایم، باعث شده که قدری به خود آییم و یا حداقل از وجدان خود ناراحت و نگران باشیم و در این جهت بکوشیم که حقیقتاً راه جبران در پیش گیریم. ولی متأسفانه برخلاف همه‌ی این انتظارها، برادران با آسودگی خاطر مانند این‌که هیچ اتفاقی نیفتاده، بحث می‌کردند و وقت را با شوخی می‌گذرانند. حتی اتفاقاتی را که در حین عقب‌نشینی برای خودشان پیش آمده بود، تعریف می‌کردند و می‌خندیدند.

در آن حال، من در این اندیشه بودم که واقعا سرنوشت جنگ که سرنوشت یک ملت و یک انقلاب و بالاتر سرنوشت اسلام است، به دست چه کسانی افتاده است. در این شرایط، امام و مردم و دنیا در چه فکری هستند و در چه هیجانی به سر می‌برند و متأسفانه این‌ها در چه فکری هستند. آن قدر جو جلسه غیرطبیعی و زنده بود که نهایتاً برادر قاسم سلیمانی فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله که تا آن لحظه ساکت بود، به سخن آمد و خطاب به جمع گفت، در این شرایط که دشمن مست پیروزی

گشته و مردم ما همگی در حالتی خاص قرار گرفته‌اند و چشم به تصمیم و حرکت ما دوخته‌اند که چه جوابی به دشمن دادیم، آن موقع این طور نشستیم و با بی‌خیالی وقت خود را به بطالت می‌گذرانیم، غافل از این که به اصطلاح ما سرداران لشکریان اسلام هستیم و مطمئنیم که امام زمان عَجَلُ اللَّهِ إِلَيْهِ ناظر اعمال ماست. آیا واقعا امام زمان عَجَلُ اللَّهِ إِلَيْهِ از این نوع رفتار و اعمال و برخوردهای ما راضی است و...»^{۳۷}

مرور خاطرات و دست‌نوشته‌های فرماندهان و رزمنده‌های ایرانی اوضاع نابه‌سامان ایران را در آخرین ماه‌های جنگ نشان می‌دهد. یادداشت روزانه‌ی احمد سوداگر، از فرماندهان سپاه، اول تیر ۶۷: «اوضاع هر روز که می‌گذرد مایوس‌کننده‌تر می‌شود و کسی نیست پاسخ این همه سؤالات متعدد ما را بدهد. پشت سر هم عقب‌نشینی می‌کنیم. روحیه‌ها ضعیف شده است... خدایا تو به داد ما برس. خدایا به حق خمینی ما را ذلت مده.»^{۳۸} او در یادداشت ۴ تیر ۶۷ پس از سقوط جزایر مجنون می‌نویسد: «حوصله‌ی هیچ کاری ندارم و تنها دوست دارم گریه کنم ولی می‌ترسم... خدایا عراق چگونه این قدر قدرت پیدا کرده است و ما چرا این قدر ضعیف شده‌ایم؟ برای ما چه مقدر کرده‌ای؟» و ادامه می‌دهد: «کسی نیست پاسخ این همه سؤالات متعدد ما را بدهد.»^{۳۹}

تردید، سؤال‌های بی‌جواب و پرونده‌های مبهم می‌تواند در موقعیت‌های حساس موجب فروپاشی ذهن‌ها شود.

شایعه‌ی بازداشت محسن رضایی

مأموریت مهم خلخالی در آشفته‌بازار پایان جنگ چه بود؟

تاریخ انتشار: ۲۴ فروردین ۱۳۹۸

۷ خرداد ۶۷ و کمتر از دو ماه مانده به پذیرش قطعنامه، آیت‌الله خمینی در پیامی نوشته بود: «سرنوشت جنگ در جبهه‌ها رقم می‌خورد نه در میدان مذاکره‌ها.»^{۳۰} او دو هفته مانده به پذیرش قطعنامه، در ۱۳ تیر نیز نوشته بود: «امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است، غفلت از مسائل جنگ خیانت به رسول الله ﷺ است.» و چند روز بعد ناگهان در پیام پذیرش قطعنامه تلخ‌ترین جمله‌اش را نوشت: «از هر آن چه گفتم گذشتم.»^{۳۱} او این چرخش ناگهانی را چرخشی قهرمانانه جلوه نداد و با تلخ‌ترین واژه‌ها آن را به زبان آورد.

این چرخش ناگهانی از پی یک فروپاشی بسیار عجیب در جبهه‌های ایران بود. با آن‌که تا امروز در بسیاری از آثار سپاه غافلگیری ارتش ایران در آغاز جنگ و ناتوانی در جلوگیری از اشغال بخش‌هایی از خاک ایران نقد شده اما به نظر می‌رسد بررسی فروپاشی جبهه‌ی ایران در چند ماه پایانی جنگ در شرایطی که دو نیروی ارتش و سپاه با تجربه‌ی هشت سال جنگ حضور داشتند بسیار قابل تأمل است.

در سال ابتدایی جنگ، آمار شهدا عدد ۱۲،۳۴۵ را نشان می‌دهد. این عدد در

سال ۶۷ که جنگ چند ماه بیشتر در جریان نبود، ۲۱،۲۳۰ شهید است.^{۳۱۲} مقایسه‌ی آمار اسرا در این دو مقطع نیز بسیار تکان‌دهنده است. بر اساس کتاب تهیه‌شده در مؤسسه‌ی پیام آزادگان، آمار اسرای سال اول جنگ حدود ۲۰۰ اسیر است، این آمار برای چند ماه پایانی جنگ به حدود ۲۴ هزار اسیر می‌رسد. این رقم وقتی شگفت‌انگیزتر می‌شود که بدانیم بر اساس آمار همین کتاب آمار کل اسرای ایران در جنگ حدود ۴۰ هزار نفر است! یعنی بیش از نیمی از اسرای کل جنگ مربوط به چند ماه پایانی جنگ در سال ۶۷ است.^{۳۱۳}

ارتش صدام زمین‌هایی را که با هزینه‌های بسیار گرفته بودیم یک‌به‌یک و به سرعت و با قدرت پس گرفت. اوضاع اقتصادی نیز بسیار نابه‌سامان بود و ایران گزینه‌ی دیگری جز پذیرش قطعنامه نداشت و احساس تلخ شکست، فرماندهان و مسئولان ایرانی را در خود فرو برد. ۲۹ تیر، دو روز پس از پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸، هاشمی در خاطراتش نوشته است: «محسن رضایی آمد. ناراحت است. کمی گریه کرد. دلداریش دادم. آماده‌ی استعفا است؛ گفتم در سمت خود بماند. قرار شد فردا مصاحبه‌ی تلویزیونی داشته باشد که شایعه‌ی بازداشت رد شود.»^{۳۱۴}

اصرار عراق بر ادامه‌ی حمله‌ها و روند اسیر گرفتن و کشتن ایرانی‌ها اوضاع را آشفته‌تر کرد. دوم مرداد آیت‌الله خمینی حکمی خطاب به رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح نوشت تا دادگاه رسیدگی به تخلفات نظامی را تشکیل دهد و «طبق موازین شرع بدون رعایت هیچ‌یک از مقررات دست‌وپاگیر به جرایم متخلفان» رسیدگی کند و تأکید کرد: «هر عملی که به تشخیص دادگاه موجب شکست جبهه‌ی اسلام و یا موجب خسارت جانی بوده و یا می‌باشد مجازات آن اعدام است. والسلام.»^{۳۱۵}

همین روز رفسنجانی، فرمانده عالی جنگ، حکمی برای خلخال‌ی قاضی معروف ابتدای انقلاب نوشت که هنوز آوازه‌ی حکم‌های قضایی‌اش از یادها نرفته بود؛ «نوشتم که به امور نظامیان متخلف جبهه رسیدگی کند. پیشنهاد تشویق و تنبیه بنماید.»^{۳۱۶}

این حجم از آشفتگی موضوعی بسیار مهم است که بیش از تحقیق، گرفتار دعوای سیاسی شده است.

اوضاع آشفتگی ایران مسئولان ایرانی را ناچار کرد قطعنامه‌ای را بپذیرند که یک سال از تصویبش می‌گذشت. تیر ۶۶ در زمان صدور قطعنامه، ایران در زمین جنگ موضع برتر را داشت و بخش‌هایی از خاک عراق در اختیارش بود. اما در تیرماه ۶۷ در حالی قطعنامه را پذیرفت که تمام جای‌پاهایش در عراق را از دست داده بود. نظامیان و سیاسیون ایران هنگامی تلخی این تاخیر در تصمیم‌گیری و از دست رفتن مناطق را بیشتر دریافتند که مذاکرات با نماینده‌های صدام آغاز شد. غلامعلی رشید از فرماندهان ارشد جنگ که پس از پایان جنگ عضو تیم مذاکره‌کننده بود می‌گوید وقتی عازم مذاکره بودند، ولایتی در فرودگاه به حسن روحانی گفت: «ای کاش حالا فاو در دست ما بود... من در فرودگاه تهران نفهمیدم که این‌ها چه می‌گویند. وقتی در فضای مذاکره قرار گرفتیم... گفتم: عجب ای کاش یک جای دیگر در دست ما بود.» رشید می‌گوید آن‌جا بود که فهمیدم «اگر چیزی دست ما باشد در مذاکره مقابل عراقی‌ها، چه قدر محکم می‌توانیم بایستیم.»^{۳۱۷}

آیا ایرانی‌ها نمی‌توانستند نشانه‌های این فروپاشی را زودتر ببینند؟ پیش از شکست‌ها ایران می‌توانست با پذیرش قطعنامه چهره‌ای بزرگوار و منطقی از خود به نمایش بگذارد و در مذاکره نیز از آن بهره‌بردار اما پذیرش قطعنامه در شرایطی که در محاصره‌ی بحران و شکست بود و چاره‌ی دیگری نداشت، فرصت‌های مهمی را گرفت.

فاصله‌های خطرناک

چرا مردم به جبهه نیامدند؟

تاریخ انتشار: ۱۳ شهریور ۱۳۹۸

۶ مرداد ۱۳۶۶، چند روز پس از تصویب قطعنامه‌ی ۵۹۸ در شورای امنیت سازمان ملل، آیت‌الله خمینی درباره‌ی زرمه‌های پایان جنگ گفت: «هم‌اکنون که به مرز پیروزی مطلق رسیده‌ایم و قدم‌های آخرمان را برمی‌داریم، صدای ناآشنای صلح‌طلبی آن هم از کام ستمگران و جنگ‌افروزان به گوش می‌رسد.» و گفت نبرد تا رفتن صدام و حزب بعث و رسیدن به شرایط برحق و عادلانه «یک تکلیف شرعی و واجب الهی است که از آن هرگز تخطی نمی‌کنیم.» و تأکید کرد: «امروز بدون شک سرنوشت همه‌ی امت‌ها و کشورهای اسلامی به سرنوشت ما در جنگ گره خورده است.» و «تب جنگ در کشور ما جز به سقوط صدام فرو نخواهد نشست و ان‌شاءالله تا رسیدن به این هدف فاصله‌ی چندانی نمانده است.»^{۳۱۸}

آثار منتشرشده در سپاه درباره‌ی این مقطع، نه‌تنها ایران را در مرز پیروزی مطلق نشان نمی‌دهد که از بن‌بست جنگی در جبهه‌ی جنوب روایت می‌کند. سردار درودیان، از تحلیلگران برجسته‌ی تاریخ جنگ سپاه، درباره‌ی مقطع پس از کربلای ۵، از قول فرمانده سپاه می‌نویسد: «بخش قابل‌توجهی از توان سپاه

با استقرار در مناطق فاو، جزایر مجنون و شلمچه زمین گیر شد.» درودیان ادامه می‌دهد: «استراتژی کشور برای بسیج امکانات شکست خورد. در منطقه‌ی جنوب به بن بست رسیدیم و امکان غافلگیری دشمن از میان رفت.»^{۳۱۹}

کتاب «روزشمار جنگ» سپاه شواهد فراوانی از اوضاع نابه‌سامان جبهه‌ی ایران در سال ۶۶ ثبت کرده که یکی از آن‌ها گزارش جلسات فرماندهان سپاه با هاشمی در آذر ۶۶ است؛ جایی که احمد کاظمی می‌گفت گردانش معاون ندارد. می‌گفت وقتی یک دسته‌ی ۲۲ نفره، فرمانده‌شان شهید می‌شود، کسی نیست دسته را جمع کند. وقتی فرماندهان مشکلات را گفتند هاشمی هم از خزانه‌ی خالی کشور گفت و این‌که: «در شهر شاهد صف مردم در مقابل بانک‌ها هستیم. می‌خواهند از بانک پول دریافت کنند، اما پول نیست. در چنین شرایطی پنج میلیارد تومان بدون حساب و کتاب از خزانه دادیم به سپاه که مشکلات یگان‌ها را حل کند.» راوی دفتر سیاسی سپاه که در جلسه بود یادداشتی با عنوان «خستگی فرماندهان! کمبود شدید کادر» نوشته که در آن آمده: «همه شهید شدند، از یاران سال اول جنگ بیش از چند سردار باقی نمانده، مابقی، نسل دوم و سوم فرماندهان جنگ هستند.» و روایت کرده که مرتضی قربانی از فرماندهان شجاع نسل اول، در گوشه‌ای از سنگر به محسن رضایی می‌گفت: «آقا محسن نمی‌شود یک مدت لشکر ۲۵ کربلا (استراحت و بازسازی کند)، یکی دیگر بیاید؟ خدا می‌داند خسته شدیم.»^{۳۲۰}

در همین مقطع گزارش‌های فراوانی از تقویت عجیب ارتش صدام وجود دارد. به راستی کدام گزارش‌ها امام را به چنین برداشت‌هایی از وضعیت خودی و دشمن رسانده بود؟

اواخر سال ۶۶ بُرد موشک‌های عراقی به تهران رسید و موشک‌باران پایتخت اوضاع را سخت کرد. آیت‌الله خمینی ۱۲ اسفند گفت وضع ملت ایران در طول تاریخ بی‌سابقه است و گفت موشک‌باران، مردم شهادت طلب ایران را نمی‌ترساند و اشاره کرد در زمان پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام، مردم برای رفتن به جنگ اختلاف داشتند اما امروز در ایران، مردم داوطلب رفتن به جنگ هستند و از خانواده‌هایی گفت که

با وجود شهادت فرزندانشان آماده‌اند فرزندان دیگرشان را به جبهه بفرستند.^{۳۳۱} چند روز بعد، ایران در عملیات والفجره ۱ حلیچه‌ی عراق را گرفت. آیت‌الله خمینی در انتهای پیام تبریکش از مردم و «جوانان غیرتمند کشور» خواست به جبهه‌ها بروند.^{۳۳۲} با وجود تبلیغات فراوان، این بار برق پیروزی و پیام امام هم نتوانست افراد زیادی را راهی جبهه‌ها کند.

حسین علایی، فرمانده وقت نیروی دریایی سپاه، در کتابش از ضعیف شدن استقبال مردم برای حضور در جبهه در اواخر سال ۶۶ نوشته و این‌که «کاهش تمایل بسیجیان در پیوستن به جبهه» قدرت تهاجمی ایران را کاهش داد. او نوشته که پیش از سقوط فاو (۲۸ فروردین ۶۷) «با بسیج تمامی امکانات و اجرای تبلیغات گسترده تنها ۱۶ هزار نفر از مردم» راهی جبهه شدند که «تنها ۳۰۰ نفر آن‌ها جدید بودند و بقیه داوطلبان اعزام مجدد بودند.»^{۳۳۳}

با شکست‌های پیاپی، چند ماه بعد (۲۷ تیر ۶۷) ایران قطعنامه‌ی ۵۹۸ را یک سال پس از تصویبش پذیرفت. در نامه‌ای که امام برای توجیه مسئولان برای پذیرش قطعنامه نوشت، یکی از نکات این بود: «مسئولان سیاسی می‌گویند از آن‌جا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی به دست نمی‌آید شوق رفتن به جبهه در آن‌ها کم شده است.»^{۳۳۴}

سؤال مهم این‌جاست که آیا مردم در سال‌های پایانی جنگ ارزیابی‌های امام را با واقعیت زندگیشان و جبهه منطبق می‌دیدند؟

ناکامی در جنگ

تلخی کام امام از چه بود؟

تاریخ انتشار: ۸ مرداد ۱۳۹۶

سیدحسین خمینی در مصاحبه با سردار محققى درباره‌ی نظر اولیه‌ی امام برای ادامه‌ی جنگ پس از فتح خرمشهر می‌گوید که برای او سند قطعی وجود دارد که «امام مخالف بودند. اما این که بعداً نظرشان عوض شده یک بحث دیگری است.»^{۳۲۵}

این سخنی بود که سال‌ها پیش احمد خمینی در ابتدای دهه‌ی هفتاد گفت و سیدحسین خمینی به سردار محققى می‌گوید پس از آن مصاحبه بعضی به حاج‌احمد بی‌ادبی کردند؛ «از جمله هم‌لباسی‌های شما... نسبت‌هایی به حاج‌آقا دادند.»^{۳۲۶} سیدحسین می‌گوید سخنان حاج‌احمد و سند دیگری که مصلحت نمی‌داند مطرح شود ماجرا را برای او قطعی کرده است. سند مورد اشاره نامه‌ای است که احمد خمینی به پدرش نوشته و ای کاش مؤسسه‌ی تنظیم نشر این نامه را منتشر کند. سردار علایی که موفق شده این نامه را بخواند پس از چند سال مضمون به یادمانده از نامه را چنین روایت کرده است: «آقاسیداحمد آن‌جا خطاب به امام می‌نویسند: شما مخالف ادامه جنگ هستید؛ من می‌دانم. شما معتقد هستید که

الان باید به جنگ خاتمه داد و مخالف عبور از مرز هستید اما به نظر متخصصین اهمیت می‌دهید و آن‌ها موافق هستند. من نگران این هستم؛ چون مرا فرزند خود می‌دانید و متخصص در این حوزه نمی‌دانید، بنابراین به حرف من توجه نخواهید کرد و حرف آن‌ها اثر می‌گذارد. لب مطلبش این است که امام! نظر خود شما درست است... و روی نظر خودتان پافشاری کنید که معتقد هستید باید جنگ خاتمه پیدا کند. من هم موافق نظر شما هستم و نگران این‌که اگر از مرز عبور بکنیم، بعداً نتوانیم جنگ را جمع کنیم.»^{۳۲۷} انتشار متن دقیق این نامه می‌تواند ماجرا را روشن‌تر کند.

یکی از تلخی‌های عمیق پایان جنگ این است که ما شش سال پس از فتح خرمشهر درحالی‌آتش‌بس را می‌پذیریم که موقعیت حضور طرفین در مرزها تفاوت چندانی با سال ۶۱ ندارد و از نظر روحیه و انسجام نظامی در یکی از بدترین موقعیت‌های تاریخ جنگ هستیم. جنگ از حمله‌ی دشمن تا آزادی خرمشهر حدود دو سال کشید و سه برابر آن، بسیار تلخ و سخت ادامه یافت. رزمنده‌های بسیاری شهید و جانباز شدند یا به اسارت رفتند. ویرانی فراوان، خانواده‌های داغدار و آواره... و

امام کمتر از دو ماه مانده به پذیرش قطعنامه، ۷ خرداد ۶۷ نوشته بود: «سرنوشت جنگ در جبهه‌ها رقم می‌خورد نه در میدان مذاکره‌ها.»^{۳۲۸} ۱۳ تیر کمتر از دو هفته مانده به پذیرش قطعنامه نوشته بود: «امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است، غفلت از مسائل جنگ خیانت به رسول الله ﷺ است.» و ده‌ها جمله‌ی دیگر از این نوع در سال‌های جنگ داشت. کار به جایی رسید که در پیامش نوشت: «از هر آن‌چه گفتم گذشتم.»^{۳۲۹} و این جمله یکی از تلخ‌ترین جمله‌هایی است که ممکن است یک رهبر به زبان بیاورد و البته شهادت فوق‌العاده‌ای می‌خواهد.

یک تلخی بزرگ دیگر هجوم گزارش‌های ناامیدکننده بود. اواخر سال ۶۶ دولت میرحسین موسوی طرحی برای دفاع طولانی مدت آماده کرده بود؛ اما حالا به تعبیر امام: «آقای نخست‌وزیر از قول وزرای اقتصاد و بودجه وضع مالی نظام را زیر صفر

اعلام کرده‌اند.» مهم‌تر از آن سپاهی بود که امام همواره برای تعیین سرنوشت جنگ روی آن حساب می‌کرد. امام در نامه‌اش به مسئولان درباره‌ی نامه‌ی فرمانده سپاه تعبیری تکان دهنده به کار برد؛ «با توجه به نامه‌ی تکان دهنده‌ی فرمانده سپاه پاسداران... این فرمانده مهم‌ترین قسمت موفقیت طرح خود را تهیه‌ی به موقع بودجه و امکانات دانسته است. البته با ذکر این مطالب می‌گویند باید باز هم جنگید که این دیگر شعاری بیش نیست.»^{۳۳}

۱۲ خرداد ۶۷ امام ستاد فرماندهی کل را تشکیل داده بود تا جنگ با قوت پیگیری شود اما جانشین فرماندهی کل قوا، هاشمی رفسنجانی، بیش از همه تلاش می‌کرد امام را برای پایان جنگ متقاعد کند. معتقدم هاشمی باید زودتر توانش را برای متقاعد کردن امام و پایان جنگ می‌گذاشت. هاشمی باید زودتر از سایر مسئولان متوجه می‌شد که جنگ پایان خوشی نخواهد داشت. هر چند او نیز توجیه خودش را دارد و در مصاحبه‌ای که با او داشتم گفت: «بعضی‌ها بودند که نمی‌خواستند واقعیت وجودی ذهن خود را پیش امام رو کنند. به من می‌گفتند که نیازهای زیادی داریم و نمی‌توانیم بجنگیم، اما به امام که می‌رسیدند، می‌گفتند عاشورایی می‌جنگیم.»^{۳۴} اما باین حال مسئولیت و جایگاه هاشمی در جنگ بالاتر از هر کس دیگری بود و باید زودتر چاره‌ای می‌اندیشید.

به نظر می‌رسد جو انقلابی شدید و گاه غیرمنطقی نیز در تلخی پایان جنگ مؤثر بود. وقتی جو سنگین باشد برخی افراد برای حفظ جایگاهشان از گفتن حقیقت‌ها پرهیز می‌کنند و به ناچار حقیقت انباشته شده به صورت ویرانگر و فلج‌کننده‌ای ظهور می‌کند.

گریان و خندان

آمار حیرت‌انگیز سربازان فراری در سال‌های جنگ

تاریخ انتشار: ۲۷ تیر ۱۳۹۷

۲۳ تیر ۱۳۶۷ امام خمینی پس از مقاومت چند هفته‌ای در برابر اصرار مسئولان برای پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸، با پذیرش قطعنامه موافقت کرد. هاشمی رفسنجانی آخرین دغدغه‌های امام برای پذیرش قطعنامه را در خاطرات این روز، این‌گونه روایت کرده است: «امام نگران عدم وفای دشمن بودند و ناراحتی مردم حزب‌الله که احتمال اول را ضعیف و احتمال دوم را هم در مقابل خوشحالی بخش عظیمی از مردم و آثار مثبت صلح قابل‌تحمل دانستیم.»^{۳۳۲}

۲۷ تیر ایران رسماً قطعنامه را پذیرفت.

تأکید هاشمی بر خوشحالی بخش عظیمی از مردم جالب است و البته این پرسش وجود دارد که هاشمی از کجا دریافته که بخش عظیمی از مردم از پذیرش قطعنامه خوشحال خواهند شد؟ گذشته از این‌که تحلیل هاشمی درست است یا نه، او و دیگر مسئولان کشور در سال‌های جنگ، ادامه‌ی جنگ را نیز خواسته‌ی مردم معرفی می‌کردند.

یکی از عبارات‌های پرتکرار در ادبیات سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران، خواسته‌ی

مردم است و زیاد شنیده‌ایم که بسیاری از مدیران در پاسخ علت برخی کارها توضیح می‌دهند که این خواسته‌ی مردم است و...

اغلب معلوم نیست تشخیص نظر مردم بر اساس کدام روش تعیین شده است. در سال‌های جنگ و پس از آن بر مردمی بودن جنگ تأکید زیادی شده و هنوز فضای دهه‌ی ۶۰ به گونه‌ای تصویر می‌شود که گویا کسی مخالف ادامه‌ی جنگ نبوده و مردم یک صدا پشتیبان جنگ بوده‌اند.

در همان سال‌های جنگ نشانه‌های زیادی وجود داشت که نشان می‌داد موضوع هم‌صدایی همه‌ی مردم برای ادامه‌ی جنگ قابل تردید است.

بر اساس گزارش «روزشمار جنگ» مرکز مطالعات سپاه، ۳۰ مهرماه ۱۳۶۵ رادیو بی‌بی‌سی گزارش داد که دولت یونان می‌گوید هزاران ایرانی در مرز ترکیه با یونان سرگردانند. این رادیو به نقل از روزنامه‌ی «ملیت» ترکیه می‌گوید: «تعداد پناهندگان موجود در ترکیه ۶۰۰ هزار تا یک میلیون نفر تخمین زده می‌شود. بسیاری از این افراد از خدمت سربازی فرار می‌کنند اما از آن‌جا که به خاطر خودداری از رفتن به سربازی نمی‌توانند گذرنامه بگیرند ناچارند گذرنامه‌ی جعلی به دست بیاورند.»^{۳۳۳}

سردار غلامعلی رشید از فرماندهان ارشد در جنگ و از فرماندهان ارشد ستاد کل نیروهای مسلح در حال حاضر، در مصاحبه با خبرگزاری فارس، آمار ۶۰ هزار سرباز فراری در جنگ را تأیید می‌کند.^{۳۳۴}

در یکی از گزارش‌های سپاه استان کرمان در آبان ۶۶ آمار مشمولان فراری، تنها در این استان حدود ۳۰ هزار نفر برآورد شده است.^{۳۳۵}

این آمار مربوط به زمانی است که بیش از یک سال از تصویب طرح دستگیری مشمولان فراری گذشته است. طرحی که ۲۶ فروردین ۶۵ در مجلس تصویب شده بود. سپاه، کمیته، ژاندارمری و شهربانی موظف بودند مشمولان غایب را دستگیر کنند. مجازات‌ها هم سنگین بود؛ یک تا سه سال حبس تعلیقی برای کسانی که برای بار دوم فرار کنند و یک تا سه سال حبس برای کسانی که به این افراد شغل می‌دادند.

با تمام تبلیغات و فشاری که صرف جذب نیرو برای عملیات کربلای ۵ شد، این عملیات در زمستان ۱۳۶۵ با ۲۱۰ هزار رزمنده انجام شد که بنا به اسناد سپاه، ۲۷ هزارشان پاسدار بودند. ۶۶ هزار نفر سرباز و ۱۲۰ هزار نفر بسیجی.^{۳۳۶} این در حالی است که فرماندهان به دنبال جذب چند برابر این نیرو برای عملیات سرنوشت‌ساز این سال بودند.

درست است که بار جنگ و جنگیدن بر دوش مردم بوده و از این لحاظ جنگ هشت‌ساله یکی از مردمی‌ترین جنگ‌های دنیا است اما نمی‌توان گفت جنگ در تمام این سال‌ها به‌ویژه پس از فتح خرمشهر خواسته‌ی تمام مردم ایران بوده است. آمار حدود ۲۱۰ هزار نیرو برای عملیات بزرگ سال ۶۵، در برابر آمار تقریبی سربازان فراری نسبت به یک سوم را نشان می‌دهد که نکات بسیاری در مقایسه‌ی این آمار نهفته است. این راه هم در نظر بگیرید که گاه چند نفر از یک خانواده در جبهه می‌جنگیدند اما این احتمال که چند نفر در یک خانواده همزمان سرباز باشند زیاد نیست. یعنی نسبت خانواده‌های درگیر با پدیده‌ی سرباز فراری عدد بسیار بزرگی را نشان می‌دهد. البته آمار مهاجران قانونی از کشور نیز قابل تأمل است.

نکته‌ی جالب این جاست که این جمعیت قابل توجه از مردم کشور، چندان صدایی در فضای رسانه‌ای آن روزها نداشتند. اگر مسئولان صلاح نمی‌دانند که گاهی صدای مخالفان رسانه‌ای شود اما باید آمارهای این‌چنینی، آن‌ها را درباره‌ی خواسته‌ی مردم با پرسش‌هایی روبه‌رو کند تا با قاطعیت از خواسته‌ی مردم حرف نزنند. اگر این نشانه‌ها در ذهن مسئولان سؤال‌ها و تردیدهایی ایجاد می‌کرد، شاید پذیرش قطعنامه و پایان جنگ در شرایط بسیار بهتری برای ایران رقم می‌خورد و این قدر تلخ و تاریک مجبور به پذیرش قطعنامه نمی‌شدیم.

سانسور عجیب

گزارش به رهبر باید تلخ باشد

تاریخ انتشار: ۱۰ دی ۱۳۹۸

«حتی اگر یک خانه سالم مانده باشد و یک نفر در این مملکت زنده مانده باشد، این جنگ را ادامه خواهیم داد.»^{۳۳۷} این جمله‌ای است از آیت‌الله خمینی در میانه‌ی جنگ در جمع مسئولان، برگرفته از سند سپاه به نقل از کتاب «آغاز تا پایان» اثر سردار محمد درودیان.

هرگاه تردیدها درباره‌ی امکان ادامه‌ی جنگ جدی می‌شد، آیت‌الله خمینی با جمله‌هایی از این جنس با تردیدها مقابله می‌کرد؛ اما چرا در نهایت با تصمیمی که گفت برایش از زهر کشنده‌تر است قطعنامه‌ی ۵۹۸ را پذیرفت؟ ذهنیت او در زمانی که بر ادامه‌ی جنگ تأکید می‌کرد و در زمانی که قطعنامه را پذیرفت چگونه شکل گرفت؟

امام درباره‌ی پذیرش قطعنامه گفت که تصمیمش «با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور» بوده است.^{۳۳۸} در پیامی که برای مسئولین نوشت معلوم شد چند گزارش تلخ و یک گزارش تکان‌دهنده او را با حقایقی روبه‌رو کرده که به سرعت نظرش را تغییر داده است.

یکی از گزارش‌ها از دولت بود که در آن وضع مالی نظام زیر صفر اعلام شد. گزارشی دیگر از مسئولین سیاسی که با شرح وضعیت جنگ نوشته بودند: «شوق رفتن به جبهه» در مردم کم شده است. یک نامه هم از فرماندهی سپاه که امام آن را تکان دهنده توصیف کرد. در آن نامه امکانات بسیار زیاد و خواسته‌های عجیبی مطرح شده بود و امام نوشت این فرمانده «مهم‌ترین قسمت موفقیت طرح خود را تهیه‌ی به موقع بودجه و امکانات دانسته است... البته با ذکر این مطالب می‌گوید باید باز هم جنگید، که این دیگر شعاری بیش نیست.»^{۳۳۹}

همین جمله‌های مختصر فضای پذیرش قطعنامه را به خوبی نشان می‌دهد؛ اما شاید سؤال مهم‌تر این باشد که ذهنیت امام برای تأکید بر ادامه‌ی جنگ چگونه شکل گرفته بود؟

سال ۹۴ از هاشمی رفسنجانی پرسیدم گویا در آن مقطع گزارش دقیقی به امام می‌رسید. آیا امکان نداشت که آن گزارش‌ها زودتر به امام برسد؟ جواب داد: «بعضی‌ها بودند که نمی‌خواستند واقعیت وجودی ذهن خود را پیش امام رو کنند. به من می‌گفتند که نیازهای زیادی داریم و نمی‌توانیم بجنگیم، اما به امام که می‌رسیدند، می‌گفتند: عاشورایی می‌جنگیم.»^{۳۴۰}

آیا آیت‌الله خمینی در مقابل واقعیت‌های ویرانگر جنگ، تنها با تکیه بر بحث‌های شعاری بر ادامه‌ی جنگ تأکید می‌کرد؟ در این میان هاشمی رفسنجانی و مسئولان عالی‌رتبه تا چه حد قبل از گزارش‌های تلخ سال ۶۷، امام را در جریان واقعیت‌های تلخ جنگ قرار داده بودند؟

بر اساس یادداشت روزانه‌ی هاشمی در ۲۱ فروردین ۶۶، او و حسن روحانی دو نفری قدم می‌زدند و روحانی می‌گفت باید جنگ را از موضع قدرت خاتمه داد و منتظر فتح سرنوشت‌ساز نماند. هاشمی نوشته چون حرف روحانی برخلاف نظر امام بود صراحت نداشت.^{۳۴۱} به راستی وقتی حسن روحانی در قدم زدن دو نفره با هاشمی از صراحتش کم می‌کند، مسئولین در حضور امام خمینی چگونه سخن می‌گفته‌اند؟

روغنی زنجانی، مسئول برنامه و بودجه در دولت موسوی، می‌گوید سال ۶۵ در نامه‌ای برای نخست‌وزیر موسوی استدلال کرده که نمی‌توان جنگ را ادامه داد و یا باید جنگ را تمام کرد یا ادامه داد که نتیجه‌ی آن فروپاشی نظام و قهرمانانه کنار رفتن است.^{۳۴۲} او فکر می‌کند نخست‌وزیر در باطن با حرف‌های او موافق بود اما «نمی‌توانست به صورت رسمی نظر مخالف دولت خود را درباره‌ی جنگ عنوان کند.»^{۳۴۳}

آیا مذاکرات مجلس و بحث‌های داخل دولت می‌توانست آیت‌الله خمینی را در جریان عمق فاجعه قرار دهد؟ با روایت روغنی زنجانی این مسیر نیز عمق فاجعه را آشکار نمی‌کرد. او می‌گوید در اتاقی که پشت محل برگزاری جلسات هیئت دولت بود و اعضای کابینه برای استراحت و یا سیگار کشیدن از آن استفاده می‌کردند، نظرات با صراحت در انتقاد از ادامه‌ی جنگ بود اما در اتاق رسمی جلسه صحبت‌ها از آمادگی برای ادامه‌ی جنگ بود؛ با چاشنی آیه، حدیث و شعرهای حماسی. او می‌گوید: «در مجلس نیز همین‌طور بود، تمام نطق‌های پیش از دستور نمایندگان در دفاع از ادامه‌ی جنگ بود.» اما خارج از آن جا که با آن‌ها گفتگو می‌کردی و وضعیت را توضیح می‌دادی آن‌ها هم ادامه‌ی جنگ را نقد می‌کردند؛ «فکر می‌کنم همه درگیر خودسانسوری بودند.»^{۳۴۴}

نکته‌ی آخر این که در هیچ شرایطی مسئولیت از رهبری سلب نمی‌شود و او بیش از همه مسئول گرفتن اطلاعات واقعی از مدیران کشور است و باید این مسیر را هموار کند تا مبادا مسئولین جرأت گزارش عمق تلخی‌ها را نداشته باشند. حتی اگر بپذیریم برای جلوگیری از فروپاشی ذهنی جامعه باید قدری از تلخی گزارش به مردم کاست؛ اما با رهبر باید تلخی‌ها را تلخ تلخ گفت تا از عمق بلاهایی که بر سر مردم می‌آید باخبر باشد.

جنگ و روایت‌هایش

فصل ۸

راهنمایی برای مطالعه‌ی تاریخ جنگ

در این سال‌ها بسیاری از من خواسته‌اند منابعی برای مطالعه پیرامون جنگ ایران و عراق به آن‌ها معرفی کنم و مسیری برای مطالعه‌ی جنگ پیشنهاد کنم.

همواره به دنبال فرصتی بودم تا دسته‌بندی کاملی از منابع انجام دهم و منابع مطالعاتی جنگ را معرفی کنم؛ فرصتی که گویا انتظار برای مهیا شدنش به سر نخواهد آمد.

تصمیم گرفتم حال که کتاب «نکته‌های تاریخی» در آستانه‌ی انتشار است، یک یادداشت به کتاب اضافه کنم و برخی منابع فارسی برای مطالعه‌ی جنگ را معرفی کنم.

این یادداشت یک مرور سریع برای معرفی برخی منابع است و طبیعی است که در این مرور سریع برخی کتب مهم از قلم افتاده باشند. امیدوارم در فرصت دیگری بتوانم معرفی کامل‌تری انجام دهم و اگر منابع مهمی در این نوشته مغفول واقع شده از صاحبان آن آثار عذرخواهم.

جنگ به زبان فارسی

مروری بر منابع منتشر شده به زبان فارسی

انتشار برای نخستین بار

منابع بسیاری درباره‌ی جنگ به زبان فارسی منتشر شده که برخی از آن‌ها ترجمه‌ای از کتاب‌هایی است که خارج از ایران منتشر شده است. در میان این منابع متنوع، در این یادداشت بیشتر به منابعی خواهیم پرداخت که روایتی از کلیت تاریخ هشت سال جنگ دارند و ابتدا تا انتهای جنگ را روایت کرده‌اند. کتاب‌هایی که معرفی می‌شود کتاب‌های پیشنهادی است و طبیعی است که منابع دیگری نیز وجود دارند که در لیست این یادداشت قرار نگرفته‌اند و از همین رو این یادداشت مدعی معرفی کامل تمام کتاب‌های معتبر نیست.

کتاب‌هایی که نویسندگان فعال در داخل ایران نوشته‌اند، اغلب نویسنده‌هایی ارتشی یا سپاهی دارد و تأثیر این مسئله در روایت آنان آشکار است. با این حال برای اطلاع از وقایع جنگ ناگزیر به مراجعه به آن‌ها هستیم و مطالعه و مقایسه‌ی آن‌ها با هم می‌تواند تا حد ممکن تصویری دقیق‌تر از جنگ هشت‌ساله ارائه دهد.

جنگ ایران و عراق؛ موضوعات و مسائل، محمد درودیان، انتشارات سمت، چاپ اول ۱۳۹۱.

در میان نویسندگان ایرانی، سردار محمد درودیان بیشترین تلاش را برای مرور چندباره‌ی جنگ انجام داده است و در کتاب یا مجموعه‌کتاب‌هایی تلاش کرده است بارها از زاویه‌های مختلف آغاز تا پایان جنگ را روایت کند. کتاب‌های او توسط مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، که این روزها مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس نام دارد، منتشر شده و کتاب مورد اشاره، احتمالاً تنها کتابی از اوست که بیرون از سپاه و توسط «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها» منتشر شده است. این کتاب با هدف تدوین منبعی برای درس دفاع مقدس در دانشگاه‌ها تدوین شده است. درودیان در این کتاب مختصر و مفید هشت سال جنگ را مرور کرده است و این کتاب او نشانه‌های کمتری از رویکرد سپاهی او دارد.

اگر علاقه‌مند به مطالعه درباره‌ی تاریخ جنگ ایران و عراق هستید، نمی‌توانید به سادگی از کنار نام محمد درودیان و آثار او بگذرید؛ او به بسیاری از فرماندهان و مسئولان سال‌های جنگ و همچنین اسناد مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ دسترسی داشته است و همواره دغدغه‌ی اصلی‌اش مسائل سال‌های جنگ بوده است. هرچند در این‌جا این کتاب را معرفی کرده‌ام اما کتاب‌های دیگر او نیز مهم هستند؛ به‌ویژه مجموعه‌ی «نقد و بررسی جنگ» که جلد چهارم این مجموعه با عنوان «روند پایان جنگ» کتابی با جزئیات فراوان و خواندنی است. کتاب «جنگ؛ بازیابی ثبات» و کتاب «آغاز تا پایان» که مروری بر وقایع هشت سال جنگ است، از دیگر کتاب‌های مهم درودیان هستند.

تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق؛ حسین علایی، نشر مرز و بوم، چاپ دوم ۱۴۰۱.

سردار حسین علایی که خود از فرماندهان ارشد سپاه در سال‌های جنگ است، از فرماندهانی است که پس از جنگ، در کنار مسئولیت‌های مختلف، مطالعه و

پژوهش پیرامون جنگ را پی گرفته است و سال ۹۲ کتابی دو جلدی از او پیرامون تاریخ جنگ منتشر شد که در چاپ‌های بعدی به تدریج تکمیل و اصلاح شده است. در معرفی این کتاب، چاپ دوم را نوشتم چرا که خود او معتقد است برای مطالعه، این چاپ، که کامل‌تر و دقیق‌تر از چاپ قبلی کتاب است، باید مورد توجه قرار گیرد. علایی در این کتاب یک روایت خطی و تاریخی از جنگ را پی گرفته و تلاش کرده در کنار وقایع مهم جبهه‌ی نبرد، به مسائل دیگر که با موضوع جنگ پیوندی داشته‌اند نیز توجه کند.

تاریخ نظامی جنگ تحمیلی؛ سید یعقوب حسینی، نشر آجا، چاپ اول ۱۳۸۷.

مرحوم سرهنگ یعقوب حسینی از فعال‌ترین نویسندگان ارتشی در حوزه‌ی تاریخ جنگ ایران و عراق شناخته می‌شود. کتاب «تاریخ نظامی جنگ تحمیلی» در دو جلد به وقایع مهمی می‌پردازد که پس از پیروزی انقلاب تا آغاز جنگ، میان ایران و عراق روی داد. حسینی در این کتاب جزئیات فراوان و قابل توجهی از برخوردهای مرزی و برخوردهای سیاسی میان دو کشور آورده و به تشریح وضعیت ارتش ایران پیش از آغاز جنگ نیز پرداخته است. یعقوب حسینی متولد ۱۳۱۱ است و تجربه‌ی طولانی حضور در ارتش در سال‌های پیش از انقلاب را نیز دارد. او پس از آغاز جنگ تا سال ۱۳۶۰ معاون عملیاتی نیروی زمینی ارتش بود و رابطه‌ی نزدیکی با تیمسار ظهیرنژاد، فرمانده این نیرو، داشت. ظهیرنژاد نیز در مهرماه سال ۶۰ فرماندهی نیرو را به صیاد شیرازی واگذار کرد. یعقوب حسینی پس از رفتن از نیروی زمینی، در دانشکده‌ی دافوس ارتش مشغول تهیه و تنظیم منابعی برای روایت تاریخ جنگ شد.

او در مجموعه کتاب‌هایی به روایت تاریخ جنگ پرداخته است که می‌توانید آن‌ها را در کتابخانه‌ی تخصصی جنگ در حوزه‌ی هنری ببینید. کتاب‌هایی همچون «عملیات کلی؛ سال اول جنگ تحمیلی در خوزستان»، «عملیات رمضان»، «عملیات والفجر مقدماتی»، «نبردهای سال ۱۳۶۲ تا پایان ۱۳۶۴» و

چندین کتاب دیگر که از منابع خوب مطالعه‌ی تاریخ جنگ محسوب می‌شود.

بازخوانی جنگ تحمیلی؛ عبدالحسین مفید، انتشارات ایران سبز، چاپ اول ۱۳۹۸.

سرتیپ عبدالحسین مفید از فرماندهان ارشد ارتش در سال‌های جنگ است که او نیز سابقه‌ی حضور در ارتش پیش از انقلاب را دارد. تیمسار مفید اطلاعات بسیار زیادی از جزئیات وقایع ارتش پس از پیروزی انقلاب و سال‌های جنگ دارد. نکاتی بسیار شنیدنی و مهم که متأسفانه بسیاری از آن‌ها نتوانسته در این کتاب به خوبی تدوین شود. اما به هر حال این کتاب که برای مطالعه‌اش باید دقت بیشتری به خرج دهید، نکات بسیار خوبی از دید یک فرمانده ارتشی نسبت به جنگ دارد.

روزها و روزگاران سخت؛ عباس بشیری، نشر معارف انقلاب، چاپ اول ۱۳۹۵.

عباس بشیری در این کتاب تلاش کرده است روایت‌های هاشمی رفسنجانی از جنگ ایران و عراق را در دو جلد تدوین کند. او برای این کار به آرشیوی مناسب و همچنین شخص آیت‌الله هاشمی رفسنجانی دسترسی داشته است و از این جهت کتابی قابل اعتناست. در کنار این کتاب رجوع به خاطرات روزانه‌ی هاشمی رفسنجانی نیز روشی معتبر برای شناخت برخی ابعاد جنگ محسوب می‌شود.

اسرار مکتوم، محمد حسن محقق، نشر بیست و هفت، چاپ اول ۱۳۹۳.

مجموعه مصاحبه‌هایی است که سردار محقق با مسئولان سیاسی و فرماندهان نظامی کشور پیرامون جنگ ایران و عراق انجام داده است. در این کتاب همچنین بخش‌هایی از سخنان انتقادی رئیس‌جمهور خامنه‌ای درباره‌ی مسائل جنگ منتشر شده است؛ سخنانی که در سخنرانی او در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله، اندکی پس از پایان جنگ، بیان شده است. دیدن مستند «اتاق جنگ» ساخته‌ی مصطفی حریری می‌تواند تکمیل‌کننده‌ی مطالعه‌ی این کتاب باشد.

تحلیل تحولات و تاریخ جنگ تبلیغاتی در دفاع مقدس؛ مرتضی منطقی، انتشارات جهاد دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۸۹.

مرتضی منطقی در این کتاب با بررسی رسانه‌های عراقی و سخنرانی‌های صدام روایتی خواندنی از رویکرد تبلیغاتی حزب بعث و صدام در سال‌های جنگ ارائه داده است. بخش‌هایی از این رویکرد تبلیغاتی کاملاً تکان‌دهنده و شگفت‌انگیز است؛ از جمله تلاش فراوان صدام و دستگاه تبلیغاتی حزب بعث برای هماهنگ‌نشان دادن و همدستی ایران و اسرائیل علیه عراق و رویکرد معنوی صدام نسبت به مسئله‌ی جنگ.

بررسی عملیات والفجر ۸؛ محسن رضایی در گفتگو با راویان جنگ تحمیلی - مرداد ۱۳۶۵، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، چاپ اول ۱۳۹۰.

این کتاب هرچند نام بررسی عملیات والفجر ۸ را یدک می‌کشد اما مطالب بسیار مهم‌تری در آن آمده است. چند نفر از راویان مطرح دفتر سیاسی سپاه در سال ۶۵ با محسن رضایی گفتگویی چندساعته و مفصل انجام داده‌اند و در کنار بررسی عملیات والفجر ۸ بسیاری از مسائل کلان جنگ از ابتدای جنگ تا سال ۶۵ را بررسی کرده‌اند. برای اولین بار اختلافات عمیق فرماندهان ارتش و سپاه با جزئیاتی خوب در این کتاب روایت شده است. البته نگاه کتاب طبیعتاً نگاه سپاهی است و برای تکمیل این بحث‌ها ناگزیر به مرور روایت ارتش نیز هستیم که چندان تدوین نشده است اما برخی فرماندهان از جمله امیر تراب‌ذاکری گاه در این باره مصاحبه‌هایی داشته‌اند.

دایره‌المعارف مصور تاریخ جنگ؛ جعفر شیرعلی‌نیا، انتشارات سایان، چاپ اول ۱۳۹۲.

این کتاب که سال ۹۲ منتشر شد، حاصل یک دهه پژوهش‌م‌درباره‌ی مسائل جنگ ایران و عراق است که در آن تلاش کرده‌ام ابعاد مختلف جنگ ایران و عراق را از زوایای مختلف و بر اساس اسناد و روایت‌های داخلی و خارجی بررسی کنم. در کنار

متن مفصلی که این کتاب دارد، بیش از هزار آیتم تصویری، روایتی دقیق از جبهه‌ی جنگ را روایت می‌کند. در کنار این تصاویر، نقشه‌هایی از تحولات مهم جنگ و همچنین تصاویری از تجهیزات جنگی می‌بینید که به صورت اختصاصی برای این کتاب تهیه شده است و در کنار آن نمودارها و جداول آماری که بسیاری از جزئیات جنگ در حوزه‌ی انسانی، اقتصادی و نظامی را روایت می‌کنند.

چاپ اول این کتاب در سال ۹۲ انجام شده است و تغییرات چندانی در چاپ‌های بعدی ندارد اما پژوهش‌های من در سال‌های بعد ادامه یافته است و به مطالبی رسیده‌ام که در کتاب تاریخ جنگ نیست و کتابی که هم‌اکنون در دست شماست گزیده‌ای از یافته‌های مطالعاتی من پس از نگارش تاریخ جنگ است که می‌تواند تکمیل‌کننده‌ی خوبی برای آن کتاب باشد.

مروری بر چند کتاب ایرانی دیگر

منابع متنوع دیگری نیز وجود دارد که مطالعه‌ی آن‌ها به درک تاریخ جنگ کمک می‌کند. در این جا خیلی سریع و مختصر به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم؛ شما می‌توانید با جستجوی نام این منابع در اینترنت، اطلاعات بیشتری درباره‌ی آن‌ها به دست آورید.

گلعلی بابایی و حسین بهزاد کتاب‌هایی درباره‌ی تاریخ عملیاتی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله منتشر کرده‌اند که مرور آن‌ها نگاه خوبی از وضعیت یک یگان در عملیات‌ها و مسائل قبل و بعد از عملیات در این یگان‌ها می‌دهد. کتاب‌های «ضربت متقابل»، «کوهستان آتش» و «شراره‌های خورشید»، کتاب‌های خوبی از آن‌هاست. از این جنس کتاب‌ها، امیر رزاق زاده نیز کتاب‌های قابل اعتنایی دارد؛ کتاب‌هایی پیرامون عملیات طریق‌القدس و عملیات فتح‌المبین. نمونه‌ی دیگر، کتاب «مهران در روند تحولات جنگ» از مهدی حاجی خداوردی خوان است. در ارتش نیز امیر نصرت‌الله معین‌وزیری، از فرماندهان ارتش در جنگ، کتاب‌هایی پیرامون مقاطع و عملیات‌های مهم جنگ منتشر کرده است که با ادبیات رایج

در دانشکده‌ی دافوس نوشته شده است. برخی کتاب‌های او، از جمله کتابی که پیرامون عملیات خیبر نوشت، با حاشیه‌هایی روبه‌رو شد. او کتاب‌هایی درباره‌ی سال اول جنگ، عملیات رمضان، عملیات بیت‌المقدس و چند کتاب دیگر دارد. درباره‌ی دید عملیاتی و مقاطع خاص جنگ می‌توانید سراغ مجموعه‌ی روزشماره‌های منتشرشده در مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس) بروید. روزشماره‌هایی که جلدهایی از آن منتشر شده و هر جلد یک‌بازه‌ی حدود یک یا دو ماهه را روایت کرده است و در آن مقطع وقایع متنوع کشور را به صورت روزشمار آورده است و اگر در آن مقطع عملیات‌هایی نیز در جریان بوده، جزئیات فراوانی از آن عملیات‌ها دارد. ارتش نیز روزشماره‌هایی دارد که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است.

بخش دیگری از منابع مهم جنگ خاطرات شفاهی افراد است که اغلب دقت کمی در نقل رویدادهای تاریخی دارند اما زوایایی از جنگ را به خوبی آشکار می‌کنند، کتاب‌هایی مانند «نورالدین پسر ایران»، «شب‌های قدر کربلای ۵»، «لشکر خوبان» و «کالک‌های خاکی». این جنس کتاب‌ها بسیار زیاد است و برخی از آن‌ها نیز خاطرات فرماندهان است، مانند: «تنها در قلاجه» خاطرات فرمانده ارتشی کریم عبادت، «ناگفته‌های جنگ» خاطرات صیاد شیرازی، «جاده‌های سربی» خاطرات احمد سوداگر، «یک شهر یک جهان‌آرا» و...

مرکز اسناد دفاع مقدس اطلس‌هایی نیز منتشر کرده که رویدادهای مهم در محیط‌های جغرافیایی جنگ را روایت کرده است. یادداشت‌های روزانه‌ی برخی فرماندهان نیز می‌تواند منبع بسیار خوبی باشد اما متأسفانه یکی از مهم‌ترین آن‌ها که یادداشت‌های روزانه‌ی غلامرضا صالحی، از فرماندهان لشکر ۲۷، است سال‌هاست که نتوانسته اجازه‌ی نشر پیدا کند.

در این سال‌ها نشریات متنوعی نیز منتشر شده است که نشریه‌ی «تاریخ جنگ» و «نگین ایران»، هر دو از مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، نشریاتی قابل اعتناست. تلاش‌های سپاه برای تدوین کتاب‌های تاریخی با موضوع

جنگ ایران و عراق اغلب در مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ متمرکز بوده است؛ مرکزی که در سال‌های جنگ در دفتر سیاسی سپاه بنیان گذاشته شده و افرادی که به عنوان راویان دفتر سیاسی سپاه شناخته می‌شدند، یک کار ارزشمند را پایه گذاشته‌اند و تمام جلسات مهم جنگ را ثبت و ضبط کرده‌اند. هم ضبط می‌کردند و هم یادداشت. در عملیات‌ها همراه فرماندهان در خط مقدم حضور داشته‌اند و حرف‌های آن‌ها و مکالمات بی‌سیم و... را ضبط و مشاهداتشان را یادداشت کرده‌اند. این روزها هزاران هزار سند از فعالیت آن‌ها وجود دارد که امید با دست بازتری منتشر شود.

مرکز مطالعات و تحقیقات پس از پایان جنگ، از این اسناد برای تدوین آثارش استفاده کرد. نشریه‌ی «تاریخ جنگ» در اوایل دهه‌ی ۷۰ منتشر می‌شد و نشریه‌ی دیگری که سال‌ها بعد به نوعی ادامه‌ی مسیر نشریه‌ی «تاریخ جنگ» را پی گرفت، نشریه‌ی «نگین ایران» بود که در همین مرکز منتشر می‌شد و حدود ۳۰ شماره‌ی ابتدایی آن بسیار قوی‌تر از ادامه‌ی آن است. هرچند از لحاظ حرفه‌ای نقص‌هایی دارد اما از نظر اطلاعات ارائه شده در آن، منبع بسیار خوبی است.

برخی کتاب‌ها نیز برخی مقاطع و موضوعات مهم جنگ را بررسی کرده‌اند که امیدوارم بتوانم در فرصت دیگری آن‌ها را معرفی کنم و در این جا تنها به دو کتاب از این جنس اشاره می‌کنم؛ کتاب «دییلماسی ایران و قطعنامه‌ی ۵۹۸» نوشته‌ی ایرج همتی و همچنین کتاب «ایران‌گیت؛ ماجرای مک فارلین» از عباس شادلو.

کتاب‌های غیر ایرانی

منابع غیرایرانی اطلاعات بسیار خوبی از وقایع و تحولات جنگ در بیرون از مرزهای ایران دارد اما با یک ضعف بسیار بزرگ روبه‌روست. آن‌ها اغلب نتوانسته‌اند تحولات جبهه‌ی ایران را به خوبی درک و روایت کنند. به عنوان نمونه کوین وودز و همکارانش، که اساتید موسسه‌ی تحلیل‌های دفاعی دانشگاه دفاع ملی آمریکا هستند، در مقدمه‌ی کتاب مصاحبه‌ی ژنرال حمدانی نوشته‌اند: «نمی‌توان در چهار

سال اول جنگ از عملیات نظامی منسجم ایران با هدف زاهدردی صحبت نمود.» کتاب مصاحبه با حمدانی با نام «جنگ صدام» منتشر شده است و کوین وودز در ادامه نوشته است: «تاکتیک‌های ایرانی‌ها غیرخلاقانه باقی ماند و به لحاظ نظامی در تمام مدت جنگ بی‌ارزش بود. اغلب حملات آن‌ها از نوع امواج انسانی بود. شیوه‌ای که به تاکتیک‌های جنگ جهانی اول شبیه بود.»

بخشی از این موضوع‌گیری‌ها در این موضوع ریشه دارد که ایران و اسناد ایرانی سهم قابل توجهی در روایت بین‌المللی جنگ ندارند و موسسه‌های رنگ و وارنگ ایرانی فعال در این زمینه در حال و هوای دیگری هستند و اغلب نویسندگان و محققان جهانی جنگ را بر اساس روایت‌ها و اسناد عراقی مرور می‌کنند. ایران نه تنها می‌تواند با نقد روایت‌های بین‌المللی و انتشار اسناد و آثار قابل توجه ایرانی در این فرایند تأثیر بگذارد که حتی می‌تواند با انتشار اسنادی که از عراق در اختیار دارد، فضای اسناد عراقی منتشرشده را نیز متحول کند. اما چه سود که آن چه در این سال‌ها از آثار تحلیلی جنگ به زبان‌های دیگر ترجمه شده آثاری است فاقد استانداردهای بین‌المللی که اصولاً با یک نگاه بین‌المللی نوشته نشده اما به همان صورت ترجمه شده است.

از این درد و دل که بگذریم نمی‌توان درباره‌ی تاریخ جنگ مطالعه کرد و این کتاب‌ها را نادیده گرفت. در این جا برخی از این کتاب‌ها را مرور می‌کنیم.

درس‌های جنگ مدرن، جنگ ایران و عراق؛ آنتونی کردزمن، نشر مرز و بوم، چاپ اول ۱۳۸۹.

این کتاب را حسین یکتا ترجمه کرده است و نویسنده‌ی آن آنتونی کردزمن، تحلیلگر و نویسنده‌ی شناخته‌شده در آمریکا است که تسلط فراوانی بر مسائل خاورمیانه دارد. از قدیمی‌ترین و شاید قدیمی‌ترین کتابی است که آغاز تا پایان جنگ ایران و عراق را روایت کرده و با فاصله‌ای اندک از پایان جنگ، به زبان انگلیسی منتشر شده است؛ زمانی که هنوز در ایران کتابی در این زمینه وجود نداشت. چند سال بعد این

کتاب ترجمه شد اما سال‌ها طول کشید تا اجازه‌ی نشر پیدا کند. این کتاب برخی اشتباهات و روایت‌های یک‌طرفه دارد اما اطلاعات و تحلیل‌های مفید بسیاری نیز دارد.

جنگ ایران و عراق؛ پیرازو، در آستانه‌ی انتشار.

پیرازو، محقق و نویسنده‌ی فرانسوی در سال ۲۰۱۴ این کتاب را به زبان فرانسوی نوشته است. این کتاب یک سال بعد از انتشارش به زبان انگلیسی نیز ترجمه شد و از جدیدترین کتاب‌های قابل اعتنا پیرامون جنگ ایران و عراق در جهان محسوب می‌شود که توجه زیادی را هم به خود جلب کرد. رازو در این کتاب اسناد و منابع بسیاری از جمله نوارهای صدام را مرور کرده است. این کتاب در ایران نیز ترجمه شده و حتی چندین نسخه از آن را در برخی جاها، از جمله کتابخانه‌ی تخصصی جنگ در حوزه‌ی هنری، دیده‌ام و کتاب مهمی است؛ هرچند اشتباهات تاریخی نیز دارد اما دقیق نمی‌دانم که چرا به صورت رسمی منتشر نشده و آیا منتشر خواهد شد یا خیر؟

جنگ ایران و عراق؛ پیامدهای سیاسی، تحلیل نظامی؛ رالف کینگ، افرایم کارش، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، چاپ اول ۱۳۹۰.

این کتاب مهم و مختصر دو بخش دارد که بخش اول را رالف کینگ نوشته است و در آن به این موضوعات پرداخته است: دلایل آغاز جنگ، آثار سیاسی و اقتصادی جنگ و بررسی واکنش‌های منطقه‌ای و جهانی نسبت به جنگ ایران و عراق. بخش دوم را افرایم کارش، مورخ اسرائیلی-انگلیسی، نوشته است و در آن جنگ را از منظر استراتژی‌های نظامی طرفین بررسی کرده است.

چند کتاب دیگر

در این جا نیز به چند کتاب مهم دیگر به صورت خیلی خلاصه اشاره می‌کنم که

می‌توانید با جستجوی نامشان در اینترنت اطلاعات بیشتری درباره‌ی آن‌ها به دست آورید. مطالعه‌ی این کتاب‌ها نیز کمک زیادی به درک بهتر از تاریخ جنگ می‌کند. کتاب‌هایی مانند «سوداگری مرگ» نوشته‌ی کنت آر تیمرمن که کتابی است که ابعاد تکان‌دهنده‌ای از پشت پرده‌های جنگ را روایت کرده است. کتابی از ماکس پری با نام «کسوف» منتشر شده است که از نگاه جاسوسی و اطلاعاتی، محتوای بسیار خوبی دارد. کتاب دیلیپ هیرو نیز با نام «طولانی‌ترین جنگ» ترجمه و منتشر شده است که کتاب خوبی است. از جمله کتاب‌های مفید دیگری که به تازگی منتشر شده کتاب «صدام؛ از ظهور تا سقوطش» است که به قلم کان کاگلین است و با ترجمه‌ی بیژن اشتری به فارسی منتشر شده است. یک کتاب مفید دیگر کتابی است که مجموعه‌ی چندین مقاله‌ی بسیار خوب است که به قلم افرادی از ایران و سایر کشورها نوشته شده است؛ کتاب «درس‌هایی از راهبرد، حقوق و دیپلماسی در جنگ ایران و عراق». کتاب بسیار مفیدی است که نشر مرز و بوم آن را منتشر کرده است. برخی آثار دیگر نیز منتشر شده که بخش‌هایی از آن مربوط به جنگ است، از جمله کتاب خاطرات خاویر پرز دکوئیبار دبیر کل سازمان ملل در سال‌های جنگ با نام «به سوی صلح».

روایت عراقی

دسته‌ای دیگر از روایت‌های غیر ایرانی، روایت‌های عراقی است. کتاب «زیر پوست جنگ» که توسط وحید خضاب گردآوری و ترجمه و توسط نشر نارگل منتشر شده است، سه مصاحبه از فرماندهان و شخصیت‌های مطرح حزب بعث دارد. دو کتاب مهم و قابل توجه دیگر که به زبان فارسی ترجمه شده، کتاب‌های «جنگ صدام» و «جنگ ایران و عراق از دیدگاه فرماندهان صدام» است که توسط آمریکایی‌ها تدوین شده است. اولی حاصل مصاحبه‌هایی است که کوین وودز و همکارانش با ژنرال حمدانی، آخرین فرمانده گارد ریاست جمهوری صدام، انجام داده‌اند و دومی نیز مجموعه‌ای از مصاحبه‌های کوین وودز، ویلیامسون مورای، الیزابت ناتان، لایلا

سابارا و آنا ام. ونگاس با چند ژنرال مطرح عراقی است. هر دو کتاب را نشر مرز و بوم منتشر کرده است. کتاب دیگر نیز «ویرانی دروازه‌های شرقی» از وفیق السامرایی است. در کنار روایت‌های عراقی، از برخی شخصیت‌های عرب نیز کتاب‌هایی به زبان فارسی ترجمه شده است؛ از جمله کتابی از حمد عبدالعزیز الکواری، سیاستمدار شناخته شده‌ی قطری، که کتابش با نام «عملکرد شورای امنیت در جنگ ایران و عراق» در سال ۱۳۸۷ توسط پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس منتشر شده است. عبدالحلیم غزاله که زمانی نیز وزیر دفاع مصر بود نیز کتابی با عنوان «جنگ عراق و ایران» نوشته است که نادر نوروزشاد آن را ترجمه کرده است.

بخشی از روایت‌های عراقی نیز خاطراتی است که ایرانی‌ها از اسرای عراقی منتشر کرده‌اند، مرتضی سرهنگی که در شکل‌گیری کتاب‌های خاطرات شفاهی رزمندگان ایرانی نقشی محوری دارد، در شکل‌گیری کتاب خاطرات اسرای عراقی نقش اصلی را به عهده داشته است.

منابع

فصل اول

- در کتاب انجام گرفته باشد.
۱۸. پایگاه جماران، ۲۵ مرداد ۱۳۹۶.
۱۹. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۸، ص ۱۱۴.
۲۰. همان، ص ۱۱۵.
۲۱. روزنوشت، ص ۳۵۹.
۲۲. عبور از مرز، ص ۴۷۹.
۲۳. علیرضا کمری پژوهشگر چیره‌دست حوزه‌ی خاطرات و ادبیات جنگ مقاله‌ای در کتاب «پویه‌ی پایداری» منتشر کرده است. او در این مقاله با عنوان «درآمدی بر نقد معرفت‌شناختی ادبیات جنگ / ادبیات دفاع مقدس» به نکات بسیار مهمی پرداخته و جمله‌هایی را که در متن در گیومه قرار داده‌ام جمله‌هایی از این مقاله است.
۱. سایت جامعه‌ی خبری تحلیلی الف، ۲۷ آذر ۱۳۹۶.
۲. صحیفه‌ی امام، جلد ۱۷، ص ۳۱۲.
۳. خبرگزاری ایسنا، ۱۷ بهمن ۱۳۸۴.
۴. یک شهر، یک جهان آرا، ص ۶۵.
۵. همان، ص ۷۰.
۶. آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی در گفتگو با نگارنده.
۷. تحلیل تحولات و تاریخ جنگ تبلیغاتی در دفاع مقدس، ص ۲۲۲.
۸. جنگ ایران و عراق در اسناد سازمان ملل متحد، ج ۱۰، صص ۳۵۱ تا ۳۵۶.
۹. تحلیل تحولات و تاریخ جنگ تبلیغاتی در دفاع

مقدس، ص ۱۹۱.

۱۰. همان، ص ۱۹۲.

۱۱. جنگ صدام، صص ۱۰۰ تا ۱۰۳.

۱۲. اوج دفاع، ص ۴۰۴.

۱۳. روزنامه‌های اطلاعات و جمهوری اسلامی، ۱۹ تا ۲۲

بهمن ۱۳۶۱.

۱۴. همان، ۱۹ تا ۲۲ بهمن ۱۳۶۳.

۱۵. مصاحبه‌ی رشید و سلیمانی در شماره‌ی ۱۶ نشریه‌ی

«نگین ایران» در سپاه منتشر شده است.

۱۶. تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری جنگ، صص ۱۳۰ تا ۱۳۱.

۱۷. این یادداشت بر اساس کتاب منتشر شده در سال

۱۳۹۶ نوشته شده است و ممکن است پس از آن تغییراتی

فصل دوم

۲۴. صحیفه‌ی امام، ج ۱۲، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۲۵. صحیفه‌ی امام، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

۲۶. زیر پوست جنگ، صص ۴۸ تا ۵۲.

۲۷. حکمت و سیاست، ص ۲۵۱.

۲۸. متن مذاکرات شورای انقلاب، ج ۵.

۲۹. همان.

۳۰. پس از بحران، ص ۱۲۷.

۳۱. سایت تاریخ ایرانی، ۴ خرداد ۱۳۹۱.

۳۲. پس از بحران، ص ۳۸.

۳۳. هاشمی رفسنجانی در گفتگو با نگارنده.
۳۴. امیر ارتش عبدالحسین مفید در گفتگو با نگارنده.
۳۵. به سوی صلح، ص ۲۱۵.
۳۶. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۵، ص ۶۷.
۳۷. آزادسازی خرمشهر، ص ۸۵۲.
۳۸. همان، صص ۸۳۹ و ۸۴۷.
۳۹. همان، ص ۸۵۶.
۴۰. همان، ص ۸۵۸.
۴۱. همان، ص ۸۴۶.
۴۲. همان، ص ۸۷۰.
۴۳. عبور از مرز، صص ۱۰۹ تا ۱۱۰.
۴۴. آزادسازی خرمشهر، ص ۸۷۱.
۴۵. همان، ص ۸۸۹.
۴۶. همان، ص ۸۸۷.
۴۷. همان، ص ۸۸۴.
۴۸. همان، ص ۹۲۱.
۴۹. همان، ص ۹۷۵.
۵۰. صحیفه‌ی امام، ج ۱۶، صص ۲۵۱ و ۳۵۳.
۵۱. عبور از مرز، ص ۱۰۳.
۵۲. پس از بحران، ص ۱۱۷.
۵۳. عبور از مرز، صص ۳۹ تا ۴۰.
۵۴. Pierre Razoux, The Iran - Iraq war, ص ۱۱۴.
۵۵. سخنرانی در آستانه‌ی یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ۹ بهمن ۱۳۶۸.
۵۶. صدام، از ظهور تا سقوطش، ص ۳۱۹.
۵۷. هویزه آخرین گام‌های اشغالگر، ص ۵۷۶.
۵۸. ستیز با صلح، ص ۳۵.
۵۹. جنگ به روایت مطبوعات جهان، ج ۷ ص ۲۵.
۶۰. کسوف، صص ۷۰۵ تا ۷۱۲.
۶۱. صدام، از ظهور تا سقوطش، ص ۲۹۷.
۶۲. جنگ ایران و عراق پیامدهای سیاسی تحلیل نظامی، ص ۱۷۴.
۶۳. جنگ صدام، ص ۹۶.
۶۴. صدام، از ظهور تا سقوطش، ص ۲۹۸.
۶۵. همان، ص ۲۷۴.
۶۶. همان، صص ۲۷۶ و ۲۷۷.
۶۷. همان، ص ۳۲۱.
۶۸. بازجویی از صدام، ص ۱۶۴.
۶۹. عبور از مرز، ص ۴۵۵.
۷۰. گزینه‌های راهبردی جنگ، ص ۲۱۷.
۷۱. عبور از مرز، ص ۴۵۵.
۷۲. همان، صص ۴۵۶ و ۴۵۷.
۷۳. صحیفه‌ی امام، ج ۱۳، صص ۲۲۱ تا ۲۲۵.
۷۴. صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۶۸.
۷۵. گزیده‌ی آماری بنیاد شهید، منتشر شده در سال ۱۳۸۰.
۷۶. جنگ ایران و عراق، موضوعات و مسائل، ص ۱۹۱.
۷۷. لشکر خوبان، ص ۸۶.

فصل سوم

۷۸. عملیات والفجر مقدماتی، ص ۶۵.
۷۹. والفجر مقدماتی: دستگیری سران حزب توده و تیرگی روابط ایران و شوروی، صص ۴۶۲ تا ۴۶۳.
۸۰. تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، ج ۱، ص ۵۹۵.
۸۱. عملیات والفجر مقدماتی، ص ۶۲.
۸۲. همان، صص ۵۸ تا ۵۹.
۸۳. یک شهر، یک جهان آرا، ص ۷۰.
۸۴. بازخوانی جنگ تحمیلی، ص ۱۰۸.
۸۵. به روایت همت، ص ۵۷۳.
۸۶. بازخوانی جنگ تحمیلی، ص ۱۰۶.
۸۷. به روایت همت، ص ۵۹۰.
۸۸. به روایت همت، ص ۶۴۹.
۸۹. عبور از مرز، ص ۴۵۷.
۹۰. متن سخنان حسن باقری از مستند «آخرین روزهای زمستان» ساخته‌ی محمدحسین مهدویان آمده است.
۹۱. صحیفه‌ی امام، ج ۱۵، ص ۴۹۶.
۹۲. دستواره سخن می‌گوید، ص ۱۳۶.
۹۳. همان، ص ۱۷۸.
۹۴. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۱۵، ص ۲۸.
۹۵. عملیات والفجر ۱۰، بمباران شیمیایی حلبچه، ص ۹۶۶.
۹۶. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۱، ص ۴۳.
۹۷. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۷، ص ۱۱۳.
۹۸. شراره‌های خورشید، ص ۴۹۵.
۹۹. همان، ص ۴۹۷.
۱۰۰. همان، ص ۵۰۱.
۱۰۱. همان، صص ۵۰۹ و ۵۱۰.
۱۰۲. همان، صص ۵۲۸ و ۵۲۹.
۱۰۳. همان، صص ۵۴۶ و ۵۴۷.
۱۰۴. مردان رستگار، صص ۹۲ تا ۹۴.
۱۰۵. شراره‌های خورشید، صص ۵۷۴ و ۵۷۵.
۱۰۶. دستواره سخن می‌گوید، ص ۱۷۰.
۱۰۷. همان، ص ۱۶۴.
۱۰۸. همان، ص ۱۳۶.
۱۰۹. شراره‌های خورشید، ص ۶۷۰.
۱۱۰. همان، ص ۶۹۲.
۱۱۱. همان، صص ۷۰۷ و ۷۴۹.
۱۱۲. همان، ص ۷۰۸.
۱۱۳. همان، ص ۷۴۹.
۱۱۴. همان، ص ۷۲۱.
۱۱۵. همان، ص ۷۲۵.
۱۱۶. همان، ص ۷۲۶.
۱۱۷. همان، ص ۷۲۹.
۱۱۸. تنبیه متجاوز، ص ۹۷.
۱۱۹. آرامش و چالش، ص ۳۸۵.
۱۲۰. همان، ص ۳۹۴.
۱۲۱. همان، ص ۳۹۰.
۱۲۲. همان، ص ۳۹۵.
۱۲۳. همان، ص ۴۰۸.
۱۲۴. این یادداشت تدوین متن پیاده‌شده‌ی یک فایل

- صوتی است که در آن پیرامون عملیات بدر صحبت کردم و ۲۷ اسفند ۱۳۹۹ در کانال تلگرام منتشر شد.
۱۲۵. فیلم این سخنان در آرشیو شخصی ام موجود است.
۱۲۶. دستواره سخن می‌گوید، ص ۱۶۴.
۱۲۷. به سوی سرنوشت، ص ۴۹.
۱۲۸. بازخوانی جنگ تحمیلی، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.
۱۲۹. تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، ص ۹۵.
۱۳۰. همان، ص ۹۰.
۱۳۱. به سوی سرنوشت، صص ۱۵۷ و ۱۵۸.
۱۳۲. همان، ص ۱۵۹.
۱۳۳. تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، ص ۹۰.
۱۳۴. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۷، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.
۱۳۵. بازگشت به هور، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.
۱۳۶. نبردهای سال ۶۲ تا پایان ۶۴، صص ۴۵۸ و ۴۵۹.
۱۳۷. سایت خبرآنلاین، ۳ خرداد ۱۳۹۵.
۱۳۸. بازگشت به هور، ص ۱۶۵.
۱۳۹. همان، صص ۱۷۷ تا ۱۷۹.
۱۴۰. همان، صص ۲۸۰ و ۲۸۱.
۱۴۱. تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، صص ۹۸ و ۹۹.
۱۴۲. بازگشت به هور، صص ۱۷۷ تا ۱۷۹.
۱۴۳. همان.
۱۴۴. همان.
۱۴۵. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۰، صص ۱۴۲ و ۱۴۴.
۱۴۶. بازگشت به هور، ص ۶۴.
۱۴۷. همان، ص ۷۳.
۱۴۸. بازخوانی جنگ تحمیلی، ص ۱۳۸.
۱۴۹. امام و دفاع مقدس، ص ۱۰۴.
۱۵۰. صحیفه‌ی امام، صص ۶۰۹ تا ۶۱۰.
۱۵۱. امام و دفاع مقدس، ص ۱۰۴.
۱۵۲. همان، صص ۸۳ تا ۸۸.
۱۵۳. تنبیه متجاوز، صص ۲۳ تا ۲۴۳.
۱۵۴. همان.
۱۵۵. روند جنگ ایران و عراق، ج ۲، ص ۲۸۵.
۱۵۶. اوج دفاع، ص ۴۲۱.
۱۵۷. لشکر خوبان صص ۴۰۹ و ۴۱۰.
۱۵۸. بلدجی، صص ۳۸۲ تا ۳۸۳.
۱۵۹. آخرین تلاش‌ها در جنوب، صص ۳۴۶ تا ۳۵۶.
۱۶۰. گزیده‌های آماری منتشرشده توسط اداره کل آمار و اطلاعات بنیاد شهید، ۱۳۸۰، ص ۴.
۱۶۱. آخرین تلاش‌ها در جنوب، ص ۸۱.
۱۶۲. جنگ ایران و عراق در اسناد سازمان ملل متحد، ج ۷، صص ۵۸ تا ۵۹.
۱۶۳. گزیده‌های آماری منتشرشده توسط اداره کل آمار و اطلاعات بنیاد شهید، ۱۳۸۰، ص ۴.
۱۶۴. تاریخ نگری و تاریخ‌نگاری جنگ، صص ۱۴ تا ۱۳۱.
۱۶۵. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در گفتگو با نگارنده.
۱۶۶. بازخوانی جنگ تحمیلی، ص ۱۵۲.

فصل چهارم

۱۶۷. عبور از مرز، ص ۵۱۰.
۱۶۸. پس از بحران، ص ۲۷۲.
۱۶۹. خاطره‌ها، ج ۱، ص ۱۹۶.
۱۷۰. مردان رستگار، صص ۱۸۴ تا ۲۰۷.
۱۷۱. همان.
۱۷۲. همان، ص ۱۵۶.
۱۷۳. همان، ص ۱۶۰.
۱۷۴. همان، ص ۱۶۲.
۱۷۵. به سوی سرنوشت، ص ۲۷۱.
۱۷۶. مردان رستگار، ص ۱۶۲.
۱۷۷. به سوی سرنوشت، ص ۲۸۹.
۱۷۸. امام خمینی و دفاع مقدس، ص ۱۰۴.
۱۷۹. محسن رضایی در گفتگو با راویان جنگ، ص ۸۵ و ۸۶.
۱۸۰. همان.
۱۸۱. امید و دلواپسی، ص ۱۰۰.
۱۸۲. همان.
۱۸۳. در کمین گل سرخ، ص ۳۴۵.
۱۸۴. گفتگوی محسن رضایی با راویان جنگ، ص ۵۷.
۱۸۵. سطرهای ناخوانده، ص ۷۷.
۱۸۶. گفتگوی محسن رضایی با راویان جنگ، صص ۴۴ تا ۴۶.
۱۸۷. بازخوانی جنگ تحمیلی، ص ۱۵۹.
۱۸۸. بازخوانی جنگ تحمیلی، ص ۱۵۲.
۱۸۹. همان، ص ۱۶۲.
۱۹۰. دفاع و سیاست، ص ۹۴.
۱۹۱. اسرار مکتوم، ص ۱۷۰.
۱۹۲. همان، ص ۱۹۱.
۱۹۳. همان، ص ۱۷۱.
۱۹۴. همان، صص ۱۵۸ و ۱۵۹.
۱۹۵. همان، ص ۱۷۴.
۱۹۶. همان، صص ۱۹۶ تا ۱۹۹.
۱۹۷. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، صص ۳۵۹ و ۳۶۰.
۱۹۸. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۱، صص ۱۰۶ و ۱۰۷.
۱۹۹. جنگ صدام، صص ۱۶۲ تا ۱۶۴.
۲۰۰. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۱، صص ۱۰۶ و ۱۰۷.
۲۰۱. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، ص ۳۶۰.

فصل پنجم

۲۰۲. در یادداشت‌های کانال دو یادداشت در این موضوع نوشته بودم که این جا هر دورا با هم ترکیب کرده‌ام.
- تاریخ انتشار متن دوم ۳ تیر ۱۳۹۶ می‌باشد.
۲۰۳. فاطمه نواب صفوی در گفتگو با نگارنده.
۲۰۴. صحیفه‌ی امام، ج ۱۴، صص ۴۷۷ و ۴۷۸.
۲۰۵. حماسه عشق و عرفان، ص ۸۵.
۲۰۶. برای تاریخ می‌گوییم، ج ۱، ص ۱۶۸.
۲۰۷. سردار علایی در گفتگو با نگارنده.
۲۰۸. برای تاریخ می‌گوییم، ج ۱، ص ۱۷۰.
۲۰۹. هویزه، آخرین گام‌های اشغالگر، صص ۱۷۲ و ۱۷۳.
۲۱۰. سایت تاریخ ایرانی، مصاحبه با دکتر بیزدی،

۲۳۴. دفاع و سیاست، ص ۶۱.
۲۳۵. برگرفته از مستند «اتاق جنگ» ساخته‌ی مصطفی حریری.
۲۳۶. همان.
۲۳۷. یک شهر، یک جهان آراء، ص ۶۲.
۲۳۸. گزارش سایت رسمی مؤسسه‌ی دین و اقتصاد، سال ۹۴.
۲۳۹. همان.
۲۴۰. سطرهای ناخوانده، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ص ۹۵.
۲۴۱. عملیات والفجر ۱۰، بمباران شیمیایی حلبچه، صص ۷۷۰ تا ۷۸۰.
۲۴۲. همان.
۲۴۳. حجت‌الاسلام علی اکبر ناطق نوری، در گفتگو با نگارنده.
۲۴۴. صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۳۹.
۲۴۵. صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۶۴.
۲۴۶. همان.
۲۴۷. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۱۷، ص ۷۳.
۲۴۸. همان، ص ۶۷.
۲۴۹. همان، ص ۶۹.
۲۵۰. مصاحبه‌ی هادی شعبانی، نگه‌داری شده در آرشیو پژوهشکده‌ی معارف دفاع مقدس.
۲۵۱. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۱۷، صص ۶۸ تا ۷۲.
۲۵۲. همان، ص ۸۰.
۲۵۳. اسرار مکتوم، ص ۷۹.
۲۵۴. همان، ص ۹۱.
۱۳۹۳. اردیبهشت
۲۱۱. سایت تاریخ ایرانی، مصاحبه با علی اصغر غروی، ۴ تیر ۱۳۹۰.
۲۱۲. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۱۴، صص ۴۳ تا ۴۶.
۲۱۳. همان.
۲۱۴. همان.
۲۱۵. همان.
۲۱۶. بازجویی از صدام، ص ۱۶۴.
۲۱۷. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۱۴، صص ۴۳ تا ۴۶.
۲۱۸. به سوی سرنوشت، ص ۲۲۸.
۲۱۹. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۸ مهر ۶۳.
۲۲۰. محسن رضایی در گفتگو با ارویان جنگ، ص ۴۶.
۲۲۱. همان، ص ۵۱.
۲۲۲. همان، ص ۵۰.
۲۲۳. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۱ خرداد ۱۳۶۴.
۲۲۴. نشریه‌ی جبهه‌ی ملیون ایران، ش ۸.
۲۲۵. توسعه روابط با قدرت‌های آسیایی، ص ۷۸۸.
۲۲۶. امید و دلواپسی، ص ۱۱۴.
۲۲۷. خط سازش، ص ۴۳۵.
۲۲۸. بازخوانی جنگ تحمیلی، ص ۱۴۳.
۲۲۹. پایان دفاع، آغاز بازسازی، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.
۲۳۰. همان، ص ۱۴۳.
۲۳۱. برنامه‌ی تلویزیونی شناسنامه، مهر ۱۳۹۳.
۲۳۲. سرهنگ شریف‌النسب در گفتگو با نگارنده.
۲۳۳. محسن رضایی در گفتگو با ارویان جنگ، صص ۶۹ و ۷۰.

۲۵۵. خاطرات ناطق نوری، ج ۲، صص ۶۴ و ۶۵.
۲۵۶. اسرار مکتوم، ص ۸۹.
۲۵۷. پایان دفاع، آغاز بازسازی، ص ۲۴۹.
۲۵۸. صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۱۰۱.
۲۵۹. نشریه‌ی تاریخ جنگ، ش ۱۰، ص ۲۴.
۲۶۰. همان.
۲۷۴. همان، صص ۵۹۸ و ۶۰۱.
۲۷۵. اعتدال و پیروزی، ص ۲۳۸.
۲۷۶. به سوی صلح، ص ۲۰۸.
۲۷۷. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۸، ص ۱۱۴.
۲۷۸. سردار علایی در گفتگو با نگارنده.
۲۷۹. اسرار مکتوم، ص ۵۰۲.
۲۸۰. والفجر مقدماتی، دستگیری سران حزب توده و تیرگی روابط ایران و شوروی، ص ۶۱.
۲۸۱. عملیات والفجر مقدماتی، ص ۵۸.
۲۸۲. نام آورد، صص ۳۵۵ و ۳۶۱.
۲۸۳. عملیات والفجر مقدماتی، صص ۳، ۴، ۳۴ و ۳۵.
۲۸۴. همان.
۲۸۵. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۱۵، ص ۲۸.
۲۸۶. محسن رضایی در گفتگو با رابیان جنگ، ص ۴۰.
۲۸۷. عملیات والفجر ۸، ص ۱۳۴.
۲۸۸. همان، ص ۸۳.
۲۸۹. برگرفته از مستند «اتاق جنگ» ساخته‌ی مصطفی حریری.
۲۹۰. ماجرای مک فارلین، ص ۵۰۶.
۲۹۱. سایت اطلاع‌رسانی محمد درودیان.
۲۹۲. همان.
۲۹۳. اوج دفاع، صص ۳۰۷ و ۳۰۸.
۲۹۴. همان، ص ۳۳۰.
۲۹۵. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۰ آبان ۱۳۶۵.
۲۹۶. همان، ۱۴ آبان ۱۳۶۵.
۲۹۷. اوج دفاع، ص ۱۱۵.
۲۶۱. نام آورد، صص ۳۵۵ و ۳۶۱.
۲۶۲. غرب و اسلام، صص ۱۶۰ تا ۱۶۲.
۲۶۳. مردم در سیاست ایران، صص ۸۳ تا ۱۱۹.
۲۶۴. غرب و اسلام، صص ۴۷ و ۲۴.
۲۶۵. درس‌هایی از راهبرد، حقوق، دیپلماسی در جنگ ایران و عراق، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.
۲۶۶. عملکرد شورای امنیت در جنگ ایران و عراق، ص ۲۰۱.
۲۶۷. نظام دوقطبی و جنگ ایران و عراق، ص ۴۱۴.
۲۶۸. به سوی صلح، ص ۲۵۵.
۲۶۹. همان، ص ۲۶۷.
۲۷۰. دیپلماسی ایران و قطعنامه‌ی ۵۹۸، ص ۲۴۹.
۲۷۱. علی خرم، از مقامات وقت وزارت خارجه، مصاحبه با جماران، ۲۸ تیر ۹۰.
۲۷۲. تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، ص ۲۰۴.
۲۷۳. دیپلماسی ایران و قطعنامه‌ی ۵۹۸، ص ۱۸۸.

فصل ششم

۲۹۸. صحیفه‌ی امام، ج ۲۰، ص ۱۶۱.
۲۹۹. دفاع و سیاست، ص ۴۹.
۳۱۸. صحیفه، ج ۲۰، صص ۳۲۵ تا ۳۳۳.
۳۱۹. جنگ ایران و عراق، موضوعات و مسائل، ص ۲۱۲.
۳۲۰. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، صص ۳۵۷ تا ۳۶۰.
۳۲۱. صحیفه‌ی امام، ج ۲۰، ص ۴۹۶.
۳۲۲. همان، ص ۵۰۲.
۳۲۳. تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، ج ۲، ص ۴۱۶.
۳۲۴. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۱، ص ۴۳.
۳۲۵. اسرار مکتوم، ص ۵۰۱.
۳۲۶. همان، ص ۵۰۲.
۳۲۷. همان، ص ۴۵۴.
۳۲۸. صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۵۳.
۳۲۹. همان، ص ۹۵.
۳۳۰. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۱، ص ۴۳.
۳۳۱. آیت الله هاشمی رفسنجانی در گفتگو با نگارنده.
۳۳۲. پایان دفاع، آغاز بازسازی، ص ۲۱۰.
۳۳۳. ماجرای مک فارلین، ص ۴۳۴.
۳۳۴. خبرگزاری فارس، ۵ مهر ۸۷.
۳۳۵. جنگ محدود ایران و آمریکا در خلیج فارس، ص ۸۴۷.
۳۳۶. آخرین تلاش‌ها در جنوب، ص ۲۰۶.
۳۳۷. آغاز تا پایان، ص ۲۰۰.
۳۳۸. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۲.
۳۳۹. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۱، ص ۴۳.
۳۴۰. آیت الله هاشمی رفسنجانی در گفتگو با نگارنده.
۳۴۱. دفاع و سیاست، ص ۶۱.
۳۰۰. تنها در قلاجه، ص ۱۴۱.
۳۰۱. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۱، صص ۱۰۶ و ۱۰۷.
۳۰۲. همان، ص ۱۱۹.
۳۰۳. همان، ص ۱۲۰.
۳۰۴. جنگ صدام، صص ۱۷۲ تا ۱۷۶.
۳۰۵. نشریه‌ی نگین ایران، ش ۲۱، ص ۱۲۱.
۳۰۶. آغاز تا پایان، ص ۱۹۸.
۳۰۷. یادداشت‌های روزانه‌ی شهید صالحی، نگه‌داری شده در کتابخانه‌ی تخصصی دفاع مقدس در حوزه‌ی هنری.
۳۰۸. آینه‌های خاک، ص ۳۸۲.
۳۰۹. همان، ص ۳۸۳.
۳۱۰. صحیفه‌ی امام، ج ۲۱، ص ۵۳.
۳۱۱. همان، ص ۹۵.
۳۱۲. گزیده‌های آماری منتشرشده توسط اداره کل آمار و اطلاعات بنیاد شهید، ص ۴.
۳۱۳. شرح قفس، صص ۷ و ۲۴.
۳۱۴. پایان دفاع، آغاز بازسازی، ص ۲۲۲.
۳۱۵. صحیفه، ج ۲۱، ص ۱۰۲.
۳۱۶. پایان دفاع آغاز بازسازی، ص ۲۳۲.
۳۱۷. اسرار مکتوم، ص ۲۷۹.

فصل هفتم

۳۴۲. اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، ص ۱۶۹.

۳۴۳. همان، ص ۱۸۴.

۳۴۴. همان، ص ۱۸۳.

نمایه

آرشیو مرکز بین‌المللی دانشوران و ودرو ویلسون ۴۷	
اروند رود (شط العرب) ۱۵، ۲۱، ۴۲، ۴۵، ۵۰، ۵۲-۵۴، ۵۸،	
۶۹، ۱۰۸، ۱۲۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳	آبادان ۶۸
آزادی بستان ۱۱۳	آبراهامیان، بیرواند ۱۹۹
آزادی (فتح) خرمشهر ۱۰، ۱۵، ۲۲، ۳۹، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰،	حسین، ریاض ابراهیم ۶۷
۶۵، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۷-۷۴، ۸۰، ۸۳، ۸۸، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۵،	ابوترابی، محمد ۹۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۳۸،	اتاق جنگ (مستند) ۲۵۲
۲۴۲	اتحادیه‌ی میهنی کردستان عراق ۱۲۷، ۱۵۳
آزادی جزابه ۱۱۳	آتش بس جنگ ۲۸، ۲۸، ۶۳، ۷۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۳۸
آزادی گروگان‌های آمریکایی و غربی در لبنان ۲۰۶، ۲۰۷،	اجلاس اوپک (۱۹۷۵) ۵۰
۲۱۷، ۲۲۰	اجلاس غیرمتعهدها (دهلی، نو، ۱۳۶۱) ۸۵
آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) ۶۹	اجلاس غیرمتعهدها (هاوانا، ۱۳۵۸) ۴۲
استخاره ۳۰، ۳۱	احمدپور، محمود ۱۸۳
اسرار مکتوم ۲۵۲	احمدی، مجتبی ۱۰۰
اسرائیل ۳۲، ۶۰، ۶۴-۶۴، ۷۷، ۷۹، ۱۶۴، ۲۰۲، ۲۲۳، ۲۵۳،	اختلاف ارتش و سپاه ۸۵، ۱۰۶، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۷۰،
<i>اسرائیل و جنگ ایران و عراق</i> (مقاله) ۲۰۲	۲۵۳
اسکندرلو، حسین ۱۴۴	اختلاف جامعه‌ی روحانیت و مجمع روحانیون ۱۵۷
اسلام آباد غرب ۱۸۹	اخراج ایرانی‌های مقیم عراق ۴۱
اشتاینر، مایکل ۲۰۴	ادامه‌ی جنگ (پس از آزادی خرمشهر) ۱۰، ۳۹، ۵۹-۵۷،
اشتری، بیژن ۲۵۹	۷۷، ۹۲، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۷۴-۱۷۲، ۱۷۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲،
اصفهان ۱۷۴	۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵
اعزام نیروی نظامی به سوریه و لبنان ۶۵-۶۰، ۶۶، ۷۶	ارتفاعات خان لیلی ۴۸
آغاز تا پایان ۲۴۳، ۲۵۰	ارتفاعات زینل کش ۴۸
افغانستان ۲۱۲	اردستانی، حسین ۱۱۳-۱۲۱-۱۱۹-۱۲۸،
آمار و ارقام (تلفات) ۱۷، ۱۶، ۳۴، ۵۹، ۸۸، ۹۰، ۱۳۰-۱۲۱،	اردن ۷۰، ۷۹، ۲۰۲

انتشارات معارف انقلاب ۲۵۲	۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۲، ۲۳۱، ۱۷۳، ۱۵۵
انتشارات نارگل ۲۵۹	البکر (اسکله) ۱۲۸
انجمن اسلامی دانشگاه ۲۲۲	الجزایر ۵۰، ۶۳، ۱۵۹، ۲۲۱
انواری، محمدباقر ۱۷۸	الجزیره (شبکه ی خبری) ۴۲
اهواز ۴۲، ۱۵۹	الدوری، طالی ۱۵۵
اوپک (۵۰	السامرایي، و فیق ۲۶۰
ای بی سی (شبکه ی تلویزیونی) ۱۹۹	العماره ۱۵، ۷۷، ۸۴، ۸۶، ۲۱۲
آیت، حسن ۱۶۰	الکوری، حمد عبدالعزیز ۲۰۲، ۲۶۰
ایران گیت؛ ماجرای مک فارلین ۲۵۶	ام الرصاص (جزیره) ۲۱
ایسنا (خبرگزاری) ۱۶	ام القصر ۲۲۸
	امامی کاشانی، محمد ۱۸۵
	امان ۷۰
	امداد غیبی (الهی) ۳۰، ۳۱
بابایی، گلعلی ۲۵۴	آمریکا ۴۷، ۵۴، ۶۳، ۷۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۰۳
بازخوانی جنگ تحمیلی ۱۷۳، ۲۵۲	۲۱۸
بازرگان، مهدی ۴۴، ۴۵، ۱۵۹، ۱۷۴، ۲۲۲	امن الخاص (سازمان) ۷۲
باقری، حسن ۳۱، ۸۸، ۱۶۱	الامیه (اسکله) ۱۲۸
باقری، محمد ۱۷۵	انتخابات مجلس سوم ۱۸۴
باقری، حمید ۱۰۲	انتشارات آجا ۲۵۱
باقری، مهدی ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۱	انتشارات ایران سبز ۲۵۲
بانک ملی (باشگاه فوتبال) ۱۶۷	انتشارات بیست و هفت ۲۵۲
بررسی عملیات والفجر ۸ ۲۵۳	انتشارات جهاد دانشگاهی ۲۵۳
برژینسکی، زبیگنیو ۱۵۹، ۲۲۱	انتشارات سایان ۲۵۳
بستان، ۸۹، ۱۱۳	انتشارات سمت ۲۵۰
بشردوست، غلامحسین ۹۴	انتشارات مرزو بوم ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۰
بشیری، عباس ۲۵۲	

ب

بصره ۱۵، ۲۲، ۳۲، ۵۸، ۷۷، ۹۰، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۶۴، ۲۱۱	پاس (باشگاه فوتبال) ۱۶۷
بغداد ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۶	پایان جنگ ایران و عراق ۳۹، ۶۵، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۷۹،
بگین، مناخیم ۶۵	۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲
بلدچی ۱۲۴	پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ ۲۹، ۷۸، ۸۰، ۹۳، ۱۷۵، ۱۸۶،
بمباران شیمیایی حلبچه ۹۳	۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۳۳-۲۳۱، ۲۳۶،
بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ۱۲۲	۲۳۸، ۲۴۴-۲۴۰
بنیاد شهید ۱۳۱-۱۲۷	پرسیولیس (باشگاه فوتبال) ۱۶۷
بنی صدر، ابوالحسن ۵۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۷، ۱۶۱	پروازی (پروازبان)، محمدرضا ۹۹، ۱۰۰
به سوی صلح ۲۵۹	پری، ماکس ۶۹، ۲۵۹
بهبودی، هدایت‌الله ۳۳، ۳۵	پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس ۹۰، ۱۲۲، ۲۶۰
بهبود، حسین ۹۵، ۲۵۴	پس از آزادی خرمشهر ۱۰، ۱۵، ۳۹، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۵،
بهبشتی، سیدمحمد حسین ۱۷۰	۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۰، ۸۵، ۸۸، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۵، ۲۱۱،
بهمنی، حسن ۱۴۴	۲۱۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲
بوتوف بلغارستان (باشگاه فوتبال) ۱۶۷	پهلوی، فرح ← دبیبا، فرح
بوش، جورج ۲۱۷	پهلوی، محمدرضا ۵۰
بولتن دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت	پیام (های) امام ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۸۰-۷۸، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۵،
خارجہ ۲۰۵	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۹۳، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۳
بومدین، هواری ۵۰	پیام (های) صدام ۱۸، ۱۹، ۱۲۶
بیات زنجانی، اسدالله ۱۷۸	
بی‌بی‌سی (رادیو) ۱۷۴، ۲۴۱	
	ن
	تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق ۲۵۰
	تاریخ جنگ (نشریه) ۲۵۵، ۲۵۶
	تاریخ نظامی جنگ تحمیلی ۲۵۱
	تالیوم ۷۳
	تبلیغات ایران ۲۱، ۲۲، ۲۲، ۱۵۵، ۱۷۳، ۲۳۶، ۲۴۲
	پ
پادگان امام حسین تهران ۶۳	
پادگان دوکوهه ۹۹	
پارسونز، آنتونی ۲۰۰	

۲۵۹	نظامی ۲۵۸
حمله‌ی آمریکا به هواپیمای مسافربری ایران ۷۸	جنگ ایران و عراق؛ موضوعات و مسائل ۲۵۰
حمله‌ی اسرائیل به جنوب لبنان ۶۰، ۶۳	جنگ با اسرائیل ۶۲-۶۰، ۶۵، ۷۶
حمله‌ی عراق به کویت ۲۹، ۲۰۷	جنگ جهانی اول ۲۵۷
	جنگ جهانی دوم ۷۱
	جنگ شهرها ۹۳، ۱۴۱
	جنگ شیمیایی ۱۴۱
	جنگ صدام ۲۲۸، ۲۵۷، ۲۵۹
	جنگ به عنوان زمینه‌ی ظهور امام زمان ۹۲
	جنگ؛ بازیابی ثبات ۲۵۰
	چ
	چریک‌های فدایی خلق ۱۶۲
	چزابه ۸۹
	چمران، مصطفی ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۲۲
	ح
	حاجی خداوردی خوان، مهدی ۲۵۴
	حریری، مصطفی ۲۲۸، ۲۵۲
	حزب بعث عراق ۲۰، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۷۱، ۷۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۳۴، ۲۵۹، ۲۵۳
	حزب جمهوری اسلامی ۵۲، ۱۵۷، ۱۶۶
	حسینی، یعقوب ۵۰، ۸۴، ۱۱۰، ۲۱۳، ۲۵۱
	حلیجه ۹۳، ۲۳۶
	حمدانی، رعد مجید ۱۹، ۲۰، ۷۱، ۱۵۵، ۲۲۸، ۲۵۶، ۲۵۷
	خ
خاطرات دروغ ۲۴	
خاطرات روزانه‌ی هاشمی رفسنجانی ۱۲۲، ۲۴۴	
۲۵۲	
خاطرات سیدمهدی طباطبایی ۴۴	
خامنه‌ای، سیدعلی ۲۷، ۵۸، ۶۰، ۶۶-۶۳، ۸۵، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵-۱۹۰، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۵۲	
خان لیلی (ارتفاعات) ۴۸	
خرازی، حسین ۲۲، ۷۵، ۷۶، ۸۸، ۹۸، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶	
خرازی، کمال ۲۱	
خرم، علی ۲۸، ۲۹	
خرمشهر ← آزادی خرمشهر	
خرید هواپیما از رومانی ۱۸۳	
خضاب، وحید ۲۵۹	
خط تالوگ ۵۰	
خلخال، صادق ۲۳۲	
خلیج فارس ۳۷، ۷۹، ۱۳۱، ۱۸۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۷	
خمینی، احمد ۴۵، ۴۶، ۴۷-۵۹، ۶۳، ۵۷	
۱۶۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۳۷	
خمینی، روح‌الله ۱۰، ۱۶، ۲۲، ۲۷، ۴۱، ۴۶-۴۴، ۵۸، ۵۶، ۵۸	

روغنی زنجانی، مسعود ۱۷۷، ۲۴۴، ۲۴۵	رجایی، محمد علی ۵۲
رومانی ۱۸۳	رجوی، مسعود ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
روند پایان جنگ ۲۵۰	رحیم صفوی، یحیی ۳۲، ۷۶، ۹۸، ۱۵۳، ۲۱۵
روند جنگ ایران و عراق ۱۲۱	رزاق‌زاده، امیر ۲۵۴
ری شهری، محمد ۱۳۶	رستگار، کاظم ۹۷، ۱۴۴
ریگان، رونالد ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳	رسول‌زاده، اصغر ۱۱۴
	رشید، غلامعلی ۲۴، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۷۵، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۹
	۲۱۴، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۴۶، ۱۰۹
	۲۴۱، ۲۳۳، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۱۴
زاهدی، علی ۱۱۲	رشید، محسن ۵۹
زمانی، حسن ۹۷	رضایی، محسن ۱۵، ۱۶، ۳۱، ۵۷، ۶۱، ۵۸، ۶۳، ۷۵، ۷۶
زندان دیزل آباد ۱۸۸	۸۹، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۰۳-۱۰۱، ۱۰۹-۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶-۱۱۴
زیر پوست جنگ ۲۵۹	۱۲۵-۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۵-۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۳-۱۵۰
زین القوس ۴۸، ۵۰، ۵۳	۱۷۱-۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۰-۱۸۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴
زیل‌کش (ارتفاعات) ۴۸	۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۶-۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۵
	۲۵۳
	رضایی، مهدی قلی ۸۳، ۱۲۴
ژالین ۲۰۶	رفراندوم جمهوری اسلامی ۴۱
	رفیق دوست، محسن ۶۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۸۳
	رنجبر، رحمت‌الله ۱۸۸
سابارا، لیلیا ۲۶۰	روحانی، حسن ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۷۶، ۱۷۹-۱۷۷، ۲۱۶، ۲۲۰
سادات، انور ۴۱	۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۴
سازمان برنامه و بودجه ۱۸۱	روحانیون مبارز تهران ۱۸۵
سازمان مجاهدین خلق ۸۰، ۸۵، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۸۷	رودکی، محمد نبی ۱۳۶
۱۹۳، ۲۲۵	روزشمار جنگ ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۲۳۵، ۲۴۱
سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها	روزها و روزگاران سخت ۲۵۲

سلیمی، محمد ۶۱	(سمت) ۲۵۰
سهرابی، اسماعیل ۱۱۰	سازمان ملل ۲۰۴، ۱۳۱، ۶۰، ۴۲
سه‌کوتوره، احمد ۶۵	سایت شهدای ارتش ۱۲۹
سوداگر، احمد ۲۳۰، ۲۵۵	سپاه استان کرمان ۲۴۱
سوداگری مرگ ۲۵۹	سپاه بدر ۱۵۳
سوریه ۳۲، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۶، ۷۷، ۲۰۳	سپاه سوم عراق ۱۵۵، ۹۶
سی‌بی‌اس (شبکه‌ی تلویزیونی) ۱۹۹	سپاه هفتم عراق ۱۵۵
سیف سعد ۵۸، ۵۰، ۵۳	ستاد تبلیغات جنگ (ایران) ۲۱
	ستاد جنگ‌های نامنظم (۱۶۱، ۱۶۲)
	ستاد قرارگاه کربلا ۱۱۰، ۱۱۳
	ستاد کل نیروهای مسلح ۳۴، ۱۳۰، ۲۴۱
	ستاد مشترک ارتش ۲۱۳
	ستاری‌فر، محمد ۱۸۱
شاخ شمیران ۲۲۸	سخنرانی آیت‌الله خمینی (۲۱ بهمن ۶۱) ۱۶ سرچ
شادلو، عباس ۲۵۶	سخنرانی
شب‌های قدر کربلای ۵ ۲۵۵	سربازهای فراری ۲۴۲-۲۴۰
شراه‌های خورشید ۲۵۴	سرپل ذهاب ۱۸۹
الشراع (هفته‌نامه) ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱	سرهنگی، مرتضی ۲۶۰
شریعتی، علی ۱۵۹	سعید، ادوارد ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱
شط‌العرب ← ارون‌درود	سقوط جزایر مجنون ۷۸، ۱۰۴، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۳۰
شعبانی، هادی ۱۸۸	سقوط فاو ۲۲، ۷۷، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۸۶، ۲۱۸-۲۱۵
شکنجه ۷۲، ۷۳	سقوط شلمچه ۷۸، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹
شلمچه ۷۸، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۵	سکوهاى نفتی ایران ۳۷
شمخانی، علی ۲۲، ۸۵، ۹۲، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۶۱، ۲۱۲، ۲۱۴	سلیمان، کامل ۳۲
شهدای ارتش ۱۲۹	سلیمانی، قاسم ۳۶-۲۴، ۷۵، ۷۶، ۱۰۱، ۲۲۹
شورای امنیت سازمان ملل ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۳۴	
شورای انقلاب (فرهنگی) ۴۴، ۴۵، ۱۴۱	
شورای عالی دفاع ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۸۵، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۶۱	

ش

طالبانی، جلال ۱۲۷، ۱۵۳	شورای نگهبان ۱۸۵
طالبانی، سید محمود ۲۲۲	شوروی ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۲۰۲، ۲۱۸
طباطبایی، سید مهدی ۴۴	شولتز، جورج ۲۰۳
طلاییه ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۳	شیعیان عراق ۴۶

طولانی شدن جنگ ۸۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۴-۲۰۲

طولانی ترین جنگ ۲۵۹

ص

صالح ← رنجبر، رحمت‌الله

صالحی، غلامرضا ۲۵۵، ۲۲۹

ظ

ظریف، محمد جواد ۴-۵۰، ۴۵، ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۳۹، ۳۲، ۲۹، ۲۰، ۱۸

ظهیرنژاد، قاسم علی ۵۸، ۸۴، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۵۱، ۸۴-۸۵، ۷۳، ۷۱، ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۶۳، ۶۰، ۵۶، ۵۲-۵۴، ۴۷

۲۳۴، ۲۳۳، ۲۰۷، ۱۹۴، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۲۶، ۹۶

۲۵۳

ع

عبادت، کریم ۲۲۷، ۲۵۵

صدام؛ از ظهور تا سقوطش ۲۵۹، ۷۰

عبدالرشید، ماهر ۷۰، ۱۵۵

صدر، سید محمد باقر ۴۶

عربستان ۷۹، ۲۱۸

صدر، سید موسی ۱۵۹

علایی، حسین ۵۸، ۸۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲

صلاح، عمر علی ۴۲

۱۵۳، ۱۶۹، ۲۱۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۰

صیاد شیرازی، علی ۳۱، ۶۱، ۶۴، ۷۶، ۷۷، ۸۴، ۸۵، ۱۰۲

عملکرد شورای امنیت در جنگ ایران و عراق ۱۰۸-۱۰۶، ۱۱۳-۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲

۲۶۰، ۲۵۵، ۲۵۱، ۲۱۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۵

عملیات بدر ۲۲، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۳

۱۴۶-۱۴۴، ۱۴۸، ۱۶۹، ۱۷۹، ۲۱۴

ض

عملیات بیت المقدس ۵۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۵۵

ضربت متقابل ۲۵۴

عملیات ثامن الائمه ۶۹، ۱۲۳

عملیات چلچراغ ۱۸۷

ط

عملیات خیبر ۲۲، ۳۱، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹-۱۰۲

طالبان ۲۱۲

۲۳۶، ۲۲۷، ۱۲۳، ۱۵	عملیات والفجر ۱۵	۲۵۵، ۱۷۹، ۱۶۹، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۲، ۱۳۹، ۱۲۳، ۱۱۶، ۱۱۴	عملیات رمضان ۲۵۱
۱۳۶، ۸۳-۸۶، ۲۳، ۲۲، ۱۵-۱۷	عملیات والفجر مقدماتی	۸۸، ۸۵، ۷۵-۷۷، ۳۲، ۳۱، ۲۲، ۱۶، ۱۵	عملیات رمضان ۱۵
۲۵۱، ۲۱۳، ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۳۸		۲۵۵، ۲۵۱، ۲۱۱، ۱۴۵، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۵	
	غ	۲۵۴، ۱۲۳، ۸۹، ۷۰، ۶۹، ۳۱	عملیات طریق القدس ۳۱
۲۲۱، ۲۰۹، ۵۷، ۲۹	غرامت (جنگ)		عملیات فتح ۱۲۹
۱۶۲	غروی، علی اصغر	۲۵۴، ۱۲۲، ۷۱، ۷۰، ۵۸	عملیات فتح المبین ۵۸
۲۶۰	غزاله، عبدالحلیم	۱۸۹، ۱۸۸	عملیات فروغ جاویدان ۱۸۸
۱۴۵، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۹	غلامپور، احمد	۱۴۹، ۱۴۸	عملیات قادر ۱۴۸
۱۴۴	غلامی، احمد	۱۲۸، ۱۲۳	عملیات کربلای ۱۲۳
	ف	۱۲۸، ۳	عملیات کربلای ۳
		۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۰-۱۲۵، ۱۱۹، ۷۷، ۲۲، ۲۱	عملیات کربلای ۴
۱۷۸	فاضل هرندی، محی الدین	۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۷، ۱۵۵، ۱۳۰	
۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۰، ۲۰۴، ۱۸۴، ۱۵۴، ۱۲۳، ۹۳، ۷۷، ۲۲، ۱۸	فاو ۱۸	۲۰۳، ۱۵۴، ۱۲۸-۱۳۱، ۱۲۵، ۹۰، ۷۷، ۲۲، ۲۵	عملیات کربلای ۲۵
۲۳۵، ۲۳۳، ۲۲۷-۲۲۹، ۲۲۵		۲۴۲، ۲۳۴، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۱۹، ۲۱۴، ۲۰۹	
۲۱۳، ۲۱۲، ۷۷	فتح العماره ۷۷		عملیات کلی؛ سال اول جنگ تحمیلی در
	فتح خرمشهر ← آزادی خرمشهر		خوزستان ۲۵۱
۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۱۷۱، ۷۷، ۲۲	فتح فاو ۲۲		عملیات کمیل ۱۶۹
	فتح قدس ۸۰	۱۳۸، ۷۷، ۳۰	عملیات محرم ۳۰
	فدراسیون فوتبال ایران ۱۶۷		عملیات مرصاد ۱۸۹
۲۳۵، ۱۵۵، ۱۳۲، ۱۰۲، ۲۶	فرماندهان جنگ ۲۶	۱۳۸، ۷۷	عملیات مسلم ۷۷
۲۲۵، ۱۸۷، ۸۵، ۱۵	فکه ۱۵	۱۴۵، ۱۳۸، ۸۶	عملیات والفجر ۱
۶۱، ۵۲، ۳۲	فلسطین ۳۲	۱۰۸، ۷	عملیات والفجر ۷
۷۰	فهدین عبدالعزیز ۷۰	۲۱۰، ۱۷۱، ۱۲۹، ۱۲۳، ۹۲، ۷۷، ۲۲	عملیات والفجر ۸
۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶	فوتبال ۱۶۶	۲۵۳	۲۱۶-۲۱۴

کانال ارتباطی محرمانه‌ی ایران و آمریکا ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸
 کتابخانه‌ی تخصصی جنگ حوزه‌ی هنری ۲۳۹، ۲۵۱،

۲۵۸

کدی، نیکی آر. ۲۰۳

کرانکیت، والتر ۱۹۹

کردزمن، آنتونی ۲۵۷

کردهای عراق ۴۶

کرمانشاه (باختران) ۴۸، ۹۳، ۱۴۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۲۷

کرنند ۱۸۹

کروبی، مهدی ۱۷۸

کریمی، داوود ۱۶۱

کسانیان، سیدابراهیم ۱۰۰

کسوف ۲۵۹

کنگرلو، محسن ۲۲۱

کوثری، محمداسماعیل ۹۹، ۲۱۹

کوچک محسنی، منصور ۱۴۴

کوهستان آتش ۲۵۴

کیانی، مهدی ۱۶، ۸۵، ۱۷۹

کیسی، ویلیام ۶۹، ۷۰

کینگ، رالف ۲۵۸

گ

گارد ریاست جمهوری عراق ۱۹، ۱۵۵، ۲۲۸، ۲۵۹

گاردین (روزنامه) ۶۹

گازیوروسکی، مارک ۲۰۳

ق

قرارداد الجزایر (۱۹۷۵) ۲۹، ۵۱-۴۷، ۵۶، ۲۰۷

قرارداد با برزیل ۱۸۳

قرارگاه خاتم الانبیا ۲۱۲

قرارگاه رمضان ۱۲۹

قرارگاه قدس ۱۲۰

قرارگاه کربلا ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶

قرارگاه نجف ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۸۸

قربانی، مرتضی ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۳۵

قربانی فر، منوچهر ۲۱۸

قطعه‌نامه‌ی ۵۹۸ ۲۸، ۲۹، ۷۸، ۸۰، ۱۳۱، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۳،

۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۲۴-۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۳

قندیل، مهدی ۱۰۰

قوه‌ی قضاییه ۱۴۰، ۱۵۰

ک

کارتز، جیمی ۱۵۹

کارش، افرایم ۲۵۸

کارون (رودخانه) ۶۸، ۶۹

کاشانی، احمد ۱۷۶

کاظمی، احمد ۲۴، ۲۵، ۹۵، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۲۸،

۲۳۵

کالگین، کان ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۲۵۹

کالک‌های خاکی ۲۵۰

لشکر ۱۰ سیدالشهدا ۱۳۹، ۱۴۴	گردان بلال ۱۰۰
لورفتن عملیات ۸۶-۸۳، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۵-۱۲۳، ۱۵۵، ۲۱۹	گردان حضرت ابوالفضل ۱۱۴
لیبی ۶۳، ۲۰۲	گردان حمزه ۹۷
	گردان مسلم بن عقیل ۹۶
	گردان مقداد ۹۶، ۱۰۰
	گردان میثم ۱۰۰
ماجرای مک فارلین ۱۷۰، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴	گروگان گیری سفارت آمریکا در تهران ۴۲، ۴۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۱، ۲۰۱
مازندران ۱۵۴، ۱۵۶	گروگان گیری آمریکایی ها در لبنان ← آزادی
متوسلیان، احمد ۷۶	مجاهدین های آمریکایی در لبنان
مجاهدین خلق ← سازمان مجاهدین خلق	گروه ۹۹ نفر ۲۲۴
مجلس شورای اسلامی ۱۴۰	گلریز، قاسم ۱۴۴
مجلس ملی عراق ۵۶	
مجمع روحانیون مبارز ۱۵۷	
مجمع عقلا ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹	
محاصره ی آبادان ۶۸	لاریجانی، محمدجواد ۲۸، ۱۳۱، ۲۰۵، ۲۰۹
محقق، تقی ۱۴۴	لبنان ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۶، ۱۵۹
محقق، محمد حسن ۱۹۲، ۲۳۷، ۲۵۲	لشکر ۱۴ امام حسین ۹۸، ۹۹، ۱۱۵، ۱۲۰
محلای، فضل الله ۹۲، ۱۰۳، ۱۴۲، ۱۴۴	لشکر ۱۴ امام رضا ۱۲۱
محمدزاده، رجبعلی ۱۱۳، ۱۱۴	لشکر ۲۵ کربلا ۱۵۴، ۲۳۵
مخابرات عراق ۷۲	لشکر ۲۷ محمد رسول الله ۹۱، ۹۶، ۹۸، ۱۰۶، ۱۹۲، ۲۵۲
مختاری، مجید ۱۹۴	لشکر ۳۱ عاشورا ۹۴، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴
مدیریت جنگ ۹۱، ۱۱۷، ۱۷۶	۱۳۹
مذکره با صدام ۴۶-۴۴	لشکر ۴۱ ثارالله ۱۲۰، ۲۲۹
مذکره با آمریکا ۲۲۱	لشکر ۸ نجف ۹۴، ۹۶، ۱۰۶، ۱۳۹
مذاکرات قطع نامه ی ۵۹۸، ۲۳۳	لشکر خوبان ۱۲۴، ۲۵۵

م

ل

مراکش ۷۹	مهران در روند تحولات جنگ ۲۵۴
مردان رستگار ۹۷، ۱۴۲	موانع تاریخ‌نگاری جنگ (مقاله) ۳۳
مرز خسروی ۱۸۹	موحدی کرمانی، علی ۱۷۸
مرکز اسناد سپاه ۱۲۰، ۱۲۲	مورای، ویلیامسون ۲۵۹
مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه ۱۶، ۱۱۹، ۱۲۵،	مؤسسه‌ی پیام آزادگان ۳۳۲
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۶	مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۲۳۷، ۵۹
مسائل اساسی جنگ در آثار منتشرشده‌ی ارتش	موسوی اردبیلی، عبدالکریم ۱۵۰
و سپاه ۳۴	موسوی قوبدل، سید علی اکبر ۷۶، ۱۰۷
مسموم کردن مخالفان سیاسی (عراق) ۷۳	میرحسین ۶۱، ۶۲، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱،
مصر ۲۰۲، ۷۹	۱۹۲، ۲۰۸، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵
مطبوعات ۲۵، ۲۲	موشک باران تهران (شهرها) ۹۳، ۱۲۸، ۲۳۵
مطهری، مرتضی ۲۷	میثمی، بهرام ۱۴۴
معین وزیری، نصرت‌الله ۱۰۲، ۲۵۴	میمک ۴۸، ۵۰
مفید، عبدالحسین ۵۹، ۷۶، ۸۶، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۴۹،	
۱۷۳، ۲۵۲	
مک فارلین، رابرت ۱۷۰، ۲۲۰، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳ (همچنین	ناتان، الیزابت ۲۶۰
ن. ک. به: ماجرای مک فارلین)	ناطق نوری، علی اکبر ۱۹۱
ملک حسین ۷۰	ناگفته‌های جنگ ۲۵۵
ملیت (روزنامه) ۲۴۱	نامه (های) هاشمی و صدام ۲۰۷
منتظری، حسینعلی ۴۵، ۶۲، ۷۸، ۱۰۴، ۱۳۹، ۲۲۰	نامه‌ی رئیس‌جمهور خامنه‌ای به خاویز پیرز دکوئیاری ۶۰
منطقی، مرتضی ۲۵۳	نامه‌ی (طرح) محسن رضایی به آیت‌الله خمینی (با
مهدوی کنی، محمدرضا ۱۹۱	موضوع پایان جنگ) ۹۳، ۱۴۷، ۱۸۲، ۱۹۴، ۲۳۹، ۲۴۴
مهدوی، محمود ۱۸۸	نبردهای سال ۱۳۶۲ تا پایان ۱۳۶۴ ۲۵۱
مهر (خبرگزاری) ۱۶	نجف ۱۲۷
مهران ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۵	نجف‌آبادی، عباس ۱۴۴

ن

نخعی، هادی ۱۷۰	ورود ایران به خاک عراق ۵۹-۵۷، ۱۶۵، ۱۶۵، ۱۹۵
نداف، مجید ۲۲۸	وزارت خارجه ی ایران ۲۸، ۲۹، ۱۳۱، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۱۰-
نشست اتحادیه ی بین المللی کار (ژنو) ۶۱	۲۱۶، ۲۰۴
نصر، سید حسین ۴۳	وزارت دفاع عراق ۸۴
نفت (باشگاه فوتبال) ۱۶۷	وزارت کشور ۱۸۵، ۱۸۴
نفت جزایر مجنون ۹۹، ۱۰۳	ولایتی، علی اکبر ۲۷، ۲۸، ۱۳۱، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۱۰ - ۲۰۸
نقد و بررسی جنگ ۲۵۰	۲۲۲، ۲۳۳
نگین ایران (نشریه) ۲۵۶، ۲۵۵، ۹۴	ونگاس، آنا.ام. ۲۶۰
نهضت آزادی ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۱۹،	وودز، کوین ۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹
۲۲۲، ۲۲۰	ویرانی دروازه های شرقی ۲۶۰
نهضت خدایپرستان سوسیالیست ۱۵۹	
نوردین پسر ایران ۲۵۵	
نوروزشاد، نادر ۲۶۰	هادی نجف آبادی، محمد علی ۲۲۰، ۲۲۱
نوزدهم شهریور ۱۳۵۹ ۴۸	هادیان، محمد جعفر ۱۸۸
نیروی دریایی سپاه ۱۵۳، ۲۱۰	هاشمی رفسنجانی، علی اکبر ۱۷، ۲۲، ۴۶، ۵۸، ۶۱،
نیروی زمینی ارتش ۶۱، ۸۴، ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۷۱، ۲۵۱	۶۴، ۶۵، ۸۷، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱-۱۰۲، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶،
نیکسون، جان ۱۶۵	۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۹-۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۴-۱۷۱،
	۱۷۶، ۱۸۰-۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۰-۲۱۶،
	۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۲
و الفجر مقدماتی ۸۴	هاشمی رفسنجانی، یاسر ۱۷۳
وردی نژاد، فریدوون ۲۲۱	هاشمی، علی ۱۰۳
ورزشگاه آزادی ۱۶۷	هاوانا ۴۲
ورزشگاه تختی ۱۶۷	همت، محمد ابراهیم ۷۶، ۸۶، ۸۷، ۹۸-۹۴، ۱۰۲، ۱۰۰-۱۰۵
ورزشگاه شیرودی ۱۶۷، ۱۶۶	همتی، ایرج ۲۰۵، ۲۵۶
ورکمن، تام ۱۶۳	هورالهویزه ۷۷، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۹

ه

و

هیرو، دیلیپ ۲۵۹

هیئت فوتبال تهران ۱۶۶

ی

یاغچیان، مرتضی ۱۰۲

یزدی، ابراهیم ۴۲، ۱۶۲

یزدی، محمد ۱۱۰، ۱۷۸

یک شهر یک جهان آرا ۲۵۵

یکتا، حسین ۲۵۷

یمن جنوبی ۲۰۲

یوم‌الخلاص ۳۲

سبی
مأخذشنا

کتاب‌ها

۱. Pierre Razoux, The Iran - Iraq war .
۲. آخرین تلاش‌ها در جنوب؛ پیامدهای عملیات کربلای ۵ در منطقه و جهان، محمد حسین جمشیدی، محمود یزدان‌فام، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۷.
۳. آرامش و چالش، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۲، مهدی هاشمی رفسنجانی، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ اول ۱۳۸۲.
۴. آزادسازی خرمشهر، پایان رویای تجزیه ایران، ابولقاسم حبیبی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۸.
۵. اسرار مکتوم، محمد حسن محققی، بیست و هفت بعثت، چاپ اول ۱۳۹۳.
۶. اعتدال و پیروزی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۹، عماد هاشمی رفسنجانی، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ اول ۱۳۹۲.
۷. آغاز تا پایان، سالنمای تحلیلی جنگ ایران و عراق، محمد درودیان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۸. اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، بهمن احمدی امویی، گام نو، چاپ اول ۱۳۸۵.
۹. امام و دفاع مقدس، موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، موسسه‌ی چاپ و نشر عروج، چاپ چهارم، ۱۳۸۱.
۱۰. امید و دلواپسی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۴، سارا لاهوتی، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ سوم ۱۳۸۷.
۱۱. اوج دفاع، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۵، عماد هاشمی رفسنجانی، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ اول ۱۳۸۸.
۱۲. آینه‌های خاک، روزشمار جنگ سردار شهید احمد سوداگر، محمد مهدی بهداروند، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، چاپ اول ۱۳۹۱.
۱۳. بازجویی از صدام، جان نیکسون، ترجمه‌ی هوشنگ جبرانی، کتاب پارسه، چاپ اول ۱۳۹۶.
۱۴. بازخوانی جنگ تحمیلی: ناگفته‌هایی به قلم سرتیپ ۲ پیاده ستاد عبدالحسین مفید، ایران سبز، چاپ اول ۱۳۹۸.

۱۵. بازگشت به هور، سیدرضا صاحبی، علیرضا لطف‌الله زادگان، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۹.
۱۶. برای تاریخ می‌گویم، خاطرات محسن رفیق دوست، سعید علامیان، سوره‌ی مهر، چاپ اول، ۱۳۹۲.
۱۷. بلدچی، اسماعیل سپه‌وند، سوره مهر، چاپ اول ۱۳۹۵.
۱۸. به روایت همت، درس‌گفتارهای معلم بسیجی شهید محمدابراهیم همت، حسین بهزاد، صاعقه، چاپ اول ۱۳۹۵.
۱۹. به سوی سرنوشت، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۳، محسن هاشمی رفسنجانی، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ اول ۱۳۸۶.
۲۰. به سوی صلح، خاویر پرز دکوئیار، ترجمه‌ی حمیدرضا زاهدی، اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۹.
۲۱. پایان دفاع آغاز بازسازی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۳، علیرضا هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ اول ۱۳۸۹.
۲۲. پس از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۱، فاطمه هاشمی رفسنجانی، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ اول ۱۳۸۰.
۲۳. پیویه‌ی پایداری، علیرضا کمری، سوره مهر، چاپ اول ۱۳۹۷.
۲۴. تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، حسین علایی، مرز و بوم، چاپ اول، ۱۳۹۵.
۲۵. تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، علی اکبر ولایتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۲.
۲۶. تاریخ معاصر ایران، کتاب درسی پایه‌ی یازدهم، دوره‌ی دوم متوسطه، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، سال ۱۳۹۶.
۲۷. تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری جنگ، علیرضا کمری، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۰.
۲۸. تحلیل تحولات و تاریخ جنگ تبلیغاتی در دفاع مقدس، مرتضی منطقی، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۸۹.
۲۹. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، حسین اردستانی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۲.
۳۰. تکاپوی جهانی برای توقف جنگ، حسین اردستانی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۷.

۳۱. تنبیه متجاوز، حسین اردستانی، ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، چاپ اول زمستان ۱۳۷۹.
۳۲. تنها در قلاجه، بر اساس خاطرات: امیر سرتیپ کریم عبادت، زرینه، چاپ اول ۱۳۸۹.
۳۳. توسعه‌ی روابط با قدرت‌های آسیایی، هادی نخعی، حمیدرضا فراهانی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳.
۳۴. جنگ ایران و عراق به روایت مطبوعات جهان، ج ۷، مرکز ملی اسناد دفاع مقدس، چاپ اول ۱۳۸۸.
۳۵. جنگ ایران و عراق پیامدهای سیاسی تحلیل نظامی، رالف کینگ و افرایم کارش، ترجمه‌ی سید سعادت حسینی دمایی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۰.
۳۶. جنگ ایران و عراق در اسناد سازمان ملل متحد، محمدعلی خرمی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول، چاپ اول ۱۳۸۷.
۳۷. جنگ ایران و عراق، موضوعات و مسائل، محمد درودیان، سمت، چاپ اول ۱۳۹۱.
۳۸. جنگ صدام، وودز، کوین، ترجمه‌ی داود علمایی کویایی، مرز و بوم، چاپ اول ۱۳۹۰.
۳۹. جنگ محدود ایران و آمریکا در خلیج فارس، مهدی انصاری، محمود بیزدان فام، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۷.
۴۰. حکمت و سیاست، گفتگو با دکتر سید حسین نصر، حسین دهباشی، نقش و هنر جهان، چاپ اول ۱۳۹۴.
۴۱. حماسه‌ی عشق و عرفان، مصطفی چمران، بنیاد شهید چمران، چاپ اول ۱۳۹۷.
۴۲. خاطرات حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری، ج ۲، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۵.
۴۳. خاطره‌ها، ج ۱، محمد محمدی ری شهری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳.
۴۴. خط سازش، مجتبی سلطانی، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۶۷.
۴۵. در کمین گل سرخ، محسن مومنی شریف سوره‌ی مهر، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۴۶. درس‌هایی از راهبرد، حقوق، دیپلماسی در جنگ ایران و عراق، گروه نویسندگان، مرز و بوم، چاپ اول ۱۳۹۲.
۴۷. دستواره سخن می‌گوید، سید حسین شکری، روایت ۲۷ بعثت، چاپ اول ۱۳۹۶.
۴۸. دفاع و سیاست، کارنامه و خاطرات اکبر هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۶، علیرضا هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ اول ۱۳۸۹.
۴۹. دیپلماسی ایران و قطعنامه‌ی ۵۹۸، ایرج همتی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران

- انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۳.
۵۰. روز نوشت: یادداشت‌های روزانه‌ی شهید حسن باقری، احمد دهقان، مرکز نشر آثار شهید حسن باقری، چاپ اول ۱۳۹۲.
۵۱. زیر پوست جنگ، صلاح عمرالعلی، حامد علوان الجبوری، نزار عبدالکریم خزرجی، گردآوری و ترجمه: وحید خضاب، نشر نارگل، چاپ اول ۱۳۹۶.
۵۲. ستیز با صلح، شواری عالی دفاع جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول ۱۳۶۶.
۵۳. سطرهای ناخوانده، مصاحبه با دکتر محسن رضایی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۶.
۵۴. شراره‌های خورشید، گلعلی بابایی، سوره مهر، چاپ اول ۱۳۹۷.
۵۵. شرح قصص، علی خاجی، پیام آزادگان، چاپ اول ۱۳۹۱.
۵۶. صحیفه‌ی امام، موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، مجموعه‌ی ۲۲ جلدی.
۵۷. صدام، از ظهور تا سقوطش، کان کاکلین، ترجمه: بیژن اشتری، ثالث، چاپ اول ۱۴۰۰.
۵۸. عبور از مرز: تعقیب متجاوز با عملیات رمضان، علیرضا لطف‌الله زادگان، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۷.
۵۹. عملکرد شورای امنیت در جنگ ایران و عراق، حمد عبدالعزیز الکواری، ترجمه‌ی محمد علی عسگری، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ اول ۱۳۸۷.
۶۰. عملیات والفجر ۱۰، مبارزان شیمیایی حلبچه، یدالله ایزدی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۴.
۶۱. عملیات والفجر مقدماتی، سید یعقوب حسینی، ایران سبز، چاپ اول ۱۳۹۰.
۶۲. عملیات والفجر ۸، حسن دری، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۸.
۶۳. غرب و اسلام، برخورد تمدن‌ها، ادوارد سعید، عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
۶۴. کسوف، مارک پری، ترجمه‌ی غلامحسین صالح یار، اطلاعات، چاپ اول ۱۳۸۷.
۶۵. گزیده‌های آماري منتشر شده توسط اداره کل آمار و اطلاعات بنیاد شهید، ۱۳۸۰.
۶۶. گزینیه‌های راهبردی جنگ، محمد درودیان، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۶.

۶۷. لشکر خوبان، خاطرات مهدی قلی ریاضی، معصومه سپهری، سوره‌ی مهر، چاپ اول ۱۳۹۳.
۶۸. ماجرای مک‌فارلین، علیرضا لطف‌الله‌زادگان، یحیی فوزی، مهدی انصاری، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۹.
۶۹. متن پیاده‌شده‌ی مذاکرات شورای انقلاب، دوره‌ی ۵ جلدی.
۷۰. محسن رضایی در گفتگو با راویان جنگ تحمیلی، بررسی عملیات والفجر ۸، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۰.
۷۱. مردان رستگار، سید محمد ابوترابی، یازهرا، چاپ اول ۱۳۹۵.
۷۲. مردم در سیاست ایران، بیرواند آبراهامیان، مترجم به‌رنگ رجبی، چشمه، چاپ اول ۱۳۹۴.
۷۳. نام‌آورد، بیست مقاله درباره‌ی ادبیات، تاریخ و فرهنگ دفاع مقدس / جنگ ایران و عراق، علیرضا کمری، سوره مهر، چاپ اول ۱۳۸۰.
۷۴. نبردهای سال ۱۳۶۲ تا پایان ۱۳۶۴، یعقوب حسینی، ایران سبز، ۱۳۹۰.
۷۵. نظام دوقطبی و جنگ ایران و عراق، ابراهیم متقی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۹.
۷۶. هویزه آخرین گام‌های اشغالگر، علی‌رضا لطف‌الله‌زادگان، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۱.
۷۷. والفجر مقدماتی: دستگیری سران حزب توده و تیرگی روابط ایران و شوروی، زهرا گل محمدی، هانیبه مرشدی، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۹۲.
۷۸. یادداشت‌های روزانه‌ی شهید صالحی، نگه‌داری شده در کتابخانه‌ی تخصصی دفاع مقدس در حوزه‌ی هنری.
۷۹. یک شهر، یک جهان‌آرا، خاطرات مهدی کیانی، محمد مهدی بهداروند، پژوهشکده‌ی مطالعات و تحقیقات دفاع مقدس، چاپ اول ۱۳۸۷.

نشریات و خبرگزاری‌ها و فیلم‌های مستند

برنامه‌ی تلویزیونی شناسنامه، مهر ۱۳۹۳

خبرگزاری ایسنا، ۱۷ بهمن ۱۳۸۴

خبرگزاری فارس، در ۵ مهر ۸۷

روزنامه های اطلاعات و جمهوری اسلامی، ۱۹ تا ۲۲ بهمن ۱۳۶۱.

روزنامه ی جمهوری اسلامی، ۱۰ آبان ۱۳۶۵، ۱۱ خرداد ۱۳۶۴ و ۱۸ مهر ۱۳۶۳.

سایت اطلاع رسانی محمد درودیان.

سایت تاریخ ایرانی تیر ۱۳۹۰، خرداد ۱۳۹۳ و اردیبهشت ۱۳۹۳.

سایت جامعه ی خبری تحلیلی الف، ۲۷ آذر ۱۳۹۶

سایت جماران ۲۸ تیر ۱۳۹۰ و ۲۵ مرداد ۱۳۹۶.

سایت خبرآنلاین ۳ خرداد ۱۳۹۵.

گزارش سایت رسمی مؤسسه ی دین و اقتصاد، سال ۹۴

مستند تلویزیونی «آخرین روزهای زمستان» ساخته ی محمدحسین مهدویان و امیر بنان.

مستند سینمایی «اتاق جنگ» ساخته ی مصطفی حریری.

مصاحبه ی هادی شعبانی، نگه داری شده در آرشیو سایت پژوهشکده ی علوم و معارف دفاع مقدس.

نشریه ی نگین ایران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس شماره های ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۲۸.

نشریه ی تاریخ جنگ، مرکز و مطالعات تحقیقات جنگ شماره ۱۰.

نشریه ی جبهه ی ملیون ایران، ش ۸.

گفتگوهای اختصاصی نویسنده

گفتگوی نگارنده با امیر ارتش عبدالحسین مفید

گفتگوی نگارنده با آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی

گفتگوی نگارنده با حجت الاسلام علی اکبر ناطق نوری

گفتگوی نگارنده با سردار حسین علایی

گفتگوی نگارنده با سرهنگ شریف النسب

گفتگوی نگارنده با فاطمه نواب صفوی

«دیگر نمی شود ادامه داد.»؛

این جمله ای بود که در آخرین روزهای پاییز سال ۹۶ در پیام خدا حافظی ام برای مخاطبان کانال تلگرامی ام نوشتم. این یادداشت که ۲۸ آذر ۹۶ منتشر شد، تا امروز با ۳۶۰ هزار بازدید پربازدیدترین یادداشت کانال نکته های تاریخی است و در این کتاب اولین یادداشت از فصل اول کتاب است.

پس از آن، ۷ ماه مطلبی در کانال ننوشتم و در این هفت ماه خواننده ی پیام های فراوانی بودم که عزیزی از سراسر کشور و خارج از کشور برایم می فرستادند و با محبت و اصرار از من می خواستند که دوباره نوشتن در فضای مجازی را آغاز کنم.

هفت ماه بعد، از آن خدا حافظی گذشتم و تا امروز می نویسم؛ هر چند گاه شرایط بسیار سخت می شود، حتی سخت تر از شرایطی که در آن مجبور به خدا حافظی شدم، اما باید تحمل کرد.

جنگ ایران و عراق

جلد اول